

۲۳  
کتابخانه  
۱۹

۱۶۷۷

شماره ثبت کتاب

۱۷۹۹۱

موضوع

بازدید شد

۱۳۸۲

۶۷۸۶

۶۷۸۶











از آنچه در صفحه تاریخ میسریم چه ان طبیب از جم غریبین غیبه انتم بوده و اسم در شان ضبط کرده یا آنکه ضبط در  
 وکتب رفته و در حرمی گنجینه اسرار در قفسی گنجینه و غیره ازین رفته یا آنکه من از استاد عرب عبد الله بن  
 علی بن مسکین شریک در کتب مطبوعه رفته باشد که دول مغربی و بیستین طبیب هم ندانند غرض است بشمار زبان  
 حله شده که بهر این بخت بر این سالک مرضی گفت (اندر آنکه سیرینه پنجه که معضوب بوده) الاطرا را از زبان  
 خواسته غیبه انتم از دوش به طبع طبیب است یا آنکه بر این بخت طبع است که ندانند از دوش به بقره طبع که اگر  
 قهر کن و بایر ال باقی چند صفا را طبع بر خواهم داد در جواب بهر میباید و در جواب از این در آید  
 و اسم باقی جمع که در شرح دین است بر این و شرح جمع عدم بر غیره از این که آنکه نه بهر این که  
 و از این بخت در معلوم است که در عصر او شریک است و در بیستین که لا بد بوده و یا بهر این که ضبط شده بود  
 و از زبان رفته است که آنکه غیبه در آنکه که در آن عصر در شهر به این به اری و کتب بر این بود که از آنم و در این  
 از این بخت در غیر از این بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت  
 و این بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت  
 بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت  
 میفرایند علیکم با کله در بهارستان خانه دندان دندان و دندان و دندان و دندان و دندان و دندان و دندان و دندان  
 که طب و طب و طب و طب و طب و طب و طب و طب و طب و طب و طب و طب و طب و طب و طب و طب و طب و طب و طب  
 و کتب از این بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت  
 اندازد و از این بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت  
 و کتب در علم اندازد و از این بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت

به جم آنچه با و دشت  
 سکه بهر چه که در کتب خطی است (gute de monten) مورد به که فرین  
 کامرین بر خود را از این بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت  
 خطی بهر خطی که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت  
 و بر این بخت

چه علامت (سازگار) است که در هر کس که اندک از کتب خطی سالم و دست نیست  
 میتوان حکم به تو بر کول غمد و در هر حال است که اگر علاج کنند تو بر کول که غرضش ده  
 اگر بی بخت و در هر سال که علامت است علامت است که این بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت  
 علامت است که در هر سال که علامت است که از این بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت  
 بلکه این بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت  
 که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت  
 حال در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت

در کتب جدید بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت  
 تو در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت  
 در کتب در هر سال که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت بهر این که در آن بخت





امر فخر حاجی بر سر کونست که در کتابت میسیم

(۱) امریکه سیکھو در حین نیج بروز تو از که محمد بن عضو سحر  
بنیاد مانند سلطان (امر از علم)

(۲) امر صلیکے عرض ہے کہ در نام اللہ و غناء ممکن و یا درین  
مختصر جہیز بکیرہ مانند سلوک کہ در نسخ ثوبیہ و رسم خط ہر مثنوی و درم  
از حوالہ و انور رسم ثریان (امر ہر نسخہ)

(۳) امرض عظمیٰ صبر غصه نهند لہر امن برضیہ دلکش و چشم و گزین  
و غیرہ (امرض عظمیٰ)

کتاب الفل ورامض عاتہ

اس امر پرست کوئی لذت (۱) جبروت (۲) ویر (۳) غنائے

هرک لور باهه عظیم

باب اول در امراض

باب اول در امراض صغریه (۱) کربیده (ضعط)  
تعریف — کربیده که بهم فشردن شدن نسوج و تشنه است

لازم

از اثرش رخا جری که غالباً ناکهانی و بدست تفرق اتصال حبله شد  
تقسیم بر عقیده دو پیران کوبیده که چهار ربع  
دانه (۱) از هم پشیدن عروق صغیر تا شرح خون کباب عرف  
و حاصل اکثیر (۲) از هم پشیدن عروق ضخیم تا در یک سوخ و یکدل  
حدبه خونی (۳) تغییر کیا در سوخ و مددی بخون حدبه خونی به  
سبب زیادتی عروق گشاده شده (۴) از هم شدن اجزاء  
زیر حبله و حاصل کوبش آید

علائق ————— کوبیده که در جگر رقت غالباً موجب درد  
شدید است که از دست رو حرکت شده همیشه هر چه طحلی تر باشد که کموز زهر  
ظاهر گشته و ایکه مریز را بیدار از جگر موضع کوبیده که ظاهر شده  
سپس با متداو طبقه علوی با طراف کشیده میوه ۴

در درجه حریم — غالباً تو بر خیزد در موضعیکه جلده مانع سختی  
ملایکات مانند پیشانی کشیده اند که از هر یک در جبهه اند فذوق با بقدر  
بیهوده در دوش و سر کمر مرکز اثر نرم و قریب بمنجوع بعد از اثر  
سخت چون فاش حکم با کثرت با فطرت و لایق فاش بر تفاوت غلبه











والباقی در دماغ که هم آنها را بکفایم اول نهند و بعد بقیه (۲)  
و یا جراب جراحت را بناید و بر سر نه و یا به تیره باقی بوده استقام بکشد  
یا در آنها را بکفایم هم غلظت بر بسته و بر بسته کنایه استقام و در میان  
جواب جراحت میرود

صلح — (۱) هم در دماغ و لب جراحت به یک کفایم رفیع  
ضمیمه و قرار در موضع مناسب و چون لازم شود سر فک و بقیه (۲)  
بسی جرحه با آب پنبه منقش یا تیره دهن با کفایم عرق کاخ و طلا که باقی  
بر سر نه و در موضع رفیع تیره شد و بعد بر کفایم عرق کاخ و طلا که باقی  
(۳) معجون عرق مریدان و قرار در موضع رفیع و در وقت مطلق و محفوظ و در وقت که  
هوای قیاس بر سر و کم کفایم غذا نه بکشد و در وقت ضعف

بسی جرحه بطور تازه چند سالی که بهر لایق و در وقت که بهر لایق  
لازمیدان و قرار آید مانند تخم و بقیه و در وقت که بهر لایق  
خارج سطح جرحه و در وقت که بهر لایق (۱) طریقه بقی با بر سر  
تقریر که نام موضع جرحه در بر گرفته و چند لایق بر سر نه و بقیه  
نموده و بقیه سبب مطلق با بر نه و قرار در جرحه و در وقت که بهر لایق

و الباقی بر مایع و در دماغ و در دماغ که بهر لایق  
با بر نه و در وقت که بهر لایق (۲)  
طریقه ضد نفوذ که در کفایم و در وقت که بهر لایق  
بودن نام آلات جرحه و در وقت که بهر لایق

### ۳ — جرحه که کونده

در جراحت منظر محضی شده عموماً که در وقت که بهر لایق  
و در وقت که بهر لایق و در وقت که بهر لایق  
در وقت که بهر لایق و در وقت که بهر لایق  
عوامل بسیار دارد و در وقت که بهر لایق

صلح — بقی و با شیدن به ارباب و در وقت که بهر لایق

### (۴) — جراحه استی

استی و در وقت که بهر لایق و در وقت که بهر لایق  
علاقه بود و در وقت که بهر لایق و در وقت که بهر لایق  
سبب افات مطلق است

(۱) کلوه در جرحه که بهر لایق و در وقت که بهر لایق



حاصلت سلاح کو بندہ دآرد بالاختلاف وسعه درجه کو بندہ کی چھت  
 اگر کلوه نری کے موضع لندہ ان کو جھک جلد سالم مانده و لی نوع زجر جلدی  
 سجدہ می مانده میگردند که مرکب خور میباید بدین سبطه سابقا کلوه  
 خورده بی جرحه ظاهر بر سبکفسد به با کلوه مرده است

(۲) چرخ کلوه موجب نفوذ تها که در دانه که بکفر فرایک عده بخند  
 یا همان بجله و بخت کد کشته چرخ در حد باشد حرارت عروق در آن  
 که کد و این سخت کو بندہ بشده حاصل شده پاره پس بایر بر جرحه  
 مانده دیا از طرف دیگر سوراخ که در موضع رفته چرخ کلوه مانده  
 باشد حدیثه تغیر صورت داده پس شده و با اندام رختیه چرخ سوراخ  
 نموده شد مجرای با در دانه و این عارضه که مجرای چرخ در احوال  
 باشد مستقیم یا همان زیر جلد بر چرخ سوراخ بچرخه شمع و دانه  
 در کلوه لایق کو بندہ یک شد بدست مشط تر بوده و دانه خروش  
 به نظم تر و کو بندہ که لایق تر و وسط بر جرحه سوراخ لایق برآمده تر  
 و چرخ کلوه بکایه شد اختلاف در دانه بیشتر است

علته (۱) موضع ————— کمرده که ساد

در جرحه کو بندہ از کلوه علقه میگردند که مانده بیشتر ان که بکایه شد ندرند  
 و مان جرحه در کلوه سیاه فام و مخاط لایق که بکایه شد عرض عمده  
 زوف اندک کمتر بلکه در جرحه کلوه بزرگ صلا زوف الدم ندرند و حاکمه  
 اگر یک بار لایق کلوه بر برد اصل زوف الدم ندرند

(۲) علامت غیر مختلف و بسته بآلت معلول از حد که بسیار از کلوه  
 خون که آن در حین حادثه درست ملحق نده شدن نفع میگردند و برخی  
 ضعف عمومی مانده و آرد و این جرحه بنف بطریق جلد سروده و شریک  
 میده

مرکبات ————— درم و غانغرا و زوف الدم و لایق کلوه  
 پاره شکسته کلوه و جسم خاکی و عروق عصبانی و علقه بر جرحه

علی (۱) لایق چرخ رسته زوف جرحه و جلد کلوه  
 شریک غشیه با کله و فشار جرحه و چرخه کایه شد لایق شریان  
 کلوه و در دانه از هر طرف عرق بریده و چرخه کلوه لایق شریان از لایق  
 جرحه بریدن لب جرحه بذرست لایق (۲) حمل جسم خارج  
 با شکست یا استیل و یا میز زمانه معلوم شود بی تاثر باینکه کلوه

محل



خارج نموده و محل در اخر خنجریم فادید بجا گذارنده و  
 بکینه جرحه مانع از جوشش گردد با بر ساخته یا سبابه شمع  
 سازد (۳) چنانچه که اطراف بجا گویند شده باشد بر یک  
 (۴) لا محاله خلع شده و بعد از آنکه لخته نموده محل جدا  
 باشد بینه و عذر را رفته کند و اگر بخون منگنه شد بکینه  
 عضو مجروح به حرکت نماند

(۵) — جراحات شده

اگر جرح غالباً بر طرف و در وسط قوه بسیار بر سبب بلند با ج  
 علامت مخفی (۱) تا محله جراحت بر سبب و بر طرف خولم  
 و اگر تمام آلات موضع (۲) کثیر و الدم جدا که در کینه شده  
 یک لخته از طرف خنجر بر میخیزد و در طایفه و چنانچه شرابان که در کینه  
 لخته اول در وقت قوه پاره شده و در طبقه ظاهر آن که در کینه  
 قابلیت نمود بیشتر گشته باشد پس لخته را مقلید باید و آن جرحه  
 جرحه داده و انجا را بکیند

محل — که در وقت و مایل نموده و غیره که بکینم

اول التیام پذیرد

اول التیام پذیرد بر این اصطلاحاً محتاج به تدریس و تدریس

(۶) جراحات زخمی

اگر جرح در جرحه که گویند و اگر بکینه شده که موضع رسیده و اگر در  
 حواله ک بلند

محل — همان است که در جرحه که گویند که موضع در کینه

(۷) جراحات زخمی

اگر جرحه غالباً در کینه جراحت و قش با سبب جراحت مخفی و غیره  
 و اگر بر موضع لخته و طریقت

محل — باین جرحه بطور مناسب ریح لخته تبدیل  
 مخصوصه در یک

جراحات مرکبه

ترکیبات جرحه یا لخته اند مانند زخم الدم و درد و زخم عصبانی  
 و بدون زخم در جرحه و یا عجز مانند دم و حرقه و عفونه و غیره  
 و تفت و در کینه

(۸) جراحات



عده جرح مستحضر در بلاد و تربیت شده جرح بر سر و گردن و کلاه و شمشیر  
لذو بنور و عقرب درین بلاد و جرحه در بر و سر و اندام و سر و کلاه و شمشیر  
و سیاه زخم و گرفت که موجب عجز و بی اختیار و خنک و غیره  
بیکردند

علاج ————— منع جذب حبس و بر سر و کلاه  
جرحه و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر  
دقیقه سم یا ویر و شمشیر و شمشیر و شمشیر

(۲) اگر جرحه شمشیر یا شمشیر و در بر و شمشیر و شمشیر  
جرحه و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر  
شمانه شمشیر و شمشیر (۳) جرحه و شمشیر و شمشیر  
که شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر  
لحمیه و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر  
ابتدا با این شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر

در گردن و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر  
و بر سر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر

در کلاه

در اسعق و بر سر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر  
و جرحه و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر  
که بر سر (۱) منع جذب سم و بر سر و شمشیر و شمشیر  
خشمه و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر  
و بر سر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر  
از جرحه و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر  
یک اسعق و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر

(۲) حراجه مرکب دارد و بهر یک  
چون در شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر  
(۱) حراجه و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر

به بر سر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر  
علاج ————— با زدن حراجه و شمشیر و شمشیر و شمشیر  
و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر  
حراجه و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر  
(۳) حراجه مرکب با تقصیر



عقود مرطبیانه و منزل به منزل در بسته گمانی جرحه بر سر نهاده که آب  
 و لایم الک است ز کای نموده مخصوصا در ضایع و در باد طاری  
 بر حقیقت مرطبیانه و در صورت (۱) لومر که در غایت  
 لذت و زعفران و کجک به نظم بر روی در سر کای که در ابتدا و منزل  
 و طاول نموده پس در شفاقی بهم و در شده در طبقه کسری یک پوشیده  
 و موجب در و نه به میگرد (۲) شجر که در شفاقی به میگرد  
 و اکثر شبیه نوبت و کادب با بر سر در بسته ای کای و در حقیقت در یک  
 کنش از نهاده و خنک و خنک با ناله و اکثر و شبیه غرضی که کای کسری  
 در هر صورت مع جرحه نرم و در جرحه و در شفاقی  
 و در حقیقت که در به بر جرحه و غرضی که کای کسری  
 فاسد میسازد در خیال ازین تضعیف به جرحه که تا به جرحه که افزوده  
 میگرد و مبتلا است

علیه حفظ در عموم بر هر حال در منزل و در راه  
 مرص در جرحه به شفاقی حفظ و در طایفه حال جرحه و بعد از آن  
 مرص که در معمول بر شفاقی الا جرحه مستعد در یک که در جرحه مرص

الذکر

ایه و میک استعد به حقیقت جرحه و در شفاقی با جرحه بر روی  
 معالج شفاقی بر جرحه و در جرحه به حقیقت و در جرحه که  
 در جرحه که حقیقت که در جرحه که در جرحه که در جرحه که  
 صانع به جرحه که در جرحه که در جرحه که در جرحه که

(۳) سوخت

تعریف سوخت که در جرحه که در جرحه که در جرحه که  
 به سوخت زنده

نقیم سوخت که در جرحه که در جرحه که در جرحه که

(۱) حمره حله (۲) حمره و طاول (۳) زوال طاقات

سلج حله (۴) زوال کلبه حله (۵) حله و حله و حله

سج زیز حله (۶) سوخت کلبه حله

سباب سوخت که در جرحه که در جرحه که در جرحه که

غلات فاسد یا ذاب و در جرحه که در جرحه که در جرحه که

شیخ مرص سوخت که در جرحه که در جرحه که در جرحه که

درم غرض و غرض و غرض و غرض و غرض و غرض و غرض و غرض



علامت مریضی — در درجه هر حمة منتشر که از فم معلوم  
 تا خارج شود و چند و چه آیه عروق ثویه در درجه هم طویل و کثیف  
 ممتد از طریقت سر ز شفاف با جمره در درجه سیم تغییر سطح  
 جلد بر ماکدورت و غویة بول سرز جوف طویل و زوال حرنة از غلبه  
 جلد خشکتر و نرم کمتر بول در دوازده سابق در درجه چهارم  
 علامات درجه سیم و پس از نوزده نام شدن در درجه سیم و چهارم  
 در درجه سیم و چهارم عین تر هر درجه ششم موضع سوخته بکاف زغال شده  
 علامت عمومی — در درجه سیم و چهارم عین تر  
 یکم نام مریض است یکم اول (یکم نام مریض) در درجه سیم  
 ضعف و صغر مریض با بروت اطراف در یکم نام مریض (یکم نام مریض)  
 تب و غشش شدید که در درجه سیم و چهارم (یکم نام مریض)  
 ریزش شدن موضع و ضعف کاف  
 رطوبت — آثار رطوبت بر سطح و مکان و عین و اول غلبه  
 بار قشای مختلف جلد شده محل سوخته عین تر پس از سقوط خشکتر  
 زوف الدم و ملک عروق خرد عین تر که بعد از بقا شده جلد سیم و چهارم

الجلد را در کوه عین بشیر و ملک تر آنکه در مرک در اینجا نیکو تر شود  
 و اعراض عین با کاف و درم صفای حاصل از سوراخ شدن روده و ضعف  
 حاصل از ریزش شدن است

علاج — (۱) لیکن در درجه سیم با آب سرد و جلد  
 سکر بر بدوضع زغال که غشسته بد از نهار موضع (۲) لیکن سکر  
 با شمع یا طبقه ضمیر لکله بول و الکلیک با بارجه عین بر و غش ریزش  
 با برهم روغن لایم که یک با بارجه عین به جلد (۱) در ۲ یا ۱  
 در ۵ لکله و سکر بر نوزده و طویل در درجه سیم (۳)  
 جلد ریم حاصل نشسته بر نوزده و طویل از نوزده و شش (۴)  
 رفع ضعف و تقویت از نوزده و شش و شش و شش و شش  
 اصاب زده کاف — اصاب زده کاف  
 سوخته در درجه سیم و چهارم است که مخصوصا در شش غیر ظاهر باشد  
 اصاب تیان دست و لهر بد و صورت ملاحظه شود (۱) نیز کاف  
 و با مقتضات از صداع و دوا که و اصاب لهر و کانت و تب (۲)  
 ناکهانی که غش کاف و کاف در سیم











مشرقی و جراحی اینها است (۱) اینکه سرم خون از غده  
 بخارج ترشح کم درین بستم کلونول غده خونی تولید می شود  
 (روبر) (۲) اینکه گدشی که در غده لید جلد عروق با سرم  
 بوده در باره تولید غده (کوبن)

(۲) — غده ریم

آفتاب متوالی جراحی که درم در غده لید است  
 جراحی حاد و مزمن و غده ریم و غده غده که در جراحی  
 با سرم عام جراحی ریم تعیین نموده بعد از لید با سرم  
 جراحی در غده تعیین در میان اینها و لید

(۱) تب جراحی

تب جراحی که در غده جراحی و غده جراحی در موضع جراحی ظاهر می شود  
 علتها — در غده جراحی تب که در غده جراحی تب که  
 حاد و صداد و جلد لید و سرم و غده و غده و غده و غده  
 (الفا خزان) اینها کرده در غده جراحی و غده جراحی  
 شده ریم پس لید با سرم و غده جراحی (در غده جراحی)

تورم

تورم اطفال و جراحی حاد تب جراحی که در غده جراحی و غده جراحی  
 شد و تب جراحی و غده جراحی و غده جراحی و غده جراحی  
 اما در غده جراحی تب جراحی و غده جراحی و غده جراحی و غده جراحی  
 لید که لید که جراحی و غده جراحی و غده جراحی و غده جراحی  
 تغیر سبب تب جراحی و غده جراحی و غده جراحی و غده جراحی  
 متغیر و غده جراحی و غده جراحی و غده جراحی و غده جراحی  
 و لید که لید که جراحی و غده جراحی و غده جراحی و غده جراحی  
 لید که لید که جراحی و غده جراحی و غده جراحی و غده جراحی  
 غده جراحی و غده جراحی و غده جراحی و غده جراحی  
 و لید که لید که جراحی و غده جراحی و غده جراحی و غده جراحی  
 علاج — تب جراحی و غده جراحی و غده جراحی و غده جراحی  
 این تب که لید که جراحی و غده جراحی و غده جراحی و غده جراحی  
 ضعیف در غده جراحی و غده جراحی و غده جراحی و غده جراحی

(۲) تب جراحی

تب جراحی که در غده جراحی و غده جراحی و غده جراحی و غده جراحی



صورت بر سر و محرقه که پس از دوزخ جرعت به ظهوره عالمی است  
دارد مثل

(۱) سبب مجاد ————— در طبیعت آنچه خلاف است  
بر عصبه کسک ۱۵۱۳ مت جرعت است و لا شدت در برگه جرعت  
سرسختن خیر است لذت و لذت و لذت که فرای در عصبه است  
علامت ————— جرعت شده که قشره است  
و متوالی است و علامت است تغیر طار که پس از علامت  
۱۵۱۳ روز ۱۵۱۳ که کار مرص و در علامت رسیده و با صبح  
جرعت تیره شده ترشح حشر الود که نذیر که کار با صبح الدم و درم  
عروق لغایت و تغیر می شود و کبودی یک جلد مجاور موضع جرعت  
همراه باشد طار می شود

شخص ————— در روز اول که خون جرعت در روز و در روز که  
جرعت و علامت طار و حالت جرعت است و در روز  
اندک ————— علامت خطاک که علامت می باشد  
تشریح بر ضرب ————— نفس مستلزم در علامت در علامت سر علامت مستلزم

که

کشته خنجر سبیه و در دالود که در ریه و کبد و طحال و کلیه و مراکز  
طاهر است

سبب طبع ————— از غرض و شکر که از قشره است و در عصبه است  
در شعله و جرعت که سبیه و کار از دوزخ ریم عصبه است و در شکر  
که بعد از دوزخ شکر سبیه می شود که نذیر که علامت جرعت در طار  
ریم جذبت شده موجب از غرض می شود که در کسک و در کسک  
علامت ————— معکوس است علامت است که حفظ بر است به  
تا بعد از حفظ می شود که لطافت لباس و منزل و تغذیه و در صبح و در  
ریم جرعت مجده و در کسک است به در دوزخ و در کسک و در کسک  
که در دوزخ می شود که در به ضد تغیر و اصلاح خنجر معقبات و غذا را

پیرایه (۲) شتیج می ————— از غرض و شکر که از قشره است  
متر است که علامت طار و در کسک و در کسک  
علامت ————— لذت است که در قشره در مقداری ریم است که  
در سطح جرعت ریم علامت شده ریم که علامت غنیمت را می باشد که















ملاح ————— (۱) اقسام در طاعت جریمه از منع حبس و ضلایم  
 و شنی جریمه با اذیت و تفریق (۲) اما که خانه و غیره و تفریق و تفریق  
 که چنانچه از بهر بر بوده جذب و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق  
 از ده اکتم تا اکتم و نیم در روز و عرق اگر نیت هم تا اکتم

### و اما میل

در عبارت از تفریق و تفریق در جریمه اتفاق  
 تقسیم در چهار قسم است (۱) در گرم یا غلو نیاید (۲)  
 و در بار (۳) و در کثرت (۴) و اما میل و تفریق

### و اما غلو نیاید

این فرع از تفریق است و در تفریق و تفریق و تفریق و تفریق  
 همراه بوده غالباً نتیجه غلو نیاید  
 تفریق و تفریق ————— سابقاً تفریق و تفریق و تفریق و تفریق  
 سیکونم چنانچه در موضع از بدن جابر است و تفریق و تفریق و تفریق  
 خانه و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق  
 تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق

خارج صفات موجب هم اجزاء و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق  
 و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق  
 کرده مدعی و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق  
 اس در تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق  
 و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق  
 کبر از چنانچه تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق  
 و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق  
 حاد و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق  
 میل و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق  
 چنانچه و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق  
 التیام جمع و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق  
 و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق  
 علامات ————— نشانه ای و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق  
 و اما میل و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق و تفریق











در جمع بریم داده بالار به محک و یا حرقات از اثرات نوره و پش  
 محرق سطح حرته را تغییر داده و حرمت حرقات موجب حصول درم حر  
 در حد بار در در سه مرتبه التیام اند شایسته خفصا در بعضی خفصا و اوله  
 در راجع مستعد کتب اندر در کار از این به منته تعقیب آنها بهتر دلی  
 درین کام افکار و ما سید یارو با پیکر محرق مستعد چه داند ایما  
 تمام این عرض در موجب اعتبار اند نظر مبرور در جمع بریم است و بقول  
 در شر و در کثرت و در ملقو نیاید بیشتر و در در کثرت و در  
 یا خیر کاکول است خفصا ملاندر (۳) معاینه و در  
 کتاب بقدر امکان  
 نا صو ر

ما ضرر عبارت از مجرای طبع است که خود طبع را از طبع حلقه  
 راه داده است عبور مایع واجب بخار کشیده در اغلب نتیجه درم بود  
 همیشه حاضر در شکای مختلف مانده (۱) ما ضرر که در شکای  
 بحد کشته شده باشد شغل ما ضرر معقد و ما ضرر و معده و ما ضرر بر تاج  
 و بر لیه (۲) ما ضرر که در حوض پر شده از مخاط را بیکدیگر رسانده

علیه (۱) از ابتدا برنج جمع بریم کوشیده (۲)  
 حیدر و در برکت با حایر لیسارک ما ضرر تبخا فنه تا در دوزخ جمع  
 بریم کرد و یا در راجع نموده است با سیرال لوزر که در دانه ما ضرر

در

۴

۴



تقریباً ستمصدیق که گویند که لذت و برکت در این درجه  
عبارت از جمله که هر کس که از این جمله بر حسیه و بر فواید که در هر  
حالات غیر خطرناک شود







رطوبه سرزیر است که چینی حاصل شده به بایه نکند و عذر خود  
 ادم شاربونی — این فعل مخصوص معده است که در اثر  
 هر مرتبه که در شکم و باطن در دوده پس از یات روز در کمال  
 پوشیده و تمام علائم است پس در هر کوه  
 شاربونی زرد — تومر است عارضه ای که در اثر عارضه  
 عمومی معده در شکم به جهت طاهر با بواسطه و در هر مرتبه که در کمال  
 معده و معض و شکم چنان می نماید که این تومر متغیر عموماً در کمال

### خانقرا یا

تعریف — موت موضع لایحه ای بدن که حرکت غذای در بدن  
 و هر طرف حرکت می کند از آن جهت است که بعد از غذا خوردن و در کمال  
 عارضه ای و عارضه ای که می کشد و عارضه ای که می کشد و عارضه ای که می کشد  
 حقیقت و سبب مرض — چینی که در شکم و باطن در دوده پس از یات روز در کمال  
 بسته شرط است (۱) خون به قدر کافی (۲) سلاست معده  
 موضع (۳) تغییر رنگ طبعی چینی به چینه موت عارضه ای که سبب  
 توکله بعد

(۱) خانقرا یا سرزیر است که چینی حاصل شده به بایه نکند و عذر خود  
 حصد خانقرا یا در هر یک از شرابان و در دوده پس از یات روز در کمال  
 چنانکه (۱) عارضه ای که می کشد و عارضه ای که می کشد و عارضه ای که می کشد  
 در هر مرتبه که در شکم و باطن در دوده پس از یات روز در کمال  
 در اثر عارضه ای که می کشد و عارضه ای که می کشد و عارضه ای که می کشد  
 (۲) حصد خانقرا یا در هر یک از شرابان و در دوده پس از یات روز در کمال  
 مر جود و تجرد و چینی که منع که موجب است که چینی که منع که موجب است  
 لذت و در کمال عارضه ای که می کشد و عارضه ای که می کشد و عارضه ای که می کشد  
 شاربونی و تمام علائم است پس در هر کوه  
 بواسطه جدا شدن فرج خانقرا یا در هر یک از شرابان و در دوده پس از یات روز در کمال  
 در کمال عارضه ای که می کشد و عارضه ای که می کشد و عارضه ای که می کشد  
 بر عیش و شرب اینند

(۲) خانقرا یا سرزیر است که چینی حاصل شده به بایه نکند و عذر خود  
 سرزیر است که چینی حاصل شده به بایه نکند و عذر خود  
 سرزیر است که چینی حاصل شده به بایه نکند و عذر خود  
 سرزیر است که چینی حاصل شده به بایه نکند و عذر خود

و چنانکه فیصله از کمال این عارضه ای که می کشد و عارضه ای که می کشد و عارضه ای که می کشد  
 و چنانکه فیصله از کمال این عارضه ای که می کشد و عارضه ای که می کشد و عارضه ای که می کشد  
 و چنانکه فیصله از کمال این عارضه ای که می کشد و عارضه ای که می کشد و عارضه ای که می کشد

و چنانکه فیصله از کمال این عارضه ای که می کشد و عارضه ای که می کشد و عارضه ای که می کشد  
 و چنانکه فیصله از کمال این عارضه ای که می کشد و عارضه ای که می کشد و عارضه ای که می کشد  
 و چنانکه فیصله از کمال این عارضه ای که می کشد و عارضه ای که می کشد و عارضه ای که می کشد

و چنانکه فیصله از کمال این عارضه ای که می کشد و عارضه ای که می کشد و عارضه ای که می کشد  
 و چنانکه فیصله از کمال این عارضه ای که می کشد و عارضه ای که می کشد و عارضه ای که می کشد  
 و چنانکه فیصله از کمال این عارضه ای که می کشد و عارضه ای که می کشد و عارضه ای که می کشد

و چنانکه فیصله از کمال این عارضه ای که می کشد و عارضه ای که می کشد و عارضه ای که می کشد  
 و چنانکه فیصله از کمال این عارضه ای که می کشد و عارضه ای که می کشد و عارضه ای که می کشد  
 و چنانکه فیصله از کمال این عارضه ای که می کشد و عارضه ای که می کشد و عارضه ای که می کشد











شده. بغض انرا با کینه و انجاست که در قریه لعلان عصب حرکت  
 در عینه در طرف قریه ممکن میداند یعنی که جذبه یا مبتلا بغض انرا  
 گفته شد که در وضع انجاست که عصب حرکت عروقی بر در غانغرا  
 در پاریزیک است و در آنکه نشخ عصب خون در آنکه  
 است و شد شعریه انرا که گفته و حاصل غانغرا میگردد شکا  
 منت از طریق حاصل غانغرا را در حجب قریه غلبه منفی قول  
 کرده اند

یعنی رنگ سرخ نشخ و در در عید مریض غانغرا و قریه بودن آن  
 و بطور برور باشد لیکن در اندام دیگر که بسیار مریض غانغرا  
 جدا شده اند ضرورت غالب در زمان انجاست که عصب انرا قریه  
 پس ۴۵ سکه طر میگردند و معانی دیگر میگردند

(۴) غانغرا حاصل از عصب نشخ که مشهور در غانغرا حاصل از  
 گوشتیه که در حقایق و آثار در ما  
 علاج ——— خون گوشتیه که عید در یک از طرف حاصل شده با  
 به بریدن طرف مبادرت نموده از خون را به شش و قلب و دیگر

محرک و با صفت دفع نموده در سر عصب و در ما به یک بد که در باب  
 انها مذکور و البته این روش را بنده

(۵) غانغرا حاصل از تغییر خون جدا شده در پستان در قریه مشهور است

از در حجاب و در سر عصب در خون تغییر حاصل شده و بغض انرا میگوید  
 جدا شده در باب انجاست که در حجاب و در حجاب است تغییر که از خون  
 سکندر و بغض میوه و در حجاب تغییر میز شده در بدن حاصل میگردد و چنانچه  
 بعد از خوردن سکندر بعد از سر عصب میگردند و در آنکه در حجاب و در حجاب  
 از حقایق عارض شده و علم استقامت اند با کینه نوز است شده  
 بوده پس حجب که در حجاب و در حجاب است معجزان با کینه نوز است شده  
 که به بر حجاب مریض انجا میوه غالباً انجاست که در حجاب و در حجاب  
 بوده و حجب و دیگر که مشهور شده علائم عمده ان در حجاب  
 عصبیه از قبیل حجاب انجاست که در حجاب و در حجاب

علاج ——— از حجاب و در حجاب سکندر و در حجاب و در حجاب  
 و باقی تدبیر غانغرا با کینه نوز است

## (۲) قروحات



قرصه رزال غرض است از غشیه مقلبه که سر از کنگد غرض غشیه  
مفروضه بر رسته در سطح و غشیه داده موجب رزال عکسها بخبر  
دند و اجزاء و لکبه موضح غشیه مکرر

تقسیم — قرصه ربع قسم است (۱) قرصه ساده  
(۲) قرصه صاعر (۳) قرصه حنا در (۴) قرصه کزک  
(۵) قرصه طحانی چهار قسم از هر یک از اینها حاصل شده  
و علامت مخصوص هر مراد از اینها در باب کوفت و غشیه  
و اسکراب و سرطان مذکور داشته در اینجا بهمان ذکر قرصه ساده  
الکافی میکنیم

### قرصه ساده

قرصه ساده عرض و تقیه بخواه فراموشده غالباً در ساقها و رسته و غشیه  
علامات حاصله از رزق و کز قرصه و علامت علامت حاصله که در  
مجاورتش چند قسم و در آن قرار داده اند  
(۱) قرصه عموما در بر  
در این قسم نام قرصه سادیه غیر از این و غیره

علامه عموما — قرصه رزال غرض است از غشیه مقلبه که سر از کنگد غرض غشیه  
مفروضه بر رسته در سطح و غشیه داده موجب رزال عکسها بخبر  
دند و اجزاء و لکبه موضح غشیه مکرر  
بریم کز در تمام حال که از آن سبب داشته بندرت قرصه بریم و در آن  
موجب علامت غیر خطره که در به به به قرصه در تمام اجزاء و به به  
طاهر قرار داشته و اینها موضح ساق و مبتلا در ساق غالباً به جمع و  
از حرکت غرض در رسته طاهر غشیه التیاش با شکل همه بر خطه  
التیاش به هم حوزده باشد که عمر مرض در رسته زخم با تمام به

### (۲) قرصه دوائی

از مقروح ابتداء و منظر و کما آن مخصوص داشته علامت در ساقها و رسته  
عالمات در رسته و اینجا ساق و رسته کما فی آن بود که نتیجه هر یک از اینها  
حاصل شده یا از ترکیب و در بر مبتلا بدو یا یا از ترکیب و در بر و یا بدو  
از کما فی آن که غالباً در طرف مبتلا بدو یا یا از ترکیب و در بر و یا بدو  
حوالی قرصه که با هم را همراه اند مانع التیاش بوده سطح قرصه را با یک  
قرصه ساده همراه که در رسته و اینها کما را و اینجا جواب نیست



عمود برین و وضع بدن مانند زباله است و در آه رفیق و دو جهت  
دور و نزدیک و در هر غده قرصه که ایستاده در هر ساقه  
محمدا ز صید دارد

مرکبات ——— در مدته رشتا قرصه ساده و یا هر آنچه  
مرکباتی چند طایفه میگردند که غده آنها درم و استغفر و عطرین  
حراره و درم استخوان و وضع و رخاوت و سست و جفاء لبه وضع  
و اکا لست است

(۱) درم و در صورت زبانی در و دهنش قزوکن قرصه و لکها  
ترشح ریم رور میم

(۲) استغفرین قرصه ۱۱ زباله شدن نورسته لکها است

(۳) عطرین با فروج که کینه مرکبات و عبارت است از صندل  
یا فنی قزوکن قرصه است

(۴) درم استخوان و وضع که حالت در و استغفرین و قزوکن  
در زیر موضع قرصه عمو بر بدن عطرین قرصه طایفه

(۵) سست و رخاوت و جفاء قرصه که کینه غده لکها و کینه

سود نورسته مار لکها با شفت یا مع ترشح و حالت قوف رشتا  
(۶) اکا لست که حالت است از زوال بدن لکها یا قرصه که هم  
بر سطح آن افتاده ریم کینه به سیلاب یا به در بنفوسه قرصه مرکبات  
و یا غا لغزانه است

در آنکه لکها لکها که در هر قرصه به لکها و در هر لکها لکها  
جلد بر وجه لکها این لکها و زباله نموده به لکها

علاج ——— (۱) لکها ترشح به لکها که مانده در لکها است در  
رخت خواب و تمام مدت معاکه قرصه ساق و لکها و ساق لکها

(۲) لکها با شمع و یا جلین و نول لکها و لکها به شمع در هر ساق

یا چهار روز بر حسب کثرت و قدر ریم (۳) پیوند کوه بشیره

به شفت که با لکها شیره خنده قطعه بشیره لکها بر مواضع بدن در لکها  
بجای که هر بار به بشیره لکها ۲ میانه شیره بشیره بر ریم قرصه

کسر اینده و در شیره شمع و یا جلین بنولد به بند

قرصه به لکها لکها شیره بشیره و بشیره کس میکنند به لکها بشیره

عمل الیتم و شیب با تمام شد با خیار باید در لکها جرس و الکسک



پوشانند تا در لیس و ریه سال شده مانع دریدن البتام گردد  
 موسیو پامس و حبه در لیس و ریه سال شده و موسیو پامس و حبه در لیس و ریه سال شده  
 و ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده  
 در قوت و ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده  
 در میان ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده  
 ترکبات غلبه و ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده  
 و ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده  
 ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده  
 هر دو ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده  
 سستی ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده  
 و ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده  
 عذال هر دو ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده

(۳) توهم

تعریف — توهم جسم جسم است که در لیس تازه و ریه سال شده  
 (نه انباشتم) مانع بر بقایه یا ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده

نه انباشتم

نه انباشتم در ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده  
 تعریف — توهم جسم جسم است که در لیس تازه و ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده  
 و ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده  
 (۱) یا توهم ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده  
 نه انباشتم و ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده  
 سرج ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده  
 موجب جذب بیم در خون و غلبه و ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده  
 توهم جنین (۳) توهم سرج ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده  
 پس که ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده  
 سرایت میکند مانند سرطان لیس (۴) توهم سرج ریه سال شده و ریه سال شده  
 ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده  
 بدیهه کرد و مانند سرطان لیس

اصول و لیب — علل توهم در لیس و ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده  
 و ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده  
 و ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده و ریه سال شده

توهم



تعمدًا زهر

عادت است — و تو را صورت جرم با بخت و قوام مختلف ظاهر شده  
پس این بخت متوقف مانده یا با درخت بسیار رفتار کرده و با تمام  
مخلوقات لغت پیچیده در جوانان حور و مدت عمر بخود تو سریع تر و نظر  
از تو تر که محض و شگاف بلکه تمام یا در آن مانده تو را موجب غلبه  
کامالتی که تا غیر بوده در هر دو اوله مبتلا داشتی و علامه عمر عمده بدین  
معلول داشته از تمام نسج بدنی غرض و فایده این غرض معصیت  
(بر بدگاه) باشد که تو را پس از شکر نهم گشته بود امید حقیق ظاهر  
سازد

[illegible]

دانشگاه امام رضا (ع)  
موسسه تخصصی زبان  
دفتر مرکزی  
تهران - خیابان ولیعصر - پلاک ۱۰۰

(۲) عطر و مرصع شد هر دو صبح و شب قرقره را یا یک قرقره بزرگ  
خسته به مطنخ بزرگ شوکان (برگ شوکان) ۵ اکرم درین  
آب جوشانیده بپزند و چون سرد شد در صبح و عصر صبر از عصاره تاراک  
ناراکوم (عصاره تاراک ناراکوم ۳ اکرم عصاره تبارک اکرم  
۵ حب نینج) به نهنه چون دستار بر سر علت شد و تومر را بکشد  
و چون بود تقیه بر طایفه ظاهر شده تومر را در عدد و نهار یک بخورد  
حاصل کرد که تومر بجز مشقه در بعضی عمر بپزند و در بعضی در جگر  
بزرگ تمام تومر و کالکلیو نهاده برداشته اند و در تحقیق اینکه بر طایفه  
در عدد و ناکیر است و کندن تومر را فائده نخواستیم بود و دکتر فر  
تحقیق حضور یلدد که تومر بر طایفه چون منع علت عریست  
اگر بکشد تومر مبارک است و یقین است که لعل در زندگانی در بعضی  
و جذب بر جمیع قیام از فساد دیر و ده شده است که از کندن  
کامر بخش تومر حین بطول آید و به بعضی در بعضی از شفا شده  
بپزند اند

(۲) در یک هر یک از تو می خواص  
(۱) کپه



تعریف — کیه عبارت از تر میخ و عریض است که بر جبهه باشد  
 از حساب ما به محصور در کیه غشای پاره بود  
 تقسیم — کیه به دو کیه است (۱) کیه جبهه  
 یعنی که جبهه کیه و باغ محصور در کیه به هم وصل شده باشد (۲)  
 با جبهه آفتاب مانند جسم خارجی که در کیه به کیه و در کیه  
 کیه لغت و کانی به سر رسیده باشد چنانکه در کیه از خودی شام  
 کیه با جبهه — (۱) جبهه نور در کیه  
 روح کیه از غشای و در کیه در کیه است مانند کیه در کیه  
 و کیه در کیه و کیه از کیه (۲) کیه در کیه کیه جبهه  
 طبع کیه در کیه و کیه در کیه که آلات جبهه در کیه  
 به کیه کیه کیه کیه کیه (۳) کیه در کیه کیه  
 که عشیه عریض صورت کیه و چنانکه در کیه کیه  
 و کیه کیه کیه کیه کیه (۴) کیه در کیه کیه  
 طبع کیه در کیه و کیه کیه کیه کیه کیه  
 و کیه کیه کیه کیه کیه کیه کیه کیه

کیه جبهه

کیه با جبهه — این نوع کیه ملاحظه که محصور به تقسیم  
 چهار قسم است (۱) کیه خیز (۲) کیه مولود و جبهه  
 (۳) کیه کیه (۴) کیه محط و جبهه  
 (۱) کیه خیز

جبهه خیز در کیه از نوع بدنه ریخته کیه لغت و کانی  
 جبهه کیه کیه کیه در کیه و کیه کیه کیه و کیه کیه  
 کیه مواضع مختلفه بدنه و کیه کیه کیه کیه  
 و انتقال کیه کیه کیه کیه و کیه کیه کیه کیه  
 تغییر کیه کیه کیه کیه کیه کیه کیه کیه  
 منعقد بوده کیه کیه کیه کیه (۱) کیه کیه کیه  
 و کیه کیه کیه کیه کیه کیه کیه کیه  
 رطوبه کیه کیه کیه کیه کیه کیه کیه کیه

کیه کیه کیه کیه کیه کیه کیه کیه

کیه کیه کیه کیه کیه کیه کیه کیه



کیسه که در مخد آن زن و آلات محارم دیده می شود (دیگر که)  
 کیسه مولودی که در مرد و در جوف شکم و بیضه و سایر آلات دیده  
 می شود عموماً در زمان شایسته و در وقت آن که به بسیار می دهند  
 منجیح می شود — در کیسه جلد غویا لیفر شبیه یک کیسه است  
 مگر محتوی بدن آن در نزد زمانه جلد در بدن آن و با رجه است  
 و قطعاً آنست که غیره است چنانکه در کیسه جلد در بدن آن دیده می شود  
 است — سبب آن کیسه مختلف است چنانکه در کیسه مخد آن  
 و دیگر زن بر طبق حکم غایب اند و در کیسه مولود بیضه و در آن ذکر  
 و عجان و سایر اعضا مردان و در خزان که مختلط در تخم در رحم  
 مادر آنها که یک بدن در تخم می خورند و دیگر بر عموماً می کشند و در  
 یکباره گردیده به بیضه کیسه کیسه مولود جنین تو غریب است که یک  
 جنین می کشد و بعد از یکباره شده

**(۳) کیسه گرمی**

که بهار جنینها که در جوف بیضه کیسه در نام بدن انسان ظاهر می شود  
 و یک کیسه گرم است برکت بذرت و کیسه گرم جنینا بیضه دیده می شود

در کیسه

در کیسه در سوراخ در ریه و سایر اعضا و بهر سبب جلد آن کیسه لیفر و بیضه  
 مجامع حسیده در جوف شکم و بیضه بسیار است و در جوف شکم و بیضه  
 مقادیر آن به رطوبه شفاف و با کدر و خون آلوده شده و بهر سبب جلد آن  
 یک بخود تا بقدر کم مرغ و در کیسه مقادیر بسیار می کشد و هر یک از این  
 که بهار کیسه می کشند با جلد برانده از آن یک کدر و مولود رطوبه که  
 داخل آن در بیضه نوزده باشد و در میان باغ شفا در مانده  
 عموماً سطح و این کیسه از پشت و نازک که بهر سبب است که است  
 و در این وقت که م معروف باشد یک لایه می کشد که عموماً در هر حال  
 مختلف و بذرت است ۱۵ یا ۲۰ دانگ می کشد و هر یک از این که  
 بقدر دانگ خیر بوده بهر سبب از آنها بر طبق دانگ است و بهر سبب در جوف  
 از نیت و نباله را که در باغ شفا در مانده و رطوبه می کشد و شفاف و بی  
 از نیت و جلد آن بهر سبب است چنانکه جنین که نیت و بهر سبب در جوف  
 است هر که گفته در این رطوبه می کشد جلد آن که دیده می شود  
 (۴) کیسه نازک حاصه در طرا و جسم غایب  
 معلوم شده است که در جوف غایب در ریه بدن و در جوف که در جوف غایب



موضع خارج مکرر از غایت کثرت یا طول ایضا مکرر شده و بواسطه اینها  
از نوعی جای در جدول میانه چنانکه در هر یک از آنها و ساجده کسبه باشد که در جدول  
نوع برین آمده باشد مشام شده به الحقیقه اینها مانع از لذت  
جسم خالص برین است

علاقت کینه — کینه در تیرت کلبه به بقول مختلفه است  
و یا با از شر محض که چون مستعد و بهم مقتضی باشد موجب درین ظاهر  
نشده اما بر مضر معلوم بر فشار بر او باشد و در نهشته به خود نخواهد بود  
در هر چه برتر بر نهشته و یا از هم متکثر گشته چون جسم باشد که از موجب  
جذب بریم و عود و بیشتر میگرد

شخص — مسئله در تشخیص بینه باید قدر عمد (۱)  
شناختن کینه (۲) نقیصه محال و بینه آن چنانکه در شناختن کینه  
شناخت و نوع حمله را معتبر دانسته چون محال شد نزد کار و اتمام کار  
دیده در حد مسئله ثانی بقیه که در امر غیر محض بهر یک از آنها مذکور  
بسیار محال دارند

بیشتر — در مقام دانستن کینه با مختلف و هر یک که در محاکم

بسته در امر غیر محض شرح حرام کرد

علیه — شکار کینه منوط به انجام سه شرط است (۱) حبس  
دلول تا که محو شود در کینه به سبق و فشار (۲) انباشتن کینه به بیانی  
کندن و آید در حرکت و محرق (۳) کندن کینه با چاقو و کمال پس  
در کثرت

(۲) سله

تعریف — سله عبارتست از نوعی طبعی و مدونه و در  
هر یک کینه تا بچندین کلبه که تواند رسید

تشریح مضر — در سله حد بسیار حاصل از اجتماع دو سله در هر یک  
پیدا شده و دیده میوه که قطعات مختلفه تشکیل دهنده از سله است بواسطه این  
علمی که در عروق در یکدیگر جدا شده در شرح سله چند مرتبه دیده شد  
(۱) سله ظاهر یا سحر که مذکور است (۲) سله منوط که به سحر ظاهر  
و سله اندک که جدا کرده (۳) سله بغیر عن غیر بغیر و انبساط  
در آن زیاد است (۴) سله منوط به معلوم میوه بغیر طبعی و عروق  
هر یک از این قسم را به هم در هر یک مختلف عادتاً کینه را در هر یک



و بعد از مشترک شدن در آن شوی از زیر جلد بر جگر و کبد و پشت  
 در بر می و کهن در آن شوی از زیر صفای و عدد در شش است  
 کتاب — سلطه غالباً سبب می شود که در بعضی سوره مزاج  
 سلطه مشهور شده چنانکه در دفتر نوزده ساله پنج سلطه بزرگ و کوچک  
 دیده اند که در آن یک لایه ۴۹ لیور  
 علامت — سلطه بدیع و جمع و محرک و غیره قطعه قطعه است  
 که چون در میان دست گیرند گاه هر چهار سوره در شش شده و شش  
 عموماً بطی و بعد از متون در بر می آید  
 مختصر — سلطه عجیب است با تو تر لیس و غیره در سطر است  
 غرض از این شبیه چیزی نیست که با تو تر لیس و غیره در سطر است  
 مشبه شده چون به بر سر از این شبیه آن مانند تو گمان و همان شبیه  
 است بر سر  
 پیش بر سر — عموماً جبهه  
 علاج — که بعد از زیر جلد بر سبب جگر و کبد و دست و زانو  
 با شش و کرات گمان و کرات و غیره و سبب با خط  
 و غیره و غیره

ابریسم و کتان یا مقول فلان و جزو کردن فشار مستعمل و یا لایه به بر سر  
 و در آن سلطه است با جگر و کرات و کرات  
**(س) تو تر لیس**  
 تعریف — تو تر لیس عبارت از غو غریبه  
 قطعه از لیس لیس و بلوی  
 شرح هر جز — تو تر لیس در دو و محمد و باجم و تو تر مختلف است  
 از قطعه سخت که هر یک از جبهه شدن الیاف مرکز ظاهر شده چون  
 میانی را به بر سر زرد یا سفید و گاه هر یک رنگی به دانه های در آن  
 لیس لیس تقاطع با یکدیگر و مختلر لیس لیس است بوده و چیزی لیس لیس  
 و در سطر و قطعه زباله به تو تر لیس و سبب است و بعضی از صفای کرات  
 در آن تو تر؟ بعد از آن دیده شده و هر سوره که در لیس لیس چنانکه  
 تو تر لیس مختلر سبب از مولو سکون و چون عارضه به مختلر لیس لیس  
 مختلر و چیزی دانه و سبب و یا لیس بود به سبب لایه به سبب  
 کتاب — چیزی که لیس لیس (مولو سکون) غالب در سبب  
 عارضه به به سبب سبب دانه و در جگر مزاج مجاور و در کرات و غیره



معمولست و علامه دانه

علامات ——— قمر لغز با جم و قمر لغز مختلف غالباً نه در قطعه  
قطعه کام و ناله دانه و بصورت پلپ بوده جلد با باله بر و شیرین قطعه  
و یا متدد و متقنه شده و باشد که این قمر و پلپ فاش بر و باله و باله و  
موجب در رنده کرد

تشخیص ——— تشخیص این قمر از تشبیه نو و تشبیه پیر قمر با آسان

پیشتر ——— عمدتاً جدید

علیه ——— به تیر می نه پیر کند خورد کردن فاش رنجر در

لیغ و ناله و لک است

### (۴) قمر فحطی

تعریف ——— قمر است که این قمر لغز می باشد

پلپ قمر و فحطی

تشخیص ——— قمر است نرم که عروق با رله منکر شده و من

بافش کنده باشند رطوبه کا فاش شده و در رنده و کله صغ عربی جانی

صفت شیرین و ناله با ذره بی شکله شعریه با جرات عربی و منکر

قمر لغز که ناله با رله منکر و در قمر لغز با اصی قمر (مردی)

مهر است به است معلوم بوده شش مهر است لادن قمر و دیر به (۱)

قمر لغز فحطی با جم مکر (۲) قمر لغز با الیاف الکسیک

(۳) قمر لغز سکه (۴) قمر عرویه که عروق در آن

زنگ دارند (۵) قمر عکریه (۶) قمر لغز غرضی

مکان این قمر در نعلی و نعلی و میان عضلات

کتاب ——— قمر لغز من جوفان است

علامات ——— در عهد صلبه های قمر سکه و قمر لغز و قمر

و چون نرم باشد علامت کیه شهود بوده بعضی لادن قمر که ناله دانه

چنانکه در پلپ و فحطی می باشد همه میانه عمدتاً رشار لادن قمر لغز

رکبای سکنه ——— درم و درم شدن و اعراضا

تشخیص ——— لادن و کیه و قمر با رله و قمر نرم علامت مخصوصه

هریک لادن و قمر است

پیشتر ——— جدید است و به باشد که عمر من با قمر با رله

رله خطر کیه و کیه عمدتاً ناله مکر بند است

در عهد صلبه  
در عهد صلبه  
در عهد صلبه



علاج ————— کنندان توهر درخ لافاناس حاصله

(۵) توهر غصرونی

تعریف ————— توهر غصرونی عبارتست از طهر لافاناس  
غصرونی که در یک لافاناس بدین

شرح مریض ————— پس پس توهر غصرونی است که غصرونی  
با یکدیگر جمع شده با چوب و لافاناس و در میان آنها نه عرق و عرق  
خامله به طهر غصرونی در یک لافاناس با یکدیگر مختلف بوده باشد  
و در توهر غصرونی که در یک لافاناس و با یکدیگر مختلف بوده باشد  
خامله به یک لافاناس و در یک لافاناس و با یکدیگر مختلف بوده باشد

اسباب توهر غصرونی است که در یک لافاناس و با یکدیگر مختلف بوده باشد  
لغینه عارض توهر غصرونی

علامات ————— توهر غصرونی است که در یک لافاناس و با یکدیگر مختلف بوده باشد  
درست و در یک لافاناس و با یکدیگر مختلف بوده باشد  
بدرست با سوختن غصرونی که در یک لافاناس و با یکدیگر مختلف بوده باشد  
بطریق

بزرگ

شرح مریض ————— توهر غصرونی است که غصرونی  
میر غصرونی نه است و پس که در یک لافاناس و با یکدیگر مختلف بوده باشد  
در یک لافاناس و با یکدیگر مختلف بوده باشد  
علاج ————— بدین توهر غصرونی است که غصرونی

(۶) توهر کتخوایی

تعریف ————— توهر کتخوایی است که در یک لافاناس و با یکدیگر مختلف بوده باشد  
حصص لافاناس که در یک لافاناس و با یکدیگر مختلف بوده باشد  
و مکان به قرب و بعد از آن توهر کتخوایی است که در یک لافاناس و با یکدیگر مختلف بوده باشد  
عمر بنیر

علاج ————— سوراخ کردن توهر با مته مخصوص بر بطن در باقی  
معاينه جرمه

(۷) توهر حنیفه

تعریف ————— پس توهر که ساکن مانده اند توهر است  
که از این جبهه ظاهر یا توهر که در یک لافاناس و با یکدیگر مختلف بوده باشد  
شرح مریض ————— پس توهر که ساکن مانده اند توهر است

علاج

علاج



سرطانی از ثلث و آب بهی ثلث و عروق صورت بهی  
 غلبه معضله از اجزاء و صورت بهی شش نزده قسم در آن قاعده  
 مکاشفه طبع بطور شروع در استخوان و کایم در غده و عصبانیه  
 شده

اسباب — موصوفه در ادای زنده گانی بدو صورت ظاهر  
 یک کیمه دله و دیگر منشئه که پیشتر آن خطیر است چه موجب ال  
 منع ثلث مجاور شده و بعد از گذر عود و کینه  
 علاقا — تو در است بجم سخت و آلتیک یا نرم و متوج بهی  
 از آن موجب در رشیده و غالب تا به بدن هیچگونه زخمی نماند  
 بوده رفتار سر است در غلبه الال و بطی و ساجزده کان  
 کایم عصبیت می پذیرد و خطیر تر است هر چند بهی که لایک باشد  
 علاج — لایم بهی که لایم در دفع الکاحا

(۱) ای قلیما

تعریف — ای قلیما که شش سرطانی و سرطان متوج می باشد  
 تو در است حاصل از نسج ای قلیما که بهی که عروق لایم است و فیض می شود

بسی صفه از سرطانی بشیره و سرطان غده بهی است و لایم  
 نشیخ مضر — ای قلیما بهی که لایم است و سوزان قلیما  
 یافته یعنی خیمه لایم سرطانی که عروق را از لایم کشیده شد و عروق را  
 استوانه لایم بهی که لایم است و ای قلیما استوانه مانده لایم

(۱) ای قلیما سرطانی که لایم در تمام با قلیما سخت و حکم و سوزش  
 بهی تا باقی می کشند سوزش و لایم با هر حال لایم است و سوزش لایم  
 می کشد صورت خطیر لایم در در جلد و عروق و عروق پر شده لایم لایم  
 سرطانی و لایم که سوزده جسم مضر لایم در میان با سوزش و لایم لایم  
 عروق لایم ای قلیما که عروق غده و عروق صورت لایم می کشند و  
 لایم لایم عروق لایم در عروق عروق حاصل شده قسم دیگر سوزش  
 با ای قلیما بهی که بهی که بشیره متوج مانده در لایم  
 یک طبقه لایم عروق بهی که لایم که عروق لایم بهی که عروق  
 لایم لایم لایم عروق و لایم لایم لایم لایم لایم لایم لایم  
 لایم لایم که لایم لایم لایم لایم لایم لایم لایم لایم لایم  
 لایم لایم و عروق لایم لایم که عروق لایم لایم لایم لایم











محران که سایر قسم برتر تر دکان رسیده سیاه را رها و شهرت  
 علاج — که در توهم خون رنج می کشد رنج علاج باد  
 موقت رسیدن بر نفس و شفا بر مرکب

(۱۰) آن شریک توهم (توهمی)

تعریف — آن توهم که در توهمی نهاده اند از توهمی طبعی و  
 در توهمی نهاده را در توهمی نهاده حاصل می شود (مردکا)  
 شرح بر توهم — آن توهم ساده است که عروق تازه  
 شبیه به عروق طبعی در آن تشکیل یافته باشد و مغفاره قیامت  
 در حلقه در حلقه شبیه مغفاره اللات توهم می کرد و مکانش در  
 توهمی و در حلقه یا مخاط مجاری و آن را طبعی است

کتاب — در توهمی توهمی مولود بوده است  
 غلطی

علاوات — آن توهمی جلدی که آنی شسته که رنگ در  
 فرای یا گوشه یا سنگی که طایفه زمانه زایل تر شد رنگ آن لکه  
 رنج (توهمی توهمی) یا کبود فام (توهمی توهمی)

آن توهمی

آن توهمی که در حلقه به جهش ظاهر شده یا متوالی بر مرکب شده  
 توهمی که در حلقه بوده باشد که متوقف مانده خوشه پذیرد و یا تو  
 که در متوقف پذیرد بر مرکب

علاج — در رنج آن توهم سه شماره (۱) منع

خون که رسیدن توهم به چهار طریق به عبارتند از کم کردن  
 موضع و حاصل رنج به بیستی و دیگر فشار سیم سستی  
 چهارم شفاقت مدتی در توهمی رنج مانع از توهمی آن با جلد  
 مجاری و کرد (۲) انباشتن عروق مبتلا به توهمی و در  
 درم بگوید که کسی در خود بودن سنجاق و دفاع نمودن آن  
 (۳) زایل نمودن توهمی سستی یا داغ یا آتش و حرارت  
 و این و حلقه الکدی که حرق یا کندن آن با چاق و الک

(۱۱) توهم

توهمی توهمی حاصل از رنج جدید از انباشتن عصبانی به چند صورت  
 (۱) درم مغز که در توهمی که کمتر متغیر صورت است (۲)  
 توهمی دست که در توهمی که در توهمی حاصل شده در توهمی

چه هر یک از علل و در توهمی  
 که در توهمی توهمی توهمی  
 یا کندن از توهمی توهمی  
 یا کندن از توهمی توهمی  
 یا کندن از توهمی توهمی



در اینها منقطع عصب بریده ظاهر میگردد چنانکه در نیمه پای  
از دست بریده ظاهر شده تفصیل بر اینها نه نداده  
کتاب دوم — در امراض عصبی  
امر از هر جنس پنج نوع است (۱) امر منقطع  
(۲) امر از نخ سولیه دسم و پنج نفر (۳) امر منقطع  
عصب در تبر (۴) امر من بینای عصبانی (۵) امر  
کسوال (۶) امر من غشیه (۷) امر من شریان  
(۸) امر من ذریه (۹) امر من هود لفاک

### (۱) امراض منقطع

عنه منقطع چهار نوع است (۱) بیگانه و خلع میبود که در منقطع  
خلع منقطع نوشته بود (۲) امر من منبر که عصبه که در  
و خلع منقطع (۳) افات در منبر که در جماع رطوبه در منقطع  
و تو منقطع آن (۴) افات تغذیه که عصبه که در منقطع  
و جسم منقطع  
امراض جری منقطع  
عصبه

تعریف — عصبه که عبارت از منقطع شدن یا پارگی  
رابط منقطع بر بدن خلع منقطع شش در منقطع منقطع  
آب — حرکت غیر طبعی و گاهی در حرکت که در طبعی عصبی بود  
روده رقی زایل در منقطع و منقطع  
شرح منقطع — رابط منقطع فرشته کشیده و کشیده در منقطع  
غش و سولیه در میان رابط کشیده که گاهی بعضی از روده و عصب  
در منقطع رطوبه سر و منقطع در منقطع سولیه منقطع رابط با منقطع  
دو تا در منقطع

علائق — دو نوع منقطع که در حرکت و منقطع که منقطع  
و تمام حرکات موضع را مانع است (۲) آتس در طراف منقطع  
(۳) اکبوز موضع (۴) حرکات آتس در جبهه  
مرض مزاج منقطع مختلف است منقطع منقطع که در منقطع  
منقطع و تو منقطع مختلف منقطع  
تشنج — منقطع بر منقطع که عصب و تغیر منقطع که حرکت خلع  
موجب بود حرکت در منقطع حواله منقطع منقطع منقطع



پیش منبر — در پیش منبر با حریف معاکبه کم حریف و خطرات  
در از جه نفاذ شک و خفا بر سر

علیه — (۱) البته که مفصل عجمه باب کم و در ق  
(۲) بقی و به حرکت دهنی و زدن عرق کا و زدن و اسفند یا اساده  
در آب که دهنی و ترنگه و دهنی به هر مفصل (۳) معاکبه ترنگه  
در اتفاق دهان که شسته به به هر مفصل و دهان

### (۲) جراحات مفصل

تقسیم — جرحه و زدن بر مفصل بطوریکه و یا فتر (۱)  
چون طحش به محض جرحه از زدن جرحه را از جرحه جرحه  
نموده مفصل را جرحه و بجای که گشته به جرحه با زدن ضعیف با کله و زدن  
بجایه جرحه از دم سه جرحه نماند (۲) جرحه غایب به جرحه  
(۱) درد (۲) زدن که در مختلف در کت (۳) شش  
سینور که علقه جرحه این علقه است نیز طر که با جرحه و نیز شش که علقه  
مخرج مشته کشته رفته بر مختلف بر کت شش است و حال مفصل  
و کزاز

نقش

تقسیم — مکان جرحه و جرحه رطوبه سینور که در شش است  
با جرحه کله و زدن

علیه — رخت دهنی طرف جرحه دست جرحه جرحه از دست  
با سوراف نمانده حاصل شده به با کله و زدن و بجایه دهنی جرحه جرحه  
به ترنگه و دهنی مفصل جرحه جرحه کت و زدن دهنی و زدن و زدن  
از در کت مناسبت و معاکبه ترنگه

### (۳) خلع مفصل

تعریف — هر گونه تغییر وضع جرحه مفصل است که در مفصل  
النفاذ تفرقه میرانند کلینا بر سه قسم است (۱) خلع مولودی  
(۲) خلع را خلع و در کت (۳) خلع ضرب

### خلع مولودی

مرض است خال که لایه یا لایه ریه صدره شکم مادر و یا بر علقه و خلع  
مفصل مانده است و سینور با بر وضع جینی در رحم و توقف  
عوارض شده مرض شایع آن که در دهن و کردن بوده در این خلع  
کینه سینور با بره نرفته



تشیق از غلغله چنانکه در درون منتهی بدن شرح خواهد رفت  
 علاج — لذت بردن مکرر و بعد از آن که در دهان مکرر مضمضه شود  
 حرارت و معایبه آن سه حکم دارد (۱) کشیده و کثیف  
 مضمضه و طعم غریزه (۲) جاذبه ضعیف (۳) بستی و بجز که  
 لکها می آید

## (۲) خلع و اخلاقی تدبیری

این خلع توسط زهر زنده اجزاء مضمضه از رباط و مضمضه و مضمضه  
 که خون حاصل شده و به قسم است (۱) خلع حاصل که کثیف  
 یا رسته ها و رباطها بدو تغییر بخوان چنانکه در دهان است و در دم و حلقه  
 مضمضه و ترش سفید و تشنگی و غلغله و در دهان و نیز در اجزاء مضمضه است  
 (۲) خلع حاصل از زوال سر و خون مضمضه و در دم و حلقه و مضمضه  
 بیته (۳) خلع حاصل از زنده شدن سر و خون حاصل از مضمضه  
 با خصلت مضمضه است

علاج — در این قسم از خلع معایبه رفع مرض حاصل است پس لذت  
 مرض و صلاح نجات خلع را به دستور کلمه خلع باید معایبه نمود  
 اعتدال

(۲) خلع غریزه

## (۳) خلع ضربی

خلع حاصل از دزدی است تمام در مضمضه سطح مضمضه که در یکدیگر  
 جدا شده باشد اگر به یک نقطه ملحق باشد خلع نام است  
 شرح مرضی — در خلع تازه عدد و پاره رباط و کما در کشیده  
 که خون و ترش خون در کشیده غرق با کوبیده که در یکدیگر عصب  
 و در خلع که تغییر سطح مضمضه مانند بر شدن معایب از آنکه عظیم و بزرگ  
 شود مضمضه رباط و استخوان رباط و عضله طرف مخالف است  
 علامات — علامت خلع تازه یا نشانه آن تغییر و عصبانیت که  
 عقل و لطف خیال خلع می خوانند و یا نشانه آن حساسیتی که هر یک دلیل  
 بر ثبوت خلع مضمضه است

نشانه های عقلی (۱) صوت جرقه پس که شخص مجروح در حین  
 دفع حادثه حساس میگردد (۲) دردی که لذت را می آید که نشانه آن است  
 (۳) به قدری طرف بر عقل طبیعی خود (۴) تشنگی (۵)  
 و کینه

نشانه های حسی (۱) به زنده شدن مضمضه مضمضه است چنانکه طرف مقابل











علامت غم — (۱) تب در می تبشیریه و اگر مبلد  
 و ۱۱۰ تا ۱۲۰ قعات می در در وقت باره زبان و به استهنا  
 عطش شدید که هر چه منور بر میست طبع و رسوای بودن لکات  
 صداع و به یال خفاقه در لعل چو در بر سر شعله غلبه غریبی  
 عظمی در جبهه رسیده شعیره که در تلال عضلانی شدید ظاهر شود  
 رفتار مرض — در و در هر لایه مبتدا موقوف شده و در  
 در لکات ظاهر می شود مبتدل بتجدد مضمی کشنده از برای رفتار قسم دوم  
 معضل حادثه منتهیه می (۱) فوق حادثه که رفتار در صورت  
 حادثه بر بقره و انباشت شعیره (و دیگر) حادثه (سرم) بخانه  
 در قریب لهرت از مالت در عرض بر تکیه ایها و کند و یا غیرت  
 در غیر آن و فانی می نماید  
 تشیی — چون درم معضل غلبه ظاهر شده به مشبه می ماند  
 اگر لایه ابتداء بر دو عضلانی مشبه شده به رفتار علامت لایه  
 مدته استباه می باشد  
 پیشینه — خطر درم معضل شبه لهرت آن بوده می  
 بهتر

شدن و یا بگوید معضل

بر قسیم که شبه خطیر است و علامت لکات می نماید چو لایه معضل رضایع  
 کند پیش لکات بر بدن طرف خطر دارد  
 علاج — (۱) سیر بر تکیه درم یکم کردن فدا بر رضایع  
 با شربت و وضع مشق فزاید حرکت در حواله معضل و تسکین در تمام  
 نه امیر از روغن مالیه و غنولاب مکرره و آب زکات میسکن (۲)  
 حین بر سر شعله بر خور به هر است مناسب که کردن در دندان در راج  
 و شش با مایعات فاضله و الکلی و تقویه بلیه مرطوب و جبهه لایه  
 طرف (۳) چند خود معضل و لکات مالیدن روغن مالیه  
 و لکات بر سر استقام که در در مشمع و بگو

### درم خشک معضل

بروز از مرض در تمام معضل حرکتی در در وقت لایه مزاج و تکیه  
 لایه نیمه می سرکت حواله دیده شده در سرد و زن فریغ می نماید  
 تشیی — درم خشک معضل که لایه به لکات علامت  
 در قسیم که لکات در بدن و در بدن و یا در دست ظاهر شده می  
 معضل لکات بر بدن و در سطح معضل لکات به هم ساییده و در



در حرکت مفصل است که اگر از ترشح سرزردی علی علیه السلام جدا و مفصل بود  
 بعد از مفصل غیر یافته غرض وقت مفصل تا رنگ در شده و موضع لادن  
 جدا شده سوادها را غرض زایل که سواد در سطح کشیده و غرض سطح استخوان  
 زردی شفاف و سفید و صدف بوده در درون سطح غرض در غرض  
 مفصل دیده می شود که دلالت بر ترشح است که اگر استخوان لادن جدا شده و در سطح  
 جرم استخوان با غیر خود دارد و نور غرض و در سطح لادن غرض  
 ظاهر شده بر روی جرم خارج در میان مفصل ظاهر شده و سطح سطح  
 غلیظ و تارها بر سطح کشیده در نور خارج سرزردی که خارج و لادن  
 و غرض است مجاور مفصل غرض شده در نور خارج غرض و در سطح  
 رباط مفصل که هر تلبه روانه غرض سطح غرض است بر سطح بدور  
 و غرض بر سطح کشیده که هر غرض است در سطح بر سطح مفصل  
 می کنند

علامت — (۱) آنکه اگر بر تلبه غرض و لادن غرض  
 زایل شد مرص در جرم که لادن بر غرض (۲) غرض و در سطح  
 هر که می کنند و لادن غرض و لادن غرض و لادن غرض

فیصل

بقیه که در غرض مذکور است که در (۳) مرص در وقت حرکت هر که  
 بسیار دیده در مفصل غرض که در لادن غرض و در سطح لادن غرض  
 بسیار است بر تلبه ترشح تغییر شده بر سطح کشیده (۴) غرض و لادن  
 حادث در مفصل بسیار دیده (۵) که هر استخوان غرض و لادن غرض

هر که می کنند  
 نشانی — در مفصل که در سطح غرض و لادن غرض  
 لادن غرض و لادن غرض و لادن غرض و لادن غرض  
 بسیار در غرض و لادن غرض

علی — در غرض و لادن غرض و لادن غرض  
 غرض و لادن غرض و لادن غرض و لادن غرض

### (۲) اشتقاق مفصل

نوع — سه نوع مفصل در سطح و لادن غرض  
 تقسیم — سه نوع مفصل در سطح و لادن غرض (۱) غرض  
 شرح هر — در هر دو غرض و لادن غرض و لادن غرض  
 مرص (۱) غرض و لادن غرض و لادن غرض و لادن غرض

در سطح



نبت است که مدینه در آب مانده باشد در بعضی اندکی ضخیم و سطح آن بزرگ  
مانند حاله طبیعی صاف و هموار بوده باشد و چون در بعضی طور در سر و شفاف  
بسیار رنگ سبک و بالارنج و بقره که در غایت بوده که از قطعه منعقد  
در کف دست و نه تجربه شیشه مقلد بسیار البومین جلد در آن یافته که نشانه  
در تمام مفاصل حرکت مخصوص از آن است

سباب — سبابه عرضی یا عمودی است مانند خنجر در سبب  
مستقره عذرت مزاج لغایت در تمام دراز شدن و در کف یا میوه  
مانند اثر در خنجر یا میوه و یا خشکی بسیار

علت — در صورت قد به مدت یک یا دو روز در  
سینه مفضل معده که در شکم و در داک اند که گسترده حالتی  
گشته پس علت عذرت مزاج و گسترده که هر یک در صورت  
از آن مثل اگر مفضل از آن شبیه به جسیکه در طرف قد و در  
زاد نو به به آره که جماع طریقت به سبب رضعه از موضع خف  
سرخ شده از آن آینه که ران خنجره رطوبت میوه  
در کف مفضل از آن در زیر عضله سه سر و از آن به در کف که در زیر  
عضله

رضفه و آفتاب حفره فشار از اجزاء مانع می شود و مفضل شده در زانو  
حسن قوت یافته و یا اگر در ظاهر عینی و فسیح حسن قوت معلوم نیست  
علت مویخ و عیال — (۱) در که ۱۴۱ از آن به در کف  
مانع است و در راحه بودن مفضل ریح مکه (۲) تغییر اعمال خف  
مستلزم در بعضی کف که است که در بعضی در خنجره سبب علاج و نیقاده  
در در خنجره که مانع می شود که در آن در خنجره خواب شده

در غلظت مزاج جسیکه که چشم می توان دید (۱) تغییر وضع خف  
در کف رطوبت تر شده زانو به طرف مفضل و خنجره می رانند (۲) شکل  
نوتر چنانکه اگر در زانو باشد غویض بسیار در مفضل دست داده  
بسیار ناخود آید در مفضل غده چنانکه وقت ملاحظه می شود در طرف رضعه  
بر جسیکه مساهره یافته (۱) در آن در رضعه که عضله سه سر  
مرتفع و نه (۲) بر جسیکه دیگر در هر طرف سر فواید  
لوتار رضعه واقع و از جماع رطوبت میوه در کف مفضل مانده است  
(۳) طبع بودن رنگ جلد

جمع مفضل مستلزم باد است احتمال یافته (۱) حمله مویخ که در





(۲) حسن جمیع است چنانکه اگر رطوبت بقتل ریش کرده و در میان  
خفاخته در صدمه باشد حسن جمیع نشده همان تو در کمتر بزرگ است  
برای دیدن جمیع مضر را عقد و گفته شد حسن جمیع که است  
در ابتدا در رطوبت هنوز کم و بیش از حد تا قریب به جمیع طرف  
منقبط و غصه شده سر را بر سر فروخته و در انور در میان و در کف  
بسیار که جزء فوقانی و تحتانی رطوبت در میان تغییر یافته در میان  
از هم و گفتند به هر جهت خف قرار دهند در وسط از حرکت رطوبت  
بریزد که در رطوبت رانده شده اگر در حین تغییر رطوبت رسیده است  
راست را برداشته سر این انگشت را در جبهه فوقانی رطوبت گذاشته  
چنانکه به بطرف جوف مضر و نفوذ به این استخوان به واسطه  
رطوبت و بطرف بالا رانده و خفته در این رطوبت سر استخوان  
خفته و از دو بقیه در حد شش بخوبی جداست در این مرحله جمیع  
قسم استخوان گفته شده شده و از آنجا که در دم که سینه را منقبط  
حق لا کرده اند باشد که رطوبت را در جبهه داشته و در خیال خفته در  
بینه از دو و لیکن وقت در علامت عمر و در جوف مضر را منع بسته و

١٢

استهسا، مفضل و آنچه در کتب پائین چندین اشفاق از استهسا مفضل و غیره  
جمع کرده که شرح رطوبه را در نوزده سکنا هم معینند و گویند که نشانه رطوبه اینها  
چند عیتر باشد پس رفع شده و در فاصله زمان از بهر سبب که رطوبت  
محموس شده در این صورت علت را در نهمین میدانند  
نشار و حرم و دیگر — رطوبت را غیر ضریح و چنانچه مرض تریچه باشد  
فراش بر حجم لا طرف و مفضل صالحه باشد و شبهه و تریچه باشد  
غیرا که قتی را آن بوده بواسطه وضع شیر بحر به طرف ساق رفته  
استهسا چندین مصله باشد مثلاً در بعضی چندین مصله باقی بوده غالباً حقیقه  
بریم و هلاکت میراث باشد  
تسمین — و غیره اندر شرح خون در مفضل و درم کینه و غیره  
رضخه و درم مفضل و تریچه رطوبه که اجتماع غلات و غیره میمانند  
چون مصل — از نوزده مصل مختلف استهسا، مفضل و حقیقه و غیره  
و در کتب و است  
علاج — در صورت قاعده که درم مفضل و قاعده چون  
مرضی باشد تریچه را در موضع سبب و در موضع رطوبت و غیره



و مضارب و مکات و مضارب مکات و مالدیه و دماشید هر یک در یک  
 گرم و شش با مائات لاله مانند حله و نیک (نوشادره)  
 مطلق است ۱۰۰ مثقال از خاکه بد آن عشته بر و بر مضارب داده و در یک  
 کف تجزیه کنند (ف) و اوراق بشع و با کس با بشرط و در حال  
 صبح به

خوبتر عمل با رخیان با معجون در جوف مضارب از قبیل کاف و کدو  
 خوش و کاف و زردی و تر و کاف و کدو یا با اب و کاف و کدو و کدو  
 حرکت در جوف مضارب حرکت

### (۳) تو مرقیه

تعریف — تو مرقیه عبارت از اندامی از اجزاء مضارب است که  
 قاهر در دنیا و مدبر بر زمین و در کار قیام نام است و مضارب با این  
 قاهر مضارب است

شرح هر — تو مرقیه که نوعی غریزه است با ریه به ریه و به  
 مضارب و غیره نام است و مضارب از این است که هر یک از این مضارب  
 (۱) ریه که ریه مضارب غالب از ریه است و هر یک از ریه است

مالک از معتمد بودن ترش مضارب که در مضارب و مضارب حرکت یافته  
 (۲) سینه مضارب است و هر یک از این مضارب و مضارب حرکت یافته  
 در سطح مضارب غریزه است و هر یک از این مضارب و مضارب حرکت یافته  
 در سطح مضارب غریزه است و هر یک از این مضارب و مضارب حرکت یافته  
 یا که هر یک از این مضارب و مضارب حرکت یافته و در این مضارب حرکت یافته  
 و سینه و دانه و در دانه مضارب و دانه مضارب و دانه مضارب

(۳) سینه مضارب سینه مضارب و دانه مضارب و دانه مضارب  
 و سینه مضارب و دانه مضارب و دانه مضارب و دانه مضارب  
 و دانه مضارب و دانه مضارب و دانه مضارب و دانه مضارب

در مضارب و دانه مضارب و دانه مضارب و دانه مضارب  
 در مضارب و دانه مضارب و دانه مضارب و دانه مضارب  
 مضارب و دانه مضارب و دانه مضارب و دانه مضارب  
 مضارب و دانه مضارب و دانه مضارب و دانه مضارب  
 مضارب و دانه مضارب و دانه مضارب و دانه مضارب  
 مضارب و دانه مضارب و دانه مضارب و دانه مضارب



بدون تغییر یافته و با یکدیگر تغییر یافته در بعضی ضعیف شده و طریقت  
یا بریم در آنها شرح کرده نرم است و در یکسند و یقیناً در صورتیکه  
خلع داخلی و ستریم

علائق ————— ابتداء ————— تو مر سفید کام در کاشت  
و سقوط با رجه مفصلاً یا قطعه استخوان یا بر در تو بر کمر یا شرح بر در  
معضل ابتداء که بر جزو علائق در مر شد به طاهر کرده و صورت در  
معضل خرق حاک و یا علائق در بطور غیر محوس و یا در بحر لوله  
مفصلاً طاهر میگردند

علائق موضع علی (۱) در دست بصورت مختلف و یا در تغییر یافته  
مرض چنانکه اگر در بعضی بخشها بر محور طرف معلوم به جمع است و در  
بترانه منور سطح استخوان تغییر یافته میگردند که با هر دو در قاع  
دارد چنانکه در معضل معلوم طاهر شده و در معضل نیز آن حساس میف  
مانند تو مر سفید معضل خرد و نشیمن که که لذت ابتداء مرض ابتداء دارد  
در کشتن ترش است و آن لذت در زانو میماند چنانکه در باب  
در کشتن میکنم (۲) نتر است علی که در معضل مختلف معضله مرض

طرف معلوم در دست که بر زانو بتدریج اس به علی از آنکه آنگاه بکشد  
حرکت بازمانده

علائق موضع صفا (۱) تابع که در هیچ طایفه تو مر سفید به تابع  
بمزدود معلوم شده که چنانچه علی در سینه است ابتداء که تابع خفیف و معنی  
نخستین بر استخوان زانو در زیر زانو است (۲) ناهور که که کشیده  
شدن و در مفصلاً طاهر شده غیر شکسته (۳) وضع مفصلاً طاهر  
چنانکه در دست در تو مر سفید توسط تیغ به لاده عصا طرف  
معلوم سفید میماند و یا در تیغ نتیجه علی که کمر که که در کمر  
معضل بر عصب در لاده میف بر از نده ای تیغ به بتدبیر تو مر  
عصا میماند (۴) حشر تیغ که از زانو انگشت و ندادن است  
معلوم است که شریک معضل بر عصب است (۵) که چنانکه که چنان  
حرکت معضل دارد که لذت از سینه سینه که بر بریده استخوان و بر نه  
مانند و یا ناهور ای حشر حشر معضل دست سینه (۶) ثابت  
حرکت غیر طبع چنانکه لذت تو مر سفید رباط معضل ستر شده و حرکت  
غیر طبعی در معضل ناهور







قه چرخنده و مفصل که سه شکل است و دارد دست قیوح طام برشته  
 حرکت مفصل مکرر و کم و جمع و در آنها و عین حال مانند است و ظاهر  
 آنها فکر اند طلاع بر سر گذشت برض (از صدمات خارج و غیره)  
 و در ظاهر سرج الفات که در شش دست ظاهر میگردد (۲) است  
 و فرقی ندارد مفصل معمار (بند کشان) را بکشانده شکل است  
 بهم میزند و قه چرخنده و مفصل در آنها با خودده ظاهر میگردد  
 (۳) درم حال مفصل بملای که در باب چشم مفصل شرح شد  
 امتیاز حیوان (۴) درم فرو نهاد عظم غایب از مفصل خارج بوده  
 رفتار شش ها و غایب با علل غیر متغیر بر همراه بول فرودده  
 در مفصل بالا کرد باید که توهم سفیه حقیق برپا آورد (۵) قاهر  
 شدن خلاف لودار وضع مفصل بلند چنانکه برشته درم شود  
 لودار حاصل کرده امتحان مفصل موجب دور بخواب شد (۶)  
 توهم را حاصل در فرو نهاد عظم را شش غایب مفصل در وقت شش  
 و در دو معقان و شش در طرف از مفصل سالم مانند طرف دیگر غیر  
 مستقیم غرض و این عمل تمام مفصل را فرا کرد و شش مفصل بکمال و مفصل  
 موجب

موجب بود مفصل

علاج — (۱) معکبه عظمی و مفصل فراع و حاله کفر (۲)  
 معکبه موصوفه اند که شش فراد و متروک است شش شرط در وقت مفصل  
 با احتیاط و وقت داغ حواله مفصل موصوفه در موضع اند که شش ترانه  
 و داغ و مفصل مسبور است احراق الکله سه روز میگذرد ظاهر است  
 و غیر با نقاط غیر از مفصل سه که چهار یا پنج متر طول آنها بود  
 و کلوه لایق در سر آنها نصب در مفصل فرو نموده و کلوه را از خارج  
 داغ میگذرد چنانکه در شش مفصل در این لایق با خود شش را بکمال  
 کمر با بر مفصل چنانکه در شش با شش را بکمال تر کشیده  
 نقیصه حیده دارد

### افات تغذیه مفصل (۱) کینه های مینو مال و کاکلیون

که کمر مینو مال توهم را بر شش ظاهر میگذرد یا در شش کاکلیون  
 نامیده اند  
 علت — زیرا که یک طرف مفصل در جهت حرکت از جهت دیگر است











چسبیده اند و در این زمانه فرود رفته که می توان نام نهاد  
 و اگر نه مانند سنگ سخت از این جهت الفی غرض از آن محموله بلایح است  
 یا مخلوط از این سهواً و غرض از آن صورت است (۲) ادم مفصلا  
 (۲) ادم مفصلا — و چه جسم محرم بود که حرکت می کند  
 و استلزام بر اینهاست که در این غرض از آن که یا در طول است یا در عرض  
 و مفصل حرکت می کند و اینها را می گویند با استفاده از مفصل است  
 یا با استفاده از مفصل — بدست جسم محرم مفصلا یا در عرض  
 حرره فخلت که جدا شده در میان مفصل مانده و یا در عرض  
 در مفصل منعقد و بدین جسم محرم می گردد و بدین جسم محرم که در آن  
 مفصل از اینهاست و یا جسم محرم که خارج مفصل بود در این  
 جسم مفصل است و در این ظاهر که بر اینها است و در این  
 شایع تر در زمانه غرض از آن است که در این  
 از اینهاست که در اینهاست و در اینهاست که در اینهاست  
 حاصل می شود و در هر که حلقه حاصل می شود جسم خارج مفصل در میان  
 مفصل می گردد پس در اینهاست که در اینهاست که در اینهاست

مفصل

مفصل حاصل می گردد و بدین جهت که در اینهاست که در اینهاست  
 یا بدین جهت که در اینهاست که در اینهاست که در اینهاست  
 در هر حرف مفصل حرکت می کند و در هر حرف که در اینهاست  
 می تواند مفصل حرکت می کند و در هر حرف که در اینهاست  
 و بدین جهت که در اینهاست که در اینهاست که در اینهاست  
 از اینهاست که در اینهاست که در اینهاست که در اینهاست  
 و بدین جهت که در اینهاست که در اینهاست که در اینهاست  
 در اینهاست که در اینهاست که در اینهاست که در اینهاست

علائق — علائق عی (۱) در دست که علامت عده  
 و بعدا صله مختلف عیاز شده که در اینهاست که در اینهاست  
 در اینهاست که در اینهاست که در اینهاست که در اینهاست  
 در اینهاست که در اینهاست که در اینهاست که در اینهاست  
 بسیار در اینهاست که در اینهاست که در اینهاست که در اینهاست  
 مفصلا دانسته که در اینهاست که در اینهاست که در اینهاست  
 بر اینهاست که در اینهاست که در اینهاست که در اینهاست



خارج دانه حرکت مفصل تغییر یافته و یا گاه بگاه عارض مخصوصی  
 در داخل دانه متحرک در میان سطح مفصفا و یکدیگر منع حرکت طبع خود  
 شبیه بان است که مخدر در درز کوبیده ظاهر میگردد  
 علت چیست — یا حتی جسم خارج و جسم که در مفصل  
 از شکای اینست چنانکه بعد از در نقطه مفصل مفصل پیدا شده خود را  
 گرفته در کسبه و چندین مفصفا میماند مگر در در بسیار بر مریض در یافتن  
 دانه خارج و بر مریض که جراحت است که گویا طاقه مکان دانه را در مفصل  
 میماند گاهی دانه ترش سرز بوده و بعضی با جایی مفصل میماند  
 در حرکت همراه است  
 رتبه و معلوم آنها مریض — این مریض ظاهر مفصل دارد که دانه غیر متحرک  
 در بعضی مریض دانه جسم خارج از مفصل میماند و منع حرکت است که در مفصل  
 بوده باشد که در مفصل موقوف دانه و تا مدتی مدید از حرکت محسوس  
 دانه نگردد تا بالاحظه که بودیم حرکت مفصل با استقامت آن انجام  
 میشود — چون و چه جسم خارج در مفصل میماند و عارض میشود  
 مریض و یا عارضه عارضه است یا استقامت مفصل و دانه آن و در بعضی

مفصل

مفصفا یا کینه آن تو بر سفید میشود  
 علاج — هر جسم خارج موجب چگونگی مریض در مفصل مگر در مریض  
 و لکن نه و بعد از مدت عارضه چنانکه در کثرت از دست مریض محسوس  
 معاجزه کند باید دانه را بر مریض آورد و لطیفه زیر جلد را با اسکاچ عرض  
 طریقه اول که اول دانه که گویا از محل دانه عارضه است که دانه سینه عارض  
 شکافته و دانه را در دانه طاقه قرار داده و مانع از خود کشی دانه از دانه  
 و جراحت سینه است که باقی الیام بر مریض دانه را از دانه سینه بر مریض آورد که  
 بی الحقیقه علم مرکب اند که میماند است (۱) شکاف سینه است (۲)  
 بر مریض آوردن دانه ظاهر مابین دو میماند یا نه دانه است طریقه دوم  
 یا دانه از دست ظاهر بر مریض مگر در مریض مریض است سالی بهتر است  
 عارضه است که دانه خارج را در میان است ایام و سبب است  
 چسب گرفته شکاف بر دست عرض و مریض دانه بر دانه سینه است  
 و اگر دانه بر دانه عارضه با جایی مفصفا ربط داشته باشد ربط را جدا نموده  
 و مریض را بر دانه و بعد از آن زخم را با الکحل یا سینه فیکس میماند  
 (۳) ورم مفصل تو بر کوبی با ورم سینه است



از عرض ملا که اول بنه در سینه شناخته و بعد از آن گستره و گنجی  
 در کوبیده و لاله در آن و لاله کن بیان و این گفته کرده اند  
 تسبیح مرصع — تسبیح مرصع تسبیح مرصع تسبیح مرصع  
 بوده یعنی اسب بخول و غرض از آن عارض شده اند و متبادله  
 تو بر کعبه عارض شده یا تو مرصع متبادله تسبیح مرصع تسبیح مرصع  
 علامت — در مرصع تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح  
 ظاهر بوده تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح  
 تسبیح تسبیح — انداز از تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح  
 تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح  
 علاج مرصع — همان معانی تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح

## باب دوم در امراض حلقه و سوزش و سوزش و سوزش

(۱) امر جراحی  
 کوبیده که در جراحی و این آلات را باید بر کوبیده و در عین کوبیده که در جراحی  
 تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح

علتها بر چهار ضلع با آلات در سوزش تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح  
 جسم خالص در کوبیده تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح  
 به نماند که در سوزش تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح  
 در این آلات جسم تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح

## انقیض جراحی

تعریف — انقیض مطلق جراحی هر گونه تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح  
 علامت — انقیض تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح  
 دست و پا علامت تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح  
 حاکم بر تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح  
 کعبه تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح  
 تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح  
 تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح  
 تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح



قسم و آداب — اگر چه همیشه عموماً الفهم است که مرکز شد  
 و لی مبدا آن موجب جهت در علات و رفتار و اندک آن داشته  
 پنج صورت در آن حاصل می کند (۱) الفهم تبیین (۲) الفهم  
 دفعی (۳) الفهم هر چه (۴) الفهم حاصله از کائنات یا الفهم  
 پائین از کائنات (۵) الفهم حاصله از سرخ شدن مجاری تغذیه  
 (۱) الفهم هر چه که با کون در دست الفهم پس که حاصل می شود حصول  
 شمار متواله شکست که همان در دست و در منبع خافقیا (۲)  
 الفهم تبیین — در آن زمان زنده چون جلد را خراشیده و جاسوس  
 کوچه بود در زیر سر به منند الفهم حاصل می شود چنانکه محسوس در آن بار و در آن  
 و در آن جلد به بد الفهم مبتدا رفته بدین جلد از جهت عقوبت  
 می بینند  
 (۳) الفهم هر چه — چون موضع را جلد خود کرد محسوس عصبه  
 موضع حالت تبیین در هر چه که در آن جلد بود و در آن سکینه و تبیین  
 سکینه موضع و در آن سکینه از تبیین هر چه شایع است و لی اندک و لی  
 حقیقت این الفهم محسوس بوده بلکه در آن را در زیر جلد است که جلد شده

توضیح

و جمله

و جمله بود و جمله محسوس حرکت عصبه و تبیین عصبه همان زنده جذب بود  
 عصبه الفهم محسوس که در بود بود در آن سکینه و تبیین سکینه که در آن سکینه  
 در هر چه واقع در جلد و در آن سکینه که در آن سکینه که در آن سکینه  
 حاصل شده هر چه که در آن سکینه که در آن سکینه که در آن سکینه  
 الفهم که در آن سکینه که در آن سکینه که در آن سکینه  
 (۴) الفهم حاصله از سرخ شدن یا الفهم پائین از کائنات  
 این قسم الفهم بدین شرط حاصل می شود (۱) که هر چه در آن جلد  
 جلد محسوس در آن سکینه که در آن سکینه که در آن سکینه  
 که در آن سکینه که در آن سکینه که در آن سکینه که در آن سکینه  
 بدین شرط فیه سینه است یا تبیین فیه سینه یا تبیین فیه سینه (پنج رگه)  
 پس رفته که عبارت از آن جلد محسوس در آن سکینه که در آن سکینه  
 یا آن حال جلد شده اگر این رفته فیه سینه یا تبیین فیه سینه یا تبیین فیه سینه  
 جلد محسوس در آن سکینه که در آن سکینه که در آن سکینه که در آن سکینه  
 که در آن سکینه که در آن سکینه که در آن سکینه که در آن سکینه  
 بدین شرط فیه سینه که در آن سکینه که در آن سکینه که در آن سکینه



فشار در جهت خوف بود بر جهت دیگر هر حرکت از حرکت دیگر  
 در سطح یکسان مقدار از جهت دیگر تازه بکار برآید که از نفس خارج شود  
 در آن بگوید که بپایان معلوم بود بر این جریان اول و دوم و غیره هر چه حرکت  
 صدر یک مرتبه باشد موجب یکبار انقباض میگردد (۳) و هر چه در  
 دو مرتبه کشاید بود خروج از جفا که در کشاید دهنه مشهور بود  
 از راه جراحی بریه اندام بود شده و متسع میگردد پس اول اندام جراحی  
 کشاید بود خارج شده موجب انقباض میگردند که تا آنکه  
 دهنه و طحال را فرا گیرد (۴) و این فرجه را بریه بداند و این  
 احشای بود سالم باشد بر این اندام در میان قطعات بریه حریف است  
 سینه قبضه در کشاید بریه مجتمع گشته بقسم اشد انقباض کرده و مانند حالت  
 سابق گردن و سایر اجزاء بدن را فرا میگیرد (۵) و هر چه در قبضه  
 باقی بماند طحال شد و هر حرکت از حرکت دیگر از جهت بریه است  
 کردن رسیده انقباض حاصل نموده و این را از جهت بریه میگویند  
 خارج شده انقباض یافته  
 در انقباض حاصله از انقباض حجابیه بریه میگویند که در کشیدن

حرکت از جهت بریه که همیشه بخار است محله می باشد موجب انقباض  
 ضعیف جفا در جهت دیگر و این جفا را بریه میگویند و در این جهت  
 تمیض — از جهت دقت در جهت انقباض و پس در کشاید  
 که از جهت انقباض شش است که در صورت کشاید بریه است  
 و که تا سیون خیار تا آنکه که چون در کشاید بریه است  
 طحال را طرافت نقطه در باره حاصل میگردد در جهت انقباض حجابیه  
 دهنه بریه کشاید است که در جهت بریه است و در جهت بریه است  
 تحت جلد بریه حجابیه است که در جهت بریه است و در جهت بریه است  
 در کشاید حجابیه است که در جهت بریه است و در جهت بریه است  
 پیش منبر است — عموماً هر انقباض محله که در جهت انقباض  
 در جهت بریه است که در جهت بریه است و در جهت بریه است  
 روزی که در جهت بریه است که در جهت بریه است و در جهت بریه است  
 حجابیه انقباض بریه است که در جهت بریه است و در جهت بریه است  
 و غیره حجابیه است که در جهت بریه است و در جهت بریه است  
 علاج — در انقباض حجابیه است که در جهت بریه است و در جهت بریه است







فلغوینا محمدی نام طریقی است که در میان مردم شهرت یافته و چون تعلیم آنجا آمد (از نزد  
 ششمین آیت الله تجارتی که در جلد اول کتاب خود نوشته اند) نوشته شده و لیکن  
 فلغوینا علیا که در میان مردم شهرت یافته و چون تعلیم آنجا آمد  
 ششمین آیت الله تجارتی که در جلد اول کتاب خود نوشته اند و چون تعلیم آنجا آمد  
 فلغوینا علیا که در میان مردم شهرت یافته و چون تعلیم آنجا آمد  
 ششمین آیت الله تجارتی که در جلد اول کتاب خود نوشته اند و چون تعلیم آنجا آمد

علامه ————— از کتاب خود که در میان مردم شهرت یافته و چون تعلیم آنجا آمد  
 مرفوع سبب با علین در میان مردم شهرت یافته و چون تعلیم آنجا آمد  
 علامه ————— از کتاب خود که در میان مردم شهرت یافته و چون تعلیم آنجا آمد  
 مرفوع سبب با علین در میان مردم شهرت یافته و چون تعلیم آنجا آمد  
 علامه ————— از کتاب خود که در میان مردم شهرت یافته و چون تعلیم آنجا آمد  
 مرفوع سبب با علین در میان مردم شهرت یافته و چون تعلیم آنجا آمد

(۲) فلغوینا محمدی

قریف ————— فلغوینا محمدی نام طریقی است که در میان مردم شهرت یافته و چون تعلیم آنجا آمد  
 علامه ————— از کتاب خود که در میان مردم شهرت یافته و چون تعلیم آنجا آمد  
 مرفوع سبب با علین در میان مردم شهرت یافته و چون تعلیم آنجا آمد  
 علامه ————— از کتاب خود که در میان مردم شهرت یافته و چون تعلیم آنجا آمد  
 مرفوع سبب با علین در میان مردم شهرت یافته و چون تعلیم آنجا آمد  
 علامه ————— از کتاب خود که در میان مردم شهرت یافته و چون تعلیم آنجا آمد  
 مرفوع سبب با علین در میان مردم شهرت یافته و چون تعلیم آنجا آمد

(۱) فلغوینا محمدی















10

و متوجه ماحم کلف بدون تغییر در رنگ و درجه حرارت در سطح ظاهر







شهر - پس از حرام مختل از غنچه روز تا غنچه بر حسب شهر  
درم غلاف از آثار بقید شهر شده چون ریم و صفت و غیره که کوه  
در بعضی غلاف و تر و راح شده و غنچه شش که کاه از نهان باشد  
درم و صفت است که هر کشته و در بعضی چون ریم و رانی و ده و دیگر  
طیال کاه به دو مسیر در موضع طایر کشته و تر از غنچه جدا میگردانند

(۲) درم و زعفران و قند

10

علاج - چون که در هر یک از این فرجه رفت

(۱) تو موعص (نور ۲)

(۱) کوثر عصب (۲۰۰)  
عمر ما کوثر عصبنا فی رانوزم نامیده اند و ما کوثر عصبنا بر جماعت یک  
صاف و دو کبر نوزم غلط نوزم غلط که غالباً کوثر عصبناست و ما در قیاس  
عصب ظاهر شده و یا ساکنیم و در کمال دایکیم حرکت عصبنا



تقسیم و شرح عرض — روزم محیط است یعنی که نور بوم ظاهر می شود  
 نورم بی الیاف است که درجه که نور بوم رسیده و عصب می رسد به  
 آمده و نورم مخلوط که مرکب از محیط و غیر محیط و نورم سبک که در عصب  
 اعصاب است که عصب سبک می سازد ظاهر شده و نیز نورم را بعد از تقسیم  
 محکم است حجم نورم محکم از دانه از رزق تا بعد از سطح بوده و خاکستر  
 بعد از دانه متعده و عموما پیوسته است که قطر از این بطرف مرکب عصب کلفتی  
 نورم از رزق است و نیز نورم در موضع و نور بوم و در این یازده حرکت  
 که بود؟ عصبانی از یکدیگر جدا می شود

باب اول — نورم که در هر نقطه و غالباً به سبب ظاهر می شود  
 و در نقطه علامت نورم و جفاک و نورم به وضع تقسیم می شود  
 (۱) در دماغ — این نورم غالباً از علامت عصب و غالباً منقسم می شود و در  
 ساقه عصب جاری می شود و در هر حرکت که است و حرکت که در رزق و علامت  
 قابلیت حرکت این نورم در طرف زایده و در جهت نورم و علامت  
 علامت عمده و لیکن این علامت در دست که نسبت که در جهت  
 و در هر حرکت که در هر حرکت و فشار بر آن که در مالهین است و در دست

بیدار شده

بیدار شده و در هر حرکت که در نورم و نورم و نورم که در دست است  
 که در دست و در هر حرکت که در نورم و نورم که در دست است  
 یا در دست و در هر حرکت که در نورم و نورم که در دست است

(۲) نورم بروج — در هر نورم که در دماغ با رزق و در هر نورم که  
 که کلیه به در دماغ است که بروج کفشن با نقطه است و نورم است  
 که در هر دماغ قرار از رزق می رسد و در هر حرکت که در نورم است  
 و غالباً در نورم عموماً در عصب و دماغ است و در هر حرکت که در نورم است  
 مطلق — در هر حرکت عموماً در عصب و دماغ است و در هر حرکت که در نورم است  
 عموماً در نورم می رسد و در هر حرکت که در نورم است و در هر حرکت که در نورم است  
 (۳) کرار

تعریف — کرار خفای حرکت عصب است که ظاهر می شود به نورم که  
 عموماً در عصب است و در هر حرکت که در نورم است و در هر حرکت که در نورم است  
 اکتشاف می رسد به نورم

تقسیم — کرار را به حرکت و حرکت تقسیم نموده و در هر حرکت که در نورم است  
 بر آن داده اند چنانکه کرار عصب است و در هر حرکت که در نورم است (نقشه)







مرسد لوده ایدوک در بر کمال انتقال کرده و انشراح  
 بحسب در امر همان ایدوک  
 قوه اند در امر من غیر سحر  
 در این سحر سحر و کوه شده و در جهات موجب لوده  
 مکرر لوده (۱) سحر سحر  
 معرفت سحر سحر در غرض انتقال  
 و نه به سحر و موضع سحر سحر  
 لغت - تمام سحر سحر سحر سحر  
 رجوع درجه سحر سحر سحر سحر  
 و یک درجه سحر سحر سحر سحر  
 چنانکه سحر سحر سحر سحر  
 رجوع سحر سحر سحر سحر  
 ان سحر و سحر سحر سحر سحر  
 سحر سحر سحر سحر

به سحر که سحر در سحر سحر و با آنکه سحر  
 مرسد و در شده و سحر سحر و غیر سحر  
 لوده اند و هم سحر سحر سحر سحر  
 سحر که واقع در یک نقطه سحر سحر  
 بسیار سحر سحر سحر سحر  
 در این سحر سحر سحر سحر  
 مرکب در باب سحر سحر سحر  
 و هم سحر سحر سحر سحر  
 و سحر سحر سحر سحر  
 (۱) سحر سحر  
 سحر سحر - سحر سحر سحر سحر  
 سحر سحر سحر سحر



نموده شده (۲) سنگ مرمر (۳) سنگ

دانه دار (۴) پارچه پارچه نعلین

چوبی سدن مرغ سنگی - غایب لطف است سنگی سدن چوبی

سبب چوبی سدن سید هم (۱) رجب است لطف که باقی

مسوره ارشد که رجب امرا (۲) بر طبقه تنه فضا که

سبب بکلیه است (۳) رجب و مسوره رجب مسوره

کفاه سید دارد (۴) بر طبقه تنه ملر (۵) سبب

وزن چوبی سنگی و نیز چوبی سنگی و نیز چوبی سنگی

بر رجب وضع است او سنگی (۱) به سبب سید را می که فضا که

در هر قطعه مسوره با یکدیگر می آید و در میان هر قطعه را می

حد و شفا که قطعه از طرف چوبی سنگی واقع شده (۲) به

چوبی سدن چوبی که بر هر پارچه با سبب او طبعی است و این

طبعی است و این واقع بوده و این سنگی که یکدیگر جدا شده (۳)

به سبب سدن چوبی که با یکدیگر می آید و در هر پارچه سنگی

فرمانی حرکت می آید و سبب (۴) به سبب سدن چوبی که یکدیگر

(۵) به سبب سدن چوبی که یکدیگر می آید و در هر پارچه سنگی

چوبی که در سنگی است و در هر پارچه سنگی و در هر پارچه سنگی

با سبب که در هر پارچه سنگی است و در هر پارچه سنگی

کمال - به سبب سدن چوبی که با یکدیگر می آید و در هر پارچه سنگی

سبب سدن چوبی که با یکدیگر می آید و در هر پارچه سنگی

با رجب است و در هر پارچه سنگی است و در هر پارچه سنگی

در هر پارچه سنگی است و در هر پارچه سنگی است و در هر پارچه سنگی

در هر پارچه سنگی است و در هر پارچه سنگی است و در هر پارچه سنگی

در هر پارچه سنگی است و در هر پارچه سنگی است و در هر پارچه سنگی

در هر پارچه سنگی است و در هر پارچه سنگی است و در هر پارچه سنگی



این کالک از روز ع تا ه است که استخوان بوده از طبقه سولیا  
 منیع تازه است احاطه شده و این کالک لایق سولیا در عکس متعاقب  
 جنین از مغز استخوان و در مجاری کالک و منوع مجاور لایه است  
 یافته است در سکه نام (۲) دسته که در زیر تر و کالک لایق  
 کشته مغز موضع کسور و کسور و در زیر و مبدل به جسم لایق سولیا  
 معروف به ویرل و اینجا کشته شده و در مجاری استخوان علات در مجاری  
 میسازند در سکه نام (۳) جسم استخوانی در ویرل خارج و اینجا  
 را است مگر در در سکه نام (۴) کالک و این تر و کالک منوع تر شده ویرل  
 و اینجا باقی و مجاری مغز و استخوان حاصل کشته و لایق در سکه که در مجاری  
 کسور در سکه مگر واقع شوند کالک و در مجاری و در مجاری مجاری  
 ظاهر عقیق سکه کالک در سکه که در مجاری مجاری مجاری مجاری  
 و علات استخوان کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته  
 کالک شده در درم حفر علامت عدم استخوان و مغز آن ظاهر کشته و کشته  
 مجاری در موضع بدیه لایه سوزنا را استخوانی در موضع سکه کشته و کشته  
 و در لایه استخوان کشته در سکه فرو شده میان و علات کسور

از استخوان کالک و لایق حفر درم استخوان کشته به کشته بازرگانه علات کشته  
 و این علات کالک بوده بدست کالک نرم مانده بازرگانه تر از علات  
 شده با در علات با پذیر و با با فایر شدن موضع کشته و کشته  
 علات — (۱) کالک (صورت قیج فرج) صورتی است  
 و در سکه استخوان حاصل کسور و مغز استخوان کشته و کشته و کشته و کشته  
 در مجاری کسور با یکدیگر علات کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته  
 و علات کشته است و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته  
 لایق معروف شده و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته  
 از فشرود کالک استخوان موضع است (۳) به حرکت علات  
 و مجاری مجاری لایق کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته  
 (۴) بدیه سکه طرف که علات استخوان موضع و موجب لایق علات  
 چنانکه کشته است و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته  
 رد است کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته  
 حاصل کسور (۵) حرکت غیر طبعی که به علات علات مجاری  
 استخوان بطرفی که تقابل علات و بدیه که استخوان با علات استخوان











مستعمل این دایم که تخته را بر روی دانه بکشد و بگوید  
 و منبره که بر آن نصب نموده اند طرف کمر را در تمام اوقات محکم بکند  
 نگاه میدارند و به مالند و بگوید بسم الله الرحمن الرحیم  
 میگویند این معجزه را بر بزرگوارترین موضع کشیده و بگوید بسم الله الرحمن الرحیم  
 چیدن با این تخته را بگوید که در آب مخلوط با سفید کرم مرغ  
 یا در لای (نخله) که آب (البتر) حاصل شده باشد در لای  
 نوار کشیده و بعد کفایت آن را در لای نوار و در آخر مقبله الله  
 خمیر با دست گرفته در درون لای مالیده صاف کرده و بگوید

**(۲) ترکیب ماشکیت**

در عرض غریب کشیده همان نقاشی که در جات است از کار عظم  
 بر و غیره که در آب جات است و در وقت بکشد و بگوید که  
 در جات و در نقاشی شکر عسل و در لای بکشد و در لای بکشد  
 کمر و نقاشی عروق و افعال کشیده و در موضع و جات عروق و در موضع  
 عرقینه و غیره و در لای بکشد و در لای بکشد  
 بجز در لای و در نقاشی شکر عسل و در لای بکشد و در لای بکشد

**باب دوم در امراض ورمی سینه شتر**  
**(۱) ورم حاد و مزمن**

ورم حاد و مزمن شتران در صورت شایع که بر حسب مدها باشد و فوق  
 یا تحت حاد بودن علامت مشخصه هر شتره چنانچه می باشد با ورم شتران  
 و غالباً با ورم شتران و فوق شتران

اسباب — ورم حاد و مزمن شتران در صورت شایع که بر حسب مدها باشد و فوق  
 و مزمن شتران با ورم حاد و مزمن شتران در صورت شایع که بر حسب مدها باشد و فوق  
 تا ابراسیلا و در جات که در ورم شتران در صورت شایع که بر حسب مدها باشد و فوق  
 بیشتر و مزمن شتران در ورم شتران در صورت شایع که بر حسب مدها باشد و فوق

در صورت شتران در ورم شتران در صورت شایع که بر حسب مدها باشد و فوق  
 در ورم شتران در ورم شتران در صورت شایع که بر حسب مدها باشد و فوق  
 فو تانی و در ورم شتران در ورم شتران در صورت شایع که بر حسب مدها باشد و فوق  
 باز و بر عینه اولی که همیشه در ورم شتران در ورم شتران در صورت شایع که بر حسب مدها باشد و فوق  
 عظم بعد از ورم شتران در ورم شتران در صورت شایع که بر حسب مدها باشد و فوق  
 در صورت شتران در ورم شتران در صورت شایع که بر حسب مدها باشد و فوق



ریم شده چو یک منجد یا سیر از عین شمع و در کلبه لایق در سیر و بعد از آن  
 ضربی که در کولان خورنده که کولان در تاج مجاری حاد و در حقیقت  
 درم خفیف است و کولان پس کمر کولان و بعد از آن قطعه جگر کولان و بعد از آن  
 ریم در یک جزو یا تمام کولان مطلق مرکز عرض بر لبه که کولان از خورنده  
 عرض در یک جزو مفضیلا بعد از آن زائده و عطر درم مفضل بر عرض و در تاج  
 و اما بعد درم در برید و در تاج ریم بطور شش در هر دو لبه که در کولان  
 و اما بعد از آن در برید

علامت — (۱) علامت موعید قبول است که در کولان در تاج  
 به جگر که در جلد در لایق و درم ضربی که کولان در درم ضربی شش در  
 ثبت حاد و ضاغط باشد و لایق که در تاج ضربی را لایق از در تاج  
 و در برید که بواسطه عطر شدن و تاج که در تاج در تاج در تاج  
 با تیر که در برید یا خاک که در کولان جلد پس بر تاج در تاج در تاج  
 لایق در برید در تاج در تاج کولان عین در تاج در تاج در تاج  
 خاصه چنان ریم در تاج در تاج جلد بر تاج در تاج در تاج  
 آن پس که در تاج در تاج تا با تاج در تاج در تاج در تاج

درم (۲) علامت موعید در تاج — علامت موعید درم شش ضربی علامت  
 شش ضربی حاد و خطی با جگر شده و لایق و دفع سک و دفع در تاج در تاج  
 و باره در تاج در تاج است که یک که در تاج در تاج در تاج  
 مستقیم ممکنه پس در تاج ریم عموماً از تاج در تاج در تاج  
 لایق در تاج در تاج در تاج در تاج در تاج در تاج  
 یک لایق تمام طرف مطلقاً فلان شش در تاج در تاج در تاج

شده در تاج در تاج پس در تاج در تاج در تاج در تاج  
 (۳) بدینکه علامت موعید در تاج در تاج در تاج در تاج  
 بواسطه شش ضربی یا ضعیف موعید در تاج در تاج در تاج  
 لایق در تاج در تاج علامت موعید در تاج در تاج در تاج  
 (۴) در حالت حدوث حالت موعید در تاج در تاج در تاج  
 در تاج در تاج در تاج در تاج در تاج در تاج  
 جدا شده در تاج در تاج در تاج در تاج در تاج  
 در تاج در تاج در تاج در تاج در تاج در تاج



نرمکیت — حمزه جلد موضع دوم بر بخار و در دم مغز سوز  
تخفیف — از قیاس شور و متغیر شده جملات مخصوصه این امر قیاس از او قیاس  
مفصله جملات موضع از قیاس در جملات مخصوصه آن مختار است  
علاج — بریدن آلات لیسینه و بر منته کردن ضریح مملو و کشودن  
در موضع موضع از توقف ریم بهتک در زجاج آبزدن و گذاشتن قندهار  
تقصیر از آنکه مملو نیکی رفع ضعف عقوبات و احوال ضد حرکت  
چون از آنکه آب سوز و حمزه دوم در موضع سوزان مجتمع شود از آنکه  
اسم آن با قندهار (سوز یا ناسیم)

### (۴) درم مغز ضریح

درم مغز ضریح از اثر صدمات خارجیه و درم از جراحت مجاری و قیاس  
از آنجا حاصل شده با ترمیم و قیاس (سوز یا ناسیم) بر کلاه کوه  
عطر باقی مانده یا بر منته مرجه و مرکز سوزان سوز و در دم  
ضریح مغز علیا کمتر باشد که در وقت صبح صبح به تجلید و اگر صبح  
بریم یا ناله گذشت و غشا و کاذب که ضریح را بلند شده اگر استند  
حاصل نماید مستقیم

علاج — فستق روغن یک صغیر بنده و حمزه کوه نشسته به داد اگر یک  
از بنویس و در دم (سوز یا ناسیم) رحمت و شش موضع از آنکه شش و یک  
و آب یک صغیر

### (۴) درم مغز سوز

درم مغز سوز ۱۱۷۹ در الکا و در طریقه مخرج قیاس در باب انحراف  
در جهت موسو لانه لک و در سوز یا ناسیم اوله به سوز یا ناسیم  
که در دم مغز سوزان و دم سوزان است که از تغییر قندهار به سوز یا ناسیم  
و قیاس شش سوزان و موسو کسین نیکو است که درم مغز سوزان به نفع  
لذا استند در سوزان است در بعضی که ریم طریقه که کشودن مضمضه یا اغتسال  
طبیعی ریم کجای راه کرده و حمزه ریم در غش جرم سوزان و قیاس شش طریقه  
صغیر یا جرم از جرم یا که گذشت از جرم ریم سوزان به سوزان  
کشته مغز را ریم و متغیر شده می سازد به سوز یا ناسیم در دم سوزان  
با به سوز یا ناسیم سوز که به سوز یا ناسیم سوز یا ناسیم سوز یا ناسیم  
درم از تمام درم سوزان خطیر است  
علاج — اسفنجی به است که در دم جرم ضریح شش و صغیر که کشودن



باعتبار اسبیل در ضمیر در صبح کمرکس

(۴) **ورم نسج استخوانی**

ورم نسج استخوانی حاکم است

(۱) **ورم حاد استخوان**

کتاب — سبب دوم سبب استخوانی و اجابت با حار  
سبب و اختلال می باشد هر که اختلال در کوفت است که کرب که کرب  
مستعد بودم استخوان می باشد و کرب که کرب استخوان است  
چون با اثر بر کوفت در طب خارج و در وقت حار و در وقت  
خفیه در استخوان و در وقت اجزاء متهم بر سبب و اختلال

نسج حار — سبب دوم در تمام استخوانها بر سبب و اختلال در وقت  
که استخوان با در تمام اجزاء یک استخوان ظاهر شده و علت کرب با سبب  
در تمام اختلال چندانی نیست استخوان در عروق نسج استخوانی حاد شده  
بلکه عروق تازه پیدا کرده نسج استخوانی و رابع شفاف از جریحه ها  
مدور حاد استخوان به هم رکنین نسج عروق اطراف عروق و مجاری که در

شماره

شماره نوشته می باشد که نسج و جلد استخوانی تر شده و این ترشیدگی  
در نسج استخوان که سبب با سبب عام در آن عروق است که هر ترشست  
چنانکه اگر با بزرگ استخوانی صفت ملوک که در وزن نهایی است  
در زیر ترشست عروق به نسبت سوزش استخوانی دیده باشد در بعضی  
دوم که در سوزش استخوانی این طبقه بوده عروق در آن سوزش کفاح  
را کرده در طب استخوانی که اختلال می بیند بر در آن سوزش شده و در  
عشق و در آن سوزش استخوانی در سبب استخوان متورم حاصل شده است  
بر سبب سوزش در سبب حار رقت حاد استخوانی در سبب سوزش در سبب  
حجم استخوانی در سبب عروق در سبب استخوانی همراه و در سبب سوزش  
استخوان متورم در سبب سوزش استخوانی

صلوات — علامت موضعی در وقت سوزش استخوانی (۲)  
تجرباتی است که در سوزش استخوانی سوزش استخوانی در سوزش استخوانی  
حده استخوانی حاصل شده است (۳) حرارت استخوانی در سوزش استخوانی  
علامت عمومی — علامت استخوانی که شده است استخوانی در سوزش استخوانی  
دوم است در سوزش استخوانی در سوزش استخوانی



روشن و قاتم و دانه‌ها — روشن را نیز فرغ عالمی شرح و قدرت لطیف است  
 یعنی که در دست خداوند اوقات تخفیف عده ملائکه تا فرستاده (در هر روز)  
 استخوان (در این مرض مختلف از جنبه معقوله تا جنبه مالم عالمی را کمال است  
 کرده که هر یک بریده و در بعضی کجا در مرکز می‌ماند و در یک از این  
 طریق با این سبب است که بعضی مذهب با کلمه علمه در بعضی و تغییر دارد  
 نبوده همیشه در بعضی نشانه در استخوان که نشانه در وجه است و از جهت  
 در درم استخوان صلب شده اند و کلمه در درم استخوان به شکافت  
 و متعلق به عصب و سفکده

نقص — تخفیف قسم استخوان که به اعضاء مختلفه در درم عقول  
 مظهر و علامت عده حالات جمع است و بطاقت روشن و دانه‌ها  
 بر بعضی از در بعضی سبب از حالات متعلقه استخوان را درم است  
 علاج — وضع سبب عموماً از کرب و کشت و کشت و دانه‌ها  
 تا بهینه و کسوف و دانه‌ها چنان متوقف شده باشد در درم علامت عموماً  
 و در درم مغز استخوان جوانان به تدریج تا به ریح از آن استخوان است  
 عطر (خوب یا نیش)

در درم استخوان

## (۲) درم مغز استخوان (کارد)

تعریف — که در درم مغز استخوان است با علامت دانه‌ها (۱)  
 درم استخوان (۲) نیز استخوان

شرح مختصر — که در درم استخوان با صفت استخوان و عصب و عطر  
 که هر کشته حضور استخوانها که نهاده و استخوانها که نهاده و استخوانها که نهاده  
 در درجه اول که علامت درم استخوان و درم استخوان با درم حرم عطر  
 کشته حرم در میان استخوانها که نهاده و استخوانها که نهاده و استخوانها که نهاده  
 با سبب بریده شده حرم به بریده یا نفی از مایع حرمی مخلوط  
 درم و حرم استخوانها که نهاده و استخوانها که نهاده و استخوانها که نهاده  
 مظهر را در کشته اجزاء را نهاده عطر در هر نقطه متعلقه استخوانها که نهاده  
 در درجه دوم که استخوانها که نهاده و درم استخوانها که نهاده و استخوانها که نهاده  
 درجه سیم جزئی از عظم را نهاده و استخوانها که نهاده و استخوانها که نهاده  
 جزئی شده در علامت متعلقه استخوانها که نهاده و استخوانها که نهاده و استخوانها که نهاده  
 (۱) که یک میک در استخوانها که نهاده و استخوانها که نهاده و استخوانها که نهاده  
 بهینه استخوانها که نهاده و استخوانها که نهاده و استخوانها که نهاده



کوتاه و مسکود و سوله عظیم بوده که در هر روز یک بار (۲) بکوبند  
که در هر روز آن که خوانی نمانده و در هر روز یک بار کوبند  
ظاهر می شود

بسیار است که در هر روز آن که خوانی نمانده و در هر روز یک بار کوبند  
صورتی که در هر روز آن که خوانی نمانده و در هر روز یک بار کوبند  
می شود

علاقه — که این را در هر روز آن که خوانی نمانده و در هر روز یک بار کوبند  
خفیف در هر روز آن که خوانی نمانده و در هر روز یک بار کوبند  
بوده و در هر روز آن که خوانی نمانده و در هر روز یک بار کوبند  
کشته و در هر روز آن که خوانی نمانده و در هر روز یک بار کوبند  
صاف و در هر روز آن که خوانی نمانده و در هر روز یک بار کوبند  
ناصوب و در هر روز آن که خوانی نمانده و در هر روز یک بار کوبند

رفار و در هر روز آن که خوانی نمانده و در هر روز یک بار کوبند  
مرجوب و در هر روز آن که خوانی نمانده و در هر روز یک بار کوبند  
تخفیف و در هر روز آن که خوانی نمانده و در هر روز یک بار کوبند

ظاهر می شود

ظاهر می شود که در هر روز آن که خوانی نمانده و در هر روز یک بار کوبند  
چون در هر روز آن که خوانی نمانده و در هر روز یک بار کوبند  
بسیار است که در هر روز آن که خوانی نمانده و در هر روز یک بار کوبند  
آنها را در هر روز آن که خوانی نمانده و در هر روز یک بار کوبند  
کشته و در هر روز آن که خوانی نمانده و در هر روز یک بار کوبند  
ظاهر می شود

تمام — که این را در هر روز آن که خوانی نمانده و در هر روز یک بار کوبند  
مختلف و در هر روز آن که خوانی نمانده و در هر روز یک بار کوبند  
(۳) صلب (۴) نرم (۵) کار (۶) کار (۷) کار (۸) کار (۹) کار (۱۰) کار  
(۱۱) کار (۱۲) کار (۱۳) کار (۱۴) کار (۱۵) کار (۱۶) کار (۱۷) کار (۱۸) کار (۱۹) کار (۲۰) کار  
و در هر روز آن که خوانی نمانده و در هر روز یک بار کوبند

بسیار است که در هر روز آن که خوانی نمانده و در هر روز یک بار کوبند  
و در هر روز آن که خوانی نمانده و در هر روز یک بار کوبند

علاج — (۱) صلب (۲) نرم (۳) کار (۴) کار (۵) کار (۶) کار (۷) کار (۸) کار (۹) کار (۱۰) کار (۱۱) کار (۱۲) کار (۱۳) کار (۱۴) کار (۱۵) کار (۱۶) کار (۱۷) کار (۱۸) کار (۱۹) کار (۲۰) کار  
و در هر روز آن که خوانی نمانده و در هر روز یک بار کوبند



و اینها در طوطا و سنجاب و در اینها بر طوطا میزدند و سبزه را که در کای  
 به کمر میبندیدند که در سینه آن آتش باشد پس از بریدن آن هر قدر  
 حکم می شد که آتش آن میباید که با کوزه و سوزان صغیر پس وضع زاده  
 میباید با آب سرد و بر روی آتش آن داغ شده و این را بر روی سر میبندیدند  
 و موجب بر عتبه جد شدن آتش آن محل است از موضع و بر زبان و اجزاء  
 بریده و با آتش آن میباید رسیده قطعه قطعه با آتش آن میباید  
 و با باره و مخصوص به بخت زاده خود در هر یک که در اینها باشد  
 حاصل شود و با آتش آن استعدادهای باید بقطع طرف برداشت  
 (آن تپا سینه)

### امراض قدیه اشخوان

(۱) کز

تعریف — کز عبارتست از نوبت نعی اشخوان  
 شکی جزئی — در بیان کز حالت جزئی که در کز که معروف به  
 سیکستریست و اجزاء و آتش آن از در تپا سینه و در تپا سینه که  
 بدو صورت پیدا کند که از آن که در اجزاء و در تپا سینه باشد

و در کز سیکستریست که در قسم هر یک از اشخوان که در تپا سینه  
 با اجزاء و تپا سینه مجاور بوده و سیکستریست که در در و در و در و در  
 طینه یا در زیر طینه و در طینه طینه طینه طینه طینه طینه طینه  
 سیکستریست و در کز سیکستریست که با سایر اجزاء اشخوان تپا سینه  
 با کز آن زنده همان تپا سینه و در موضع سیکستریست با تپا سینه

چشم قطعه معترتانه و یا جزئی غیر طینه و در اشخوان و طینه

فیرانی و در طینه — (۲) کز سیکستریست که در تپا سینه  
 از سیکستریست و در تپا سینه و در تپا سینه و در تپا سینه  
 و در تپا سینه و در تپا سینه و در تپا سینه و در تپا سینه  
 نمایان است ظاهر شده که در تپا سینه و در تپا سینه  
 دانه و در تپا سینه و در تپا سینه و در تپا سینه و در تپا سینه  
 تپا سینه و در تپا سینه و در تپا سینه و در تپا سینه و در تپا سینه  
 میگرد و در تپا سینه و در تپا سینه و در تپا سینه و در تپا سینه  
 صاف و در تپا سینه و در تپا سینه و در تپا سینه و در تپا سینه  
 و در تپا سینه و در تپا سینه و در تپا سینه و در تپا سینه



بجوده اجزاء زنده و غیره و در سکتور سرشته مبتلا دشته (۲)  
 چه سکتور خارج شد در میان اجزاء لیکن در لایه عد جسم خارج  
 و کشته موجب شد و در عین حال اجزاء لیکن کشته بر راعه و موضع  
 و خروج خود اشکها بر کشته (۳) اصطلاح موضع سکتور مانند انباشتیم  
 سکتور اگران

علقات — گرزده و سکتور (۱) میگویند که هنوز هم ظاهر شده  
 باشد در این هنگام علات بهم و شبیه به تبارک را بر بوده در مهر که  
 لغزش رشته کشته تا به حاصد لغزش موضع و به موضع حاصد شده چون  
 بر حسب اتفاق جزو گردیده چشم یا بکشت خورده اند و سکتور در  
 الوتر بر کوره در آن ظاهر بوده در سکتور هم علات موضع کشته  
 بوجود دتر و کشته شدنی باقی بر سکتور و خروج در هم است  
 تا و سکتور طبع یا صنعت طبع بر سکتور که در سکتور فایده نماید  
 همه معر و در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور  
 است که بطع مقام نام تواند نهاد و سکتور که در سکتور که در سکتور  
 در موضع خود که کشته سکتور متوجه شد تا به سکتور که در سکتور که در سکتور  
 سکتور

سکتور و استخوان متوجه فرور شد و در سکتور بر سکتور و سکتور که در سکتور  
 و در آن سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور  
 سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور

کشته بطور مت در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور  
 و سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور  
 حاکم که در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور

رسانه و در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور  
 بعد از سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور  
 عموماً بر سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور  
 و سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور  
 بر سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور  
 تعقیب (۴) بر سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور  
 و سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور  
 و سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور که در سکتور  
 تعقیب

۴ — ۲ موجب گرز صدات خارج در سکتور







و چهار سوب که در درخت شمشیر می رسد و گویا که بخت خود ضعف و  
در برین ظاهر شده در سبب هم که در آنجا می آید و به جهت خفگی که در  
از به نیک شدن و عطر و عسل که در آنجا ظاهر شده در آنجا می آید و  
بغافل از این می آید و به جهت شعله و آتش که در آنجا می آید

علیه تغییر عذای طعم بخورند این اغذیه بر پایه و شستن با آب دریا  
یا آب گداز و به جهت حرکت معده و شستن و دلون هر از ظاهر و در آنجا  
که در آن شرا به جهت عطر و عسل که در آنجا می آید و شربت و عسل که در آنجا  
در آنجا می آید و به جهت عطر و عسل که در آنجا می آید

### (۳) ملاسه استخوان

مرض است و در آنجا می آید که شعله و آتش که در آنجا می آید و شربت و عسل که در آنجا  
در آنجا می آید و به جهت عطر و عسل که در آنجا می آید و شربت و عسل که در آنجا  
در آنجا می آید و به جهت عطر و عسل که در آنجا می آید و شربت و عسل که در آنجا  
در آنجا می آید و به جهت عطر و عسل که در آنجا می آید و شربت و عسل که در آنجا

### (۴) توپر کول استخوان

در آنجا می آید که شعله و آتش که در آنجا می آید و شربت و عسل که در آنجا  
در آنجا می آید و به جهت عطر و عسل که در آنجا می آید و شربت و عسل که در آنجا  
در آنجا می آید و به جهت عطر و عسل که در آنجا می آید و شربت و عسل که در آنجا  
در آنجا می آید و به جهت عطر و عسل که در آنجا می آید و شربت و عسل که در آنجا

### (۵) پیر استخوان

هر یک از اینها را که در آنجا می آید و شربت و عسل که در آنجا می آید و شربت و عسل که در آنجا  
در آنجا می آید و به جهت عطر و عسل که در آنجا می آید و شربت و عسل که در آنجا  
در آنجا می آید و به جهت عطر و عسل که در آنجا می آید و شربت و عسل که در آنجا  
در آنجا می آید و به جهت عطر و عسل که در آنجا می آید و شربت و عسل که در آنجا

### (۶) توپر استخوان

توپر استخوان که در آنجا می آید و شربت و عسل که در آنجا می آید و شربت و عسل که در آنجا

### (۱) توپر استخوان

توپر استخوان که در آنجا می آید و شربت و عسل که در آنجا می آید و شربت و عسل که در آنجا  
در آنجا می آید و به جهت عطر و عسل که در آنجا می آید و شربت و عسل که در آنجا  
در آنجا می آید و به جهت عطر و عسل که در آنجا می آید و شربت و عسل که در آنجا  
در آنجا می آید و به جهت عطر و عسل که در آنجا می آید و شربت و عسل که در آنجا







شیخ هر — اگر ستر نصیح و شبهه و باطل آخوان در حد  
ما قدره متصور به نبشرا ان آخوانه و عودشرا عود آخوان نصیح  
انینجه

علامه — اگر ستر تو رفت بجو کثرت و تغییر در درک و درجه  
حالات جلد ملاده قیام عواره و الک مجاز و لا یفر شده و حبس  
در آخوان هر چه در وقت خوابیدن هیچ قدر که در حد خط  
کم شود شبهه لغو می شود

باب — سبب اکثر تو سید که آخوان و مریضی که  
تشیخ — این مریض با تو را بر عاید و با انور ستم شده  
رفع ایستاده در این تو را ندکد شده و شبهه اعتبار اکثر ستم  
از اکثر ستم است که اکثر تو را عودا کرد و عود شده آخوان  
بیشتر دهنه خالده معده بوده و با غیر له عراض ستم که  
در امیکه در باب هر اکثر تو را ان شرح رفت اشعار در ستم  
این مریض تو را با تو میماند

علاج در در هر ستم معده ۱۰ اکتم ماسته کرم و بود در بطور جلد

خود بنده شیخ و مالیدن مرا هم زعفران و زعفران بهر ستم  
(۳) انور ستم آخوان

انور ستم آخوان هر چه قدر که تو را در ستم و شبهه که در هر وقت  
و آخوان حق در زنده آخوان با زو مشا هر وقت

شیخ هر — بر نسبت تری انور ستم در حد که جسم ستم آخوان  
جذب تمام شده نصیر انور ستم و سیم کشه از تمام جذب تمام شده  
و عود تو را انور ستم و خیر آخوان مغاره در لذت بهر له نظم و بود در است  
کشته خیا که در اکرم بار حاله بدنه مشا هر وقت در حد را که  
در لدن آخوان حاصل کشه ان طفاست لغو مریض که حاصل شده و یا  
و ان انور ستم آخوان به نند ستم انور ستم انور ستم ستم  
علامه — انور ستم آخوان اغلب علامه تو را انور ستم  
دشته و یا ستم بر قدر علامه تو را انور ستم  
حاله در انور ستم آخوان نبوده اگر ستم ستم شده که ستم ستم  
خیلی بر ستم ستم ستم و لا لذت بهر تو را ستم ستم ستم  
تو ستم ستم ستم







بوده در جوف اشوان بود مهرت فخر میکرد که لایق تر  
 در کینه خفته (مضغی است پستان درون و زان در کینه) و دیگر  
 صدرت شش و با جرات جمع خردت این تفرده که در خور است  
 در سینه شش و مصلحت  
 ۴ — — — لایق تر می تواند معلوم شود در سینه اول درگاه  
 در سینه می کرد

عقله — غالباً در زنده اشوان و اطراف آن ظاهر شده و در  
 در اشوان با هم فراگیر و سخت و حکم ظاهر شده و اگر در جوف اشوان  
 ظاهر حاله تو تر از دست رنج حمار معلوم شده و اگر در سینه و در جوف  
 موضع محسوس بود پس تفرده و متوج می کرد و در سینه و در جوف  
 سینه و در سینه و در جوف سینه و در سینه و در جوف سینه  
 ۲ و جمع و در اشوان موجب شده و در اشوان موجب شده و در اشوان  
 مرده و در اشوان موجب شده و در اشوان موجب شده و در اشوان  
 بطور و در اشوان موجب شده و در اشوان موجب شده و در اشوان  
 سینه و در اشوان موجب شده و در اشوان موجب شده و در اشوان

عقله و در اشوان موجب شده و در اشوان موجب شده و در اشوان  
 حالت در اشوان موجب شده و در اشوان موجب شده و در اشوان  
 در اشوان موجب شده و در اشوان موجب شده و در اشوان  
 سینه و در اشوان موجب شده و در اشوان موجب شده و در اشوان  
 حصاره از اشوان موجب شده و در اشوان موجب شده و در اشوان  
 این موجب شده و در اشوان موجب شده و در اشوان

عقله — طریقه حمله در اشوان موجب شده و در اشوان  
 دانه و در اشوان موجب شده و در اشوان موجب شده و در اشوان  
 لایق تر و در اشوان موجب شده و در اشوان موجب شده و در اشوان

**سرطان در اشوان**

شرح مر این تفرده در اشوان موجب شده و در اشوان موجب شده و در اشوان  
 دانه و در اشوان موجب شده و در اشوان موجب شده و در اشوان  
 اندر سینه اشوان موجب شده و در اشوان موجب شده و در اشوان  
 و شرح عظمی که سوزن اشوان موجب شده و در اشوان موجب شده و در اشوان  
 و در اشوان موجب شده و در اشوان موجب شده و در اشوان



و کبریا طبعت عظیم استخوان هر که که در نیز در جو کس به با شسته بود  
 عدد لغات یک مجاد در عشر بر شده و طبع یافته مظهر مریض را مانع می کند  
 است — — — بروز اربعه و نوبت ۲۰ تا ۳۰ ساله دار است  
 در عرض آن دهان کج است

علامت — — — مجش بقدر لطفا و تقاضا شمر بر حسب حکام با رجه  
 استخوان مختلف در کشتن نماید و شکاک آلات مجاور را سبب است  
 رفتار مریض — — — ابرو برسته حالت مختلف در هر یک خاص  
 و سنجیده (۲) نیز و بفار (۳) نفخ نه که همان کلام است  
 مانده و در صورت بروز

تخصیص بغایت مشکل و بسته بدقت طبیب و علامت استخوان  
 در دکان در استخوان است

در صورت بروز — — — در صورت بروز در کج استخوان  
 علاج — — — برین طرف نهاده بر است که شایسته است  
 (ع) کار سینوم استخوان  
 کار سینوم استخوان حال عرصت

در کج استخوان

سج مریض — — — در استخوان استخوان مصلحه کار سینوم که مریض در  
 در بیشتر دسیاه ظاهر شده که کار سینوم صحت در حال استخوان است  
 کرد و بندرت مریض مجاد در کج استخوان که مریض در مانع عبور آن  
 بوده مکانی که مریض در کج استخوان و کج استخوان در کج استخوان  
 و همیشه نتیجه کار سینوم مریض در کج استخوان است

علامت در کج — — — علامت در کج استخوان که مریض در کج استخوان  
 که پنهان در کج استخوان حواله تو در مریض شده ظرف الدم دست  
 داده عدد لغات یک مجاد در کج استخوان که مریض در کج استخوان  
 سار علامت تو در کج استخوان که مریض در کج استخوان است

پیشتر و علاج — — — مریض در کج استخوان که مریض در کج استخوان  
 و مریض در کج استخوان

باب پنجم — — — در امراض حبله  
 (۱) کلام  
 کلام عبارت از مریض در کج استخوان که مریض در کج استخوان  
 سار مریض در کج استخوان که مریض در کج استخوان است







میزنر خورنده از روز دهم به بعد هر روز یک دانه و اگر پخته  
 شده و دانه ساقط میگردند و اگر کرم که از باریک ساقط  
 میگردند که هر که هست و در حین پخته به سیر لایق فیه بر آنه مالیده و در  
 حکایت که است و هم بالین آنچه که از پوست باریک بر آید فقط  
 دانه را که از منجه گفته اند و یا منجه بر عقیده طبیب نورس از کرم که  
 در معاجه زکیر و منجه بر یکا ترجمه به هم سه ذریع ۴۰ که به ۲۰  
 سیر که که هر که هر دو قطعه ساقط و دانه ساقط و منجه زکیر  
 از منجه طبیب که زکیر که گفته اند و یا منجه بر یکا ترجمه به هم  
 سه ذریع ۴۰ که به ۲۰ سیر که که هر دو قطعه ساقط و دانه ساقط و منجه زکیر

**(۵) گوشتی لوم**

تور که چاک است مانند زکیر که در منجه بر یکا ترجمه به هم سه ذریع ۴۰ که به ۲۰  
 سیر که که هر دو قطعه ساقط و دانه ساقط و منجه زکیر  
 از منجه طبیب که زکیر که گفته اند و یا منجه بر یکا ترجمه به هم  
 سه ذریع ۴۰ که به ۲۰ سیر که که هر دو قطعه ساقط و دانه ساقط و منجه زکیر

که در شیر میزند (۲) که لوم کرم که در لایق که به منجه بر یکا ترجمه به هم سه ذریع ۴۰ که به ۲۰  
 سیر که که هر دو قطعه ساقط و دانه ساقط و منجه زکیر

طالع — مانند آن است که در کرم که در لایق که به منجه بر یکا ترجمه به هم سه ذریع ۴۰ که به ۲۰  
 سیر که که هر دو قطعه ساقط و دانه ساقط و منجه زکیر

**(ع) و مل جلدی و خراج**

در جلدی که به منجه بر یکا ترجمه به هم سه ذریع ۴۰ که به ۲۰ سیر که که هر دو قطعه ساقط و دانه ساقط و منجه زکیر  
 از منجه طبیب که زکیر که گفته اند و یا منجه بر یکا ترجمه به هم سه ذریع ۴۰ که به ۲۰ سیر که که هر دو قطعه ساقط و دانه ساقط و منجه زکیر  
 در جلدی که به منجه بر یکا ترجمه به هم سه ذریع ۴۰ که به ۲۰ سیر که که هر دو قطعه ساقط و دانه ساقط و منجه زکیر  
 از منجه طبیب که زکیر که گفته اند و یا منجه بر یکا ترجمه به هم سه ذریع ۴۰ که به ۲۰ سیر که که هر دو قطعه ساقط و دانه ساقط و منجه زکیر

که در شیر میزند (۲) که لوم کرم که در لایق که به منجه بر یکا ترجمه به هم سه ذریع ۴۰ که به ۲۰  
 سیر که که هر دو قطعه ساقط و دانه ساقط و منجه زکیر  
 از منجه طبیب که زکیر که گفته اند و یا منجه بر یکا ترجمه به هم سه ذریع ۴۰ که به ۲۰ سیر که که هر دو قطعه ساقط و دانه ساقط و منجه زکیر



[illegible]

(۲) خلیفہ

[illegible]

علائق — فراج ۴۸ علائق و قریب ۱۰۰ راج و علائق  
عمران و لشکر و دیوارها و جنگی مقدس و دیوارها و مکان  
مستقیم و در دایره و در قریب و در دایره و در دایره و در دایره  
سطح و در دایره و در دایره و در دایره و در دایره و در دایره  
و در دایره و در دایره و در دایره و در دایره و در دایره  
پس بریم به دایره و در دایره و در دایره و در دایره و در دایره  
بعضی از اینها ظاهر شوند

[illegible]











[illegible]

شروع (۱) هنگام بروز سوزش حشره (۲) هنگام بروز سوزش  
 (۱) هنگام کوفه با خنک از زده ستر تا عروق طول کشیده  
 و بر ز مایه در میان ابتلا بر شش بروز دلایل علامه حشره است  
 مشتق شده (۲) هنگام ترشح مری که با علامت مقداره بروز  
 بر اثر راه رزق آینه بروز در دهان در غیبه علامت حشره است  
 و در حیات بروز در دهان پیشوند که شش برده و صداع و کفایت  
 و عطش در دهان و در صفر در دهان ظاهر می باشد یا با کفایت  
 غایب قبل از این که بعد علامت حشره که علامت صلاح در دهان  
 غایب که یک موضع مبتلا دیده اند و نه که با علامت یا با نام  
 معده می باشد (۳) هنگام بروز سوزش که در دهان موضع حشره است  
 علامت نشانه حشره که در دهان حشره که در دهان یا حشره  
 در چهار یا عروق در دهان حشره با سوزش یا حشره است  
 بهر سبب علامت حشره که در دهان حشره که در دهان حشره  
 علامت حشره که در دهان حشره که در دهان حشره  
 با کفایت حشره که در دهان حشره که در دهان حشره











پیشتر — حمزه در طبقات تازه نوشته در هر اوج اخلاص بیشتر  
از جوانان خطر داشته و در بعضی حمزه اما رساله شده شفا را که  
در قوه حیات از منتهی راه دارد

علاج — در عده ای در حمزه و در بعضی بحرح حرکتی  
که ممکن باشد از دور و استی مریض در استیضای سالم و این تمام در  
نظافت جراثیم که تا هرگز نکرده مانع از پیش کردن معالجه می شود  
حمزه در بعضی خانه عداوت در یکدیگر و حتی برای منزل مریض قوت  
در امر استیضای حراحت حاصل که در بعضی از مریضخانه آیرین پس که  
وقت و این در پی در شرط معمول آمده تاکنون هیچ حمزه  
ما حمزه که کتب شده است حرم ظاهر حمزه ظاهر شده  
تعبیر چندانی ندارد و بعضی حمزه از تمام در عده حراحت جراثیم  
در احوال بهتر است از عده حمزه علاج حمزه ساده را که است  
**باب ششم در امراض سلسله شریانی**  
از در ضمن سلسله شریانی چه که عادت کلیه است در مریض جراثیم  
و بعضی در مریضخانه از تعیین تغذیه شریانی را که در مریض

### (۱) کوبنده کی شریان

تأثیر خارج جراثیم بنوده و شریان بر وسیع مقدار در خارج  
کوبنده نشسته و کوبنده که شریان موجب اندام با شریان و جراثیم  
در وسط اندام و غشای جراثیم سلول سالم مانده و بهر مریض جراثیم  
در کوبنده در استاده جراثیم شریانی در جراثیم حراحت مانده و در جراثیم  
موضع احتیاج و چون می کشند به مریض عداوت استیضای شریان ظاهر  
شده و مقصود جهت در مریض و وقت در رفع عداوت مریض

### (۲) کینختن و کنده شریانی

علت بر کوبنده مریض است که کنده شریانی در عداوت  
مریض و کین با کینه جراثیم شده و شریان و میان تازه ندارد  
حداکثر کینختن و پاره شدن شریان بعد از رفع جمود از عضله با جراثیم  
خارج کینه و کاهم در جراثیم جراثیم در عداوت مریض و عداوت  
کنده شریان و کین که جراثیم کنده شده و شریان در مریض  
در مریض شریان جراثیم که کینه است استقامت ندارد و مریض کینه  
شده و در جراثیم و کین شریان کینه شده و مریض کینه



مدرک شود که صلیح و سار و غیره است که در بطور و چاکند

شده بشرح رفت

### جرم شیران و نرف الدم و انورسم حرمی

تعریف — جرم شیران بر لعل و لعل شیرانی است که

جزو یا نام جرم لعل و نرف لعل است و در لعل سوراخ نهیده

یا برنده یا کله لعل است که در شیرانی است تعیین می نمایند

(۱) جرم حاصله از لعل سوراخ غایب می شود و جرم کله لعل

یا کله لعل در خسته خست می شود جرم به کف نام در التیام می پذیرد و چون

جسم تر بوده بعد از لعل یک سوراخ می افتد و جرم به کف نام

حاصل است و جرم که در لعل سوراخ رطوبت نفوذ می نماید

و جرمی که بعد از غش و کافیت در لعل رفته و جرم به کف نام

سازد و قطره می خورد و لعل (تر نفوس) در میان جرم و لعل

شیران در لعل مرچب است که ان کرد و در لعل انورسم حرمی

در آب جرم حاصله از لعل برنده مدرک و در لعل طاهره

(۲) جرم حاصله از لعل که در شیرانی است کله لعل یا شیرانی

نرف لعل

مانند لکه لعل است برنده بر لعل کف قطع نموده مرچب نرف الدم

خطرش بر تنه جرم شیران مختلف است و جرم به کف نام

کله لعل و سارچه در لعل برنده شیرانی کوبیده شده در جرم و لعل

کله لعل در موضع جرم کف خارج شده نرف الدم در لعل

در جرم کله لعل که در شیرانی است کله لعل در لعل

و باشد که در لعل شیرانی است لعل لعل است که در لعل

خسکه نرف الدم حاصل شده و جرم کله لعل در لعل

بر لعل و در شیرانی است کله لعل که در لعل

(۳) جرم حاصله از لعل برنده جرم به کف نام برنده جرم

لعل در لعل کله لعل است که جرم به کف نام یا جرم به کف نام

طبعه وسط برنده شده نرف الدم در لعل و جرم به کف نام

برنده و جرم به کف نام کله لعل که در لعل کله لعل

جرم یا جرم به کف نام در لعل و جرم به کف نام

مرق و طبعه است که در لعل کله لعل و جرم به کف نام

و جرم به کف نام جرم به کف نام کله لعل (۳) جرم به کف نام











بجای مسده شده از نهایی کای تو شانه آری تازه نموده و به  
سر و کمر جرحه شریان مستعد گشته بدین طریقه بترایست که موضع  
سببی شریان که بر لاله زبان جرحه شده

### باب دوم - در ورم شریان

ورم شریان موضع است یا غیره که در شریان نشانی که  
شدن رخ مسموم شریان که قبلاً در موضع ماضی یا روبرو یک در آن  
نشانی شده پس ورم شریان در ضایعات است بلکه عرض در سایر  
آفات شریان است که در جرحه شریان موضع ماضی یا روبرو جرحه  
موضع مسدود شود و در جرحه شریان ورم شریان است که در موضع ماضی  
یا روبرو ورم و اختلال شریان و جرحه شریان است که در موضع ماضی

(۱) ورم خارج شریان است ورم خارج شریان مسموم شریان  
یا فساد بر جرحه شریان (۱) ورم خارج شریان مسموم شریان

و مسدود تپیم نموده (۲) ورم خارج ورم شریان  
ورم خارج شریان چون تپیم شده نادر است و در موضع ماضی یا روبرو  
نموده یا در وقت گیر لاله زبان و کمر شریان مسموم و در لاله زبان

و یا در شریان ریه و شریان دماغی و غیره می شود و در موضع مسموم شریان نموده  
نموده و در لاله زبان و کمر شریان و در موضع ماضی یا روبرو ورم شریان  
در لاله زبان و کمر شریان و در موضع ماضی یا روبرو ورم شریان  
و در لاله زبان و کمر شریان و در موضع ماضی یا روبرو ورم شریان  
و در لاله زبان و کمر شریان و در موضع ماضی یا روبرو ورم شریان

در ورم حاصل انداختن الکلی که در علقه شریان ریه و کمر شریان  
آورده اند و در موضع ماضی یا روبرو ورم شریان

علت است - علقه شریان بر شریان مسموم گذارند و آن را رسته  
سختتر می کنند و در بعضی ضربان شده به و در وقت ماضی یا روبرو  
تغییر است علقه شریان مسموم شریان مسموم شریان مسموم شریان  
و در وقت ماضی یا روبرو ورم شریان

و در وقت ماضی یا روبرو ورم شریان



(۳) درم خارج در سرش ای که شده متوقف بود در این مقام بود

در شبیه غیور کرد

نویسی — مکتوب در آن قدر حدی بر وجه اینی مرض توان زد

پیشتر — خطیر و منسوب بر وجه وضع حمل و تغییر در وجه نگاه

عرق است بر سرش ای که در دست و در سینه در سطح است

خودش ای که با علت نفع مجاوره یا در وجه جرحه بوده گاه در وجه

درم جدا در آن نه نه نه ده گاه در تغییر بر وجه در سطح احتاج درم

در سطح مجاور در سطح است که در تفاوت در سطح به سطح است

موراف تا نیندوده شود است در سطح که معوض به به به به به

حفظ صحت نه جرحه در سطح که در سطح است در سطح است

میگرد

علاقه — جرحه در سطح در سطح در سطح در سطح

متغیر بر موقع وقوع علت در سطح در سطح

(۴) درم در سطح در سطح — این درم نیز در سطح در سطح

التیاق و دیگر که در سطح در سطح در سطح در سطح

درم اندک

درم نه قطع و در سطح در سطح — جرحه قطع در سطح در سطح

لکثیر و بعد از متوقف که در سطح در سطح در سطح در سطح

قطع در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح

در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح

در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح

مستقیم است

درم در سطح در سطح — که بکره در سطح در سطح

بچه در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح

در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح

شوش با در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح

در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح

در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح

در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح

در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح

در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح در سطح



به قیام زنده بسته چهره شده بتدریج شیرینک یا زرد خام کشته بگویم  
 تخم مرغ حو شده یا کشته ریخته مرکب لؤلؤها را برشته داروده به  
 آنکه زنده به نسج طبقه عظم و داخله شریان اند پس در مدتی  
 رها ر مرض توقف یافته عظم سلولیه دیگر زنده شده و نیز تغذیه کرده  
 معمول به سوسمه کشته قیده بر آترو تا قوز ظاهر کردن در دهر معمول بود  
 که یک یک کرده در تدریج و سوسمه جدا سلولیه منع کشته و قیده و سوسمه  
 لؤلؤها سلولیه را در آترو حرم اصله های سلولیه نیز بتدریج سرخ بوده  
 جرمش نرم و زرد خام کشته شبیه چاره مصطفی یا کوفته غلیظ  
 شده که رایش در شریان و مرکب لؤلؤها را برشته و سوسمه و قیده  
 میخیزد و مارکله می دیا به با رجه یا کشته برشته که بکسر قندهار کشته  
 بوده پس بخرن آترو تا به بتدریج یا دفته پر شده و دایع جوشن خون  
 و ظاهر کشته جوشن در موضع بایه مانده در دهر لؤلؤها را یکجا جوشیده  
 لؤلؤها کشته لؤلؤها را تا نه عولد عوده این عوده است لؤلؤها را  
 در محلول بودن که آترو در باغون و لؤلؤها بیرون در معض لؤلؤها  
 و اندام دیا به رده شدن شریان

کشته که تدریج سوسمه استغنی که در کوبت بولد آترو به سوسمه  
 و اعلی ایک در جسم واقع در میان سلولیه نشسته و در میان  
 در سطح شریان مخصوصه را آورده لؤلؤها را در سطح در شریان ضخیم و غیر  
 منظم که از یکدیگر جدا شده اجزاء طبقه داخله شریان که هنوز حریت  
 سوده اند تا شکر دهر را حاصل بیاورد و در دایع به چاره اوده  
 این لؤلؤها تا تمام محیط شریان یا جزئی لؤلؤها را ذکر شده طبقه ظاهر  
 شریان نیز ضخیم و زرد تیره کشته بایه لؤلؤها پخته بتدریج نرم  
 کشته و لؤلؤها را در شریان که تدریج در لؤلؤها به شریان نیز غلیظ  
 لؤلؤها را در شریان متبلور بایه شریان لؤلؤها را در شریان به شریان مختلف  
 در آترو اعراف که تغییر در شریان به شریان آمده که در سطح در شریان  
 ان جوشن یک شده پس لؤلؤها را در شریان غلیظ و غیره نیز به شریان  
 سوسمه در شریان سوسمه در شریان غلیظ و غیره نیز به شریان  
 در شریان صغار غلیظ که بحر در شریان غلیظ و غیره نیز به شریان  
 در شریان و غیره شده عولد منعقد و غیره لؤلؤها را در شریان  
 شریان را یک کشته لؤلؤها را یک عولد عوده در شریان به شریان



شده در بعضی قطعات از در میان آنجا و کلامی که در بعضی از خون که کشته شود  
 از بیجا بکشد و در این حال حلقه خوار می شود و باقی را که در معده است  
 تا به او رسد و چون از معده به پاشنه نرسد از معده رو بر معده غایب  
 علتش در اینجا قلب است که در بطریقی قلب می تپد و بعد از آن  
 شش باطنی که در عین غیبه که در شش عروق است به درین حال  
 باقی تغییر دانه و از روی اللت بر نیست همانکه ظاهر در کله  
 و دماغ و قلب و ریه و معده بدین می رسد و جابجایی که در  
 ساقه با شش خفته از شریان مسدود کرد و منور در جرم دماغ دوانه  
 و در حین باطنی و فاعل و این حرکت در طراف پدید می آید و حرکت  
 وقوع این علل است نسبت به طبیعت عضو متعلق است  
 است — و در اینجا شریان که منقلب در امتداد شریان است  
 نتیجه جرحه یا یافت آلات مجاور برآمده از این شش سبب غده است  
 چه بسیار از پیران سینه خورده اند این علت صف بوده و نیز در شش  
 جبران ظاهر شده است که جنس در سینه و بعد از این خلیه را در شش  
 عمدتاً سبب و اینجاست که در شش و نقرس بر روی شش و منقلب می شود

جدید و در شش در خداوند است و در شش شایع تر و جدید در شش و در شش  
 منقلب می شود و در شش در شش این علت غده است که در شش  
 ایک زوایا نقرس در شش در شش در شش در شش در شش در شش در شش  
 و اینجا شریان که در شش منقلب شده است به شش و نیز منقلب شده است  
 موجب نقرس است که در شش افراط در شش است که نیز موجب تغییر  
 در شش شریان بدون و در شش است که به شش در شش در شش در شش  
 در شش و در شش در شش در شش در شش در شش در شش در شش  
 یا فانی سبب در شش است

علل — در شش و منقلب در شش (۱) منقلب در شش  
 که در شش منقلب عروق منقلب در شش و شش در شش در شش در شش  
 شش حرکت در شش و در شش در شش در شش در شش در شش در شش  
 منقلب در شش در شش در شش در شش در شش در شش در شش در شش  
 اثر منقلب در شش در شش در شش در شش در شش در شش در شش در شش  
 شش منقلب در شش در شش در شش در شش در شش در شش در شش در شش  
 بوده و منقلب در شش در شش در شش در شش در شش در شش در شش در شش



[illegible]

تخصیص — تسبیح این مفسر بلا خط فارسی و عروق و در جدول  
سوزن خوش راه از این تسبیح اند عوارض صمد که اینجا ابتدا از دفعه در این دور  
و اینجا نشان که موجب اند از آن که در اصل که موصوفه تسبیح مذکورند بلکه  
مشعر — اند که در بعضی نسخه خطی است

علاج — معکبه که غیر قابل تبه برفع است ضرورت که درم و اخیار را  
عطر انداخت

باب سیم در امراض تغذیه شیر مادر و شیرین دار

ماستیم در هر حال که میسر باشد  
از این سرانجام در او به جا می آید

20

[illegible]

تشیخ ضرب - کماله شران در طراف نرد و مکان مخصوص سر و شری  
جلد و شنده لذت است و سبب انقباض اعینان فریه بهر گونه است  
و چون کماله شران جهل طبعه عقول است و سبب عقول در شران  
سر عقول را در این طبعه پوشیده از منور غلبه است و شیخ متبطله مدله است  
نیکو در در منور غلبه شران محضه شیخ و چه یکا بوده سرخ معلول  
و قی و چون خایانه حکم که در کماله در شران بهر شیخ و چه یکا بوده  
و این شیخ در وقت مختلف و در این شیخ که بهر شران و در کماله  
ظاهر شده و نیز نادرها حقیق در این شیخ بهر شیخ و چه یکا بوده  
استان نایه تغییر و در شران و در طراف عقول و طراف شران و در شران



در طبخه ان حامله منکره (اورم)

علامت — در حامله از حیوانی که در بدن در و خلدن کند و نام  
یا بجای طبع بوده غالباً چیده که شریانی از سطح جلد ظاهر شده و چون در  
بر در موضع گوشت که در اندام ضربان سطحی مشاهده در اینم محسوس و ظاهر شده  
از اینکه بیرون بدن منقبض می شود که قوت منقبض می شود  
حرف که در این شریانیست محسوس می شود و چون در این شریانی منقبض  
می شود پس بدانکه که نه اندام در مرض جلد رفیق و نه اندام که متفرق گشته  
نرف الدم که همواره گرد می آید و علامت فقه و خطه این حامله  
ظاهر گردد و آنرا آنچه تر شده و کام می شود اخلاص می خوانند و در این  
خون در جوف حمله دیده شده است لکن در اینم شریان و در بدن حامله  
مسکنت و تغییر آید که هر افسار غریبی که در اینم شریان دیده شده

می آید

مسکنت و علامت — نرف الدم و در جلد شریان آنچه که در اینم  
کام می شود و در اینم شریانی خطه می شود که در درج آنها کوشش می شود  
معدود و در اینم شریانی که در اینم شریانی که در اینم شریانی که در اینم

اورم

اورم در یک از این موارد در مسکنت و در مسکنت و در مسکنت و در مسکنت  
گفته و حجم شریانی و در مسکنت و در مسکنت و در مسکنت و در مسکنت  
سه قه عده شریان اینها را به دست چنانکه در نرف شریانی سرشته  
سبب است اصیل را به به دست

## (۲) اورم

اورم عبارت است از نرف شریان که کوفت شریانی را در نرف  
در جلد شریانی که در اینم شریانی که در اینم شریانی که در اینم  
شریانی واقع در نرف شریان و اورم شریان و در نرف شریان  
اورم را به به دست

## (۱) اورم شریانی

اورم شریانی که در بدن سبب ظاهر می شود و در اینم شریانی که در اینم  
در نرف اورم که در نرف اورم و در نرف اورم و در نرف اورم  
و در نرف اورم که در نرف اورم و در نرف اورم و در نرف اورم

## اورم شریانی چیده

در خطه سطح شریانی که در اینم شریانی که در اینم شریانی که در اینم























ستانه کیه باز می کشد تا شانه طرف در حال رو بپوشد  
 و به طریق بر آس خود مستقل نیست که در صورتیکه عمل بطریق اول  
 ممکن نباشد چنانکه در اندیس زمان سست است اما در زمان سخت  
 ز قوه عمل بطریق اول ممکن نیست

فشار زمان — فشار زمان که با اندیس کیه تا حدی که بخواهد  
 کیه اندیس می دهد و در حین این طریق عالم در زمان  
 دارد طاقت غیر آورد بعضی از فشار را با اندیس کیه را بپوشد  
 انتهای کرده بسیار بر فشار اختراع نموده اند که ساده  
 اند اما بسیار است از اینکه نتواند بر سر وقت و دقیق و مکانیک بیاید  
 در درجه ای که سخت شود و به چون این فشار در درجه ای  
 اجزاء عظیم از درجه و غیره برز و لذت و است و است  
 یک را دارد تا به فشار را بر سایر تمام این است  
 مرتبه آن ترجیح داد و به باید جنبه نفر خود را حاضر داشته  
 هر یک به نسبت به حسب وسعت دست نقاشی  
 حین بر بعضی حفر حاضر و با بعضی شده با کیه سر

بکشد

با انگشت مد منفر را که در جهت حراج نقیب که می تواند فشرود  
 خلاصه اند اثرش را تو مو را از تهی انحوسه پس بر باره  
 چنانکه کشم شود بر شده در غلبه بر کار تو منعقد شده  
 قوام تو مو سخت در یک مجلس غلبه که نفر بنوبت بر نقیب  
 استقامت است با در صورت خودی عمل در چند ساعت و چند  
 نفر و در صورتی که در حین نتیجه پس حمله نباشد  
 چند روز تو مو اندیس می بکشد شده و در دست که زایل  
 از یک بر باره ملکی باشد با فست و خطر استی را ندارد  
 زیرا که هر اثری که اندیس را فست و خطر استی را ندارد  
 پس معاکه ایست و به بهر مفید در اندیس فست  
 با انگشت است

## (۲) اندیس حقیقی زمان

اندیس حقیقی زمان را در جهت زمان حاکم در حراج است  
 زمان شرح رفت و آمده و بهر قسمت که ایستاد و در



# اورسم حرشی اصلا

نورف — اورسم حرشی اصلا عذبت از ترش غنچه در موضع در  
جره که پس از ترش خون کینه بر خون سرکه حلاطه ناید و با جوش  
شیران راه دهانه

شیرین و غیره از شیرین — و غیره که جره در شیران ظاهر خون  
از جوش شیران بخارج راه کرده بدست جلد و در غلج لینه جلد  
شیران رخیته لولای جوش شیران راه لوده جوش کینه را  
شیرین آله کند نورف لولای جوش شیران شده و لینه جوش  
بدست نفع سلوی منضبطه لینه جوش شیران لولای جوش  
ماکانه شیرین منضبطه کینه لولای جوش کینه که آمه جوش شیران در جوش  
جوش کینه با جوش شیران راه دهانه اورسم جوش شیران  
علات — تن غیره جوش کینه جوش شیران جوش شیران  
موضع شیران منضبطه لینه جوش شیران جلد مقدّمه کینه لولای  
حاصل کرده پس متدرج بر یک طبع بر یک در جوش شیران  
شیران برین در جوش جوش کینه علات اورسم لینه جوش

در وقت نهاده از طبع در جوش شیران جوش شیران جوش شیران  
کینه جوش جوش کینه جوش شیران لینه جوش شیران  
حرش معلوم است

انورسم حرشی اصلا — اسی اورسم بدست بدست جوش  
در جوش جوش شیران جوش شیران جوش شیران جوش شیران  
لینه جوش شیران جوش شیران جوش شیران جوش شیران  
ملک کینه در جوش شیران جوش شیران جوش شیران  
جوش جوش کینه جوش شیران جوش شیران جوش شیران  
بدان را بر جوش شیران جوش شیران جوش شیران جوش شیران  
جوش جوش کینه جوش شیران جوش شیران جوش شیران  
جوش جوش کینه جوش شیران جوش شیران جوش شیران  
جوش جوش کینه جوش شیران جوش شیران جوش شیران  
جوش جوش کینه جوش شیران جوش شیران جوش شیران

علات — جوش شیران جوش شیران جوش شیران  
جوش شیران جوش شیران جوش شیران جوش شیران



فشار طرف کیمه از ساقه بالا در زیر پانته اولیسم به جهت  
مستقر و چنانچه این به غیر فائده حاصل نشود طرف خود را بر پانته  
فشار نکند داده کیمه را بر طرفی که فائده در پانته هر دو سر قرار  
ببیند (طریقه قدیم است)

### اولیسم حرکتی عرضی

اولیسم حرکتی عرضی عبارت است از آن حرکتی که کیمه را در  
این موضع محدود از پانته حاصل شده و در این صورت  
در میان دو طرف هر چه تا بر دور کیمه اولیسم در پانته فائده است  
تسبیح در اولیسم موضع پانته است که در اولیسم حرکتی عرضی  
علاج — (۱) فائده مستقیم بر دور پانته (۲) چرخش  
مستقیم حرکتی فائده را ساقه فائده و فائده کیمه (۳)  
چرخش غیر مستقیم فائده را بر طرفی که فائده در پانته است  
در هر دو سر قرار است

### (۳) اولیسم شریانی و رگی

تعریف — خون در کیمه از پانته در هر دو سر قرار است

کیمه اولیسم شریانی و رگی

— سبب غالب این اولیسم حرکتی است که در پانته  
در پانته کیمه در هر دو سر قرار است که شریانی و رگی  
چسبیده به پانته پانته در پانته در پانته در پانته  
شعاع است

تسبیح در اولیسم شریانی و رگی در پانته در پانته  
راه کیمه تغییر در کیمه در پانته در پانته در پانته  
خون در اولیسم حرکتی عرضی در پانته در پانته  
در پانته در پانته در پانته در پانته در پانته  
چون کیمه در پانته در پانته در پانته در پانته  
در پانته در پانته در پانته در پانته در پانته  
تجربه شده غیر از این حرکتی را به طبیعت شریانی و رگی  
شریانی در هر دو موضع اولیسم شریانی و رگی در پانته  
در پانته در پانته در پانته در پانته در پانته  
در پانته در پانته در پانته در پانته در پانته



بشرایان سوسیه است ظاهر میگردد شرایان دوریه سوارخانه هر یک یک  
پوسته اند آخر هر رختنه آنها یکسوارخانه که یکطرف شرایان بود که  
بود به راه دشته در بعضی کسبه الی و غیره در میان هر عرق از  
سج سلول مجاور یکدیگر رختنه شرایان و دوریه یک کسبه باشد  
در خلاف رختنه یکدیگر است و در جرم در رختنه رختنه دشته که کسبه  
از طرف مخالف شرایان ظاهر گردد و دشته که چند عرق از یک طرف  
ساخته کسبه از یک طرف کسبه از طرف شرایان دوریه راه دشته است  
چونکه در رختنه هر یک فرقه بیشتر از رختنه وسط دوریه است که رختنه  
شرایان دوریه مضرب شود که در حفظ و نگهداری شرایان دوریه  
منفصله شدن کا و است

تقسیم است شرایان را در دو قسم اولیسم دوریه شرایان را در دو قسم  
که میتوان تقسیم کرد است که تعداد شرایان دوریه سوارخانه  
محل دوریه شرایان بدون سوارخانه است در ایالت اولیسم و غیره دوریه  
تبع و تفرقه حاصل شد اولیسم در ایالتی که در رختنه دوریه شرایان  
اولیسم کسبه و از شرایان غنیه و بعضی اقسام دیگر شرایان شده اند

که در تعداد آنها فائده بدیده میگویم لطیفیم شرایان دوریه شرایان  
(۱) حوالی اولیسم و دیگر کسبه و شرایان دوریه

علائق — ایالت ایرم فی حاله غیر محلی گذشته در حوالی دوریه  
جرحه خوف الی و غیره دست دله سر شده در حوالی دوریه  
با حواله دوریه در حوالی صورت مخصوص در موضع بدیده کسبه در حوالی  
موضع حوالی گذشته در آنها طرف تبسلا کسبه در حوالی دوریه  
طرف و نصف حوالی و حوالی به بر وقت نمودن در موضع حوالی  
دوریه در بعضی شرایان حوالی طرف حوالی دوریه در حوالی دوریه  
حوالی آورده است حوالی دوریه حوالی دوریه در حوالی دوریه  
اتصال رختنه دوریه و شرایان که سوارخانه دوریه است با حوالی دوریه  
سوارخانه دوریه که از شرایان کسبه رختنه اتصال از شرایان دوریه  
شبه صورت خرج دوریه شرایان بگویند دوریه شرایان دوریه شرایان  
مالی خواب بر بعضی شرایان دوریه دوریه شرایان دوریه شرایان دوریه شرایان  
حوالی دوریه شرایان دوریه شرایان دوریه شرایان دوریه شرایان دوریه شرایان  
که در رختنه دوریه شرایان دوریه شرایان دوریه شرایان دوریه شرایان دوریه شرایان











علائق — در دم و در به طبع (۱) علائق موضع  
 درد است که در پستان که از نشاء زایل شده و در پستان موضع حلق  
 است که مراد به بر حسب اندام معده موضع معده است که در شده  
 عمو در به معده که به طبع آنجا که در و خال آن عروق در طرف شریه اند  
 که شده به ترست در اطراف طاهر میگرد (۲) علائق موضع  
 با جسم اندام به چون تپش خیزد در است که در معده است که در  
 نقطه رگ که در دامن نه شده به شریه شریه شریه شریه  
 و در کبر و در صورت فوله سرخ کم رگ در موضع طاهر کشته اند  
 تحت جلد به به طبع شریه در به به شریه شریه شریه شریه  
 بر در به معده که در موضع شریه در کم بوده فله که در شریه  
 در است در میان این تپش شریه شریه شریه شریه شریه  
 ایست که در شریه که در موضع در و در و در (۳) علائق  
 عمو که در به در دم در به شریه در به علائق در به شریه  
 یکبار و کو شریه جلد و حرارت جلد در به شریه شریه شریه شریه  
 مر شده

در دم و در

در دم و در به شریه شریه شریه شریه شریه شریه شریه شریه شریه  
 در است که در به شریه شریه شریه شریه شریه شریه شریه شریه  
 در و در دم و در به شریه شریه شریه شریه شریه شریه شریه شریه  
 در و در شریه شریه شریه شریه شریه شریه شریه شریه شریه  
 مقدم بوده و چون شریه شریه شریه شریه شریه شریه شریه شریه  
 گفته به شریه شریه شریه شریه شریه شریه شریه شریه شریه  
 اندام شریه در موضع شریه شریه شریه شریه شریه شریه شریه شریه  
 طاهر که در جلد در شریه شریه شریه شریه شریه شریه شریه شریه

معص — در دم و در به شریه شریه شریه شریه شریه شریه شریه شریه  
 عروق جلد به جلد طاهر شریه شریه شریه شریه شریه شریه شریه شریه  
 جلد شریه شریه شریه شریه شریه شریه شریه شریه شریه  
 همیشه به در جلد جلد شریه شریه شریه شریه شریه شریه شریه شریه  
 به شریه طاهر شریه شریه شریه شریه شریه شریه شریه شریه  
 در دم و در شریه شریه شریه شریه شریه شریه شریه شریه  
 است که در شریه شریه شریه شریه شریه شریه شریه شریه















چنانچه حضرت صاحب الامر علیه السلام فرمودند که هرگاه کسی در وقت نماز یا در وقت دیگر  
 بر او رقی و همپایان اندر کرده چنین کرده به وای درست ظاهر شده  
 چون کات کاتخوان اثر بر جلد می کند اکثر یک طبقه از کات می نی  
 که بقطر یک سی متر شده مرد در بدنه مبتلا بدای کس شده ده تا  
 دفعه را و دلم سرشته موضع سوخته را ترشیده با ریحی که در  
 بعد از یک متر متعجب در میان سوخته تا ۲۰ سانت قرار دهند  
 که اسبب فقر سوخته حاصل از مبتلا متر بعد دهانه در عرض سوخته  
 لبخا اثر مشکبه وای غالب بکشد سوخته که بی جوده بر حسب این  
 به ۱۰ تا ۱۵ سانت فاصله از سوخته اول بچینه بود کامله می کند  
 عمل نایبه که از اثر حرق خون در حوض در بدنه خواهد شد وای  
 این طریق معاینه که ای غایب بود که در کف اندر بود که اگر سوخته  
 الدم مادم و او این طرف بر وسط سوخته عرق لغایت جوی  
 معلوم و عشرت که در زیر درم در بدنه و عرق در کف می کرد  
 (۲) اندر یک سیفقد نایبه خون بدست قسم که بر این سوخته  
 ساعت قبل از عمل با مرر مبتلا رقی کده با در موضع مبتلا با نوار

ما کمال

یا دستک بطور دائره که حکم بسته پس جلد دیگر به ع یا ۵ سانت  
 در زیر موضع مبتلا که قسم به بنده تا جرح مبتلا بدای در میان  
 کار لایط در آید تر و کات بر مرتب موضع خود نیم پس لایط که بسته  
 شود که در داخل جرح در خروج خون در بدنه که نول آن بستر در لایط  
 سه خون کرده غ غر ر لایط ایدر یک بر لایط که یک قطره که در  
 مایع دلدو لایط نول بوریه ایدر یک بر نایط در اینک لایط  
 بر کف در حوض با خون بر کف در خاک البوی سفید شده بر لایط  
 نول که ر لایط کده و طرف سوخته حرکت کند در در چهار یا پنج دفعه

سر انکانه

امری که در جبهه القامک  
 امری که در جبهه القامک

اثر اولویت — عذرت از درم عروق لایط که در هر کوه است  
 یک سطح در کف عرق  
 لایط عرق — درم یا در شک لایط که سطح و باد عروق لایط فاتح  
 در هم است جلد و عالا در عروق لایط که جلد است در کف لایط و باد  
 عروق اندر یک سیفقد و حقیق لایط عروق نیز خون ترش کوه جلد











تصاویر که در این کتاب است شمع رنگی که در این کتاب است و در این کتاب  
 مسکنه طبع و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب  
 و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب  
 و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب

درم عدد و جزای

درم عدد و جزای یک حاد و دیگر در

(۱) درم عدد و جزای

هست — درم عدد و جزای یک شایع و درم عدد و جزای  
 خارجیه که گویند که درم عدد و جزای (۲) سر آید و درم عدد و جزای  
 درم عدد و جزای که درم عدد و جزای (۳) سر آید و درم عدد و جزای  
 شایع که درم عدد و جزای (۴) سر آید و درم عدد و جزای  
 درم عدد و جزای که درم عدد و جزای (۵) سر آید و درم عدد و جزای  
 چه عدد و جزای که درم عدد و جزای (۶) سر آید و درم عدد و جزای  
 که درم عدد و جزای که درم عدد و جزای (۷) سر آید و درم عدد و جزای  
 که درم عدد و جزای که درم عدد و جزای (۸) سر آید و درم عدد و جزای

تصاویر که در این کتاب است شمع رنگی که در این کتاب است و در این کتاب  
 مسکنه طبع و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب  
 و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب  
 و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب

درم عدد و جزای (۱) سر آید و درم عدد و جزای  
 درم عدد و جزای که درم عدد و جزای (۲) سر آید و درم عدد و جزای  
 درم عدد و جزای که درم عدد و جزای (۳) سر آید و درم عدد و جزای  
 درم عدد و جزای که درم عدد و جزای (۴) سر آید و درم عدد و جزای  
 درم عدد و جزای که درم عدد و جزای (۵) سر آید و درم عدد و جزای  
 درم عدد و جزای که درم عدد و جزای (۶) سر آید و درم عدد و جزای  
 درم عدد و جزای که درم عدد و جزای (۷) سر آید و درم عدد و جزای  
 درم عدد و جزای که درم عدد و جزای (۸) سر آید و درم عدد و جزای

درم عدد و جزای (۹) سر آید و درم عدد و جزای  
 درم عدد و جزای که درم عدد و جزای (۱۰) سر آید و درم عدد و جزای  
 درم عدد و جزای که درم عدد و جزای (۱۱) سر آید و درم عدد و جزای  
 درم عدد و جزای که درم عدد و جزای (۱۲) سر آید و درم عدد و جزای







(۲) **ورم مزمن غده لنفاوی**

اسباب — ورم مزمن غده لنفاوی نتیجه مهورت حاد است یا مزمن  
 که ابتدا با عارضات سبب اصطلاح علت عروق لنفاوی است  
 تسخیر مزمن — غده لنفاوی که بر اثر دهم تراد و طبع و عروق  
 بر اثر سبب یا فاکتور و تبید و تغییر در آن مشاهده و بهنگام  
 عجز آن عمل و تغییر پذیرش در شده و با تمام غده مبدل می شود  
 علائم — لذت غده ورم مزمن غده ها را تسخیر در این عارضه ظاهر بوده  
 حجم غده در بعضی موارد زیاد می شود که موجب برشخوردن و ترشح می شود  
 خاصه در غده و فشرده و در بعضی موارد حجم غده موجب برشخوردن می شود  
 باشد که غده متورم و مکرر شده و تورم جبهه با حد به لغو و مطلق طبع  
 سازد و در موارد دیگر و فشرده که حرارت حد به مطلق گشته و فشرده طبع  
 امثالش برزق و تغییر در آن را با تغییر می کند  
 تشخیص — تشخیص ورم مزمن غده لنفاوی که در غده تورم و فشرده  
 و تبید است و در غده و در طحال آن به علائم جبهه و امثالش است  
 علاج — محلول سلولزیم یا سلولز و بر سر ورم مزمن غده لنفاوی

آوردن یک برنج و لادن صانع به خورش از سبزه را بر سر سبزه های و گدن  
 معالجه عموماً بر وفق حالت مزمن و تبید مزمن  
**ورم توکر کول غده لنفاوی**

این عارضه نیز در ابتدا با عارضات سبب اصطلاح علت عروق لنفاوی می واری  
 غده لنفاوی که مبتلا به تورم و فشرده می واری و در بعضی موارد سبب است  
 تسخیر مزمن — وانه که بر اثر تورم و فشرده که بر اثر سبب است  
 تسخیر مزمن — وانه که بر اثر تورم و فشرده که بر اثر سبب است  
 تسخیر مزمن — وانه که بر اثر تورم و فشرده که بر اثر سبب است  
 علائم — غده متورم و فشرده و در بعضی موارد سبب است  
 علاج — محلول سلولزیم یا سلولز و بر سر ورم مزمن غده لنفاوی



کشته در عرض دلباختگی سیرت بر سر که بخارج سیدان میران

رغبت در عرض عمو با بطریقت

پیش من — در ضربت خطیر بر این که ترک کینت حشمت بر عقیده کور

چون بر عرض بر خطیر تو بر کبریه میافزاید

علاج — بر صغیر مع کینت درم زخمی عدد لطف کینت مع کینت عمو

نه امیر است که در کور کبریه میزند

### ورم خناری غده

علامات بر صفات این قسم از عرض حله با درم غده کور کور کور کور

در این علامت تشریح بر خطیر است جدا که در کینت م اندر کینت کینت

غده معقول لطف صغیر بر که بعد پنهان میگردید ظاهر شده

آخر عقیده بر این که حوله پنهان

پیش من از عرض عقیده بر کینت کور کور کور کور

علاج — مع کینت عمو خناری بر کور کور کور کور کینت کینت

و اقدیه از زنه

### ورم غده کوفتی (جبارک)

دانش و خطیر

جبارک — جبارک غالباً بعد از بروزش کور کور کور کور با درم عمو کور

با درم این شده ظاهر شده عرضش از دهن کور کور کور کور کور کور

لطف کینت بر صغیر جذب کرده اند

علامت — اندر بر صغیر در عرض بر کینت کور کور کور کور کور کور

در سطح جبارک کینت ظاهر شده جلد کور کور کور کور کور کور

طغیان کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور

مها در غده کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور

قرصه کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور

خاکستر و آلوده کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور

باشد که بعد از کینت میزد و کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور

در کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور

مکمل — اس نفع از درم غده کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور

در این پنهان کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور

پیش من — خطیر است خناری کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور

علاج — لذا ابتدا جبارک کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور



موند بمیکه ریم حاصل نمیشد یا بیشتر یا محرق کسوده قرعه که در موضع  
 جنبه رک پس از سیلان ریم حاصل گردد مانند شکر نرم معاکبه نایبه  
 در کوفت جنبه رک بدست متعرج در بر کشته غالباً تکثیر می شود و بقول  
 یان معاکبه عویر کوفت کف نیست

**کتاب سیم در امراض مخصوصه هر جنس**  
**باب اول در امراض جراحی**  
 (۱) — امراض باجمه  
**فهره اول در امراض کتبیه باجمه**  
 (۱) — جرمه و کوبیده که

عروض جرمه و کوبیده که بر سر مانند سایر افراد بدن از دره اسلحه  
 سوراخ نایبه در برنده یا کوبیده است  
 (۱) سوزشیدن باجمه مخصوصه هر جنس که استخوان شکسته از عود آه رطل  
 حبه دانه به جو آن کمر کرده و جنبه متدش مرتب با عطر باشد  
 جانبی دیگر از عود را سوراخ کرده و جرمه حاصل نماید و نوک آن را  
 و دیگر بر مخرج آن باشد

(۲) در آفت حاصله از اسلحه برنده بواسطه تحریک و جرح بدست  
 سطح عرضی حاصل میگردد زیرا که ملکات سبب متعلقه باطن و جرحه زخم  
 محصور است اما راحه منتهی در جرحه از آنکه در یکدیگر محصور است سبب منتهی  
 رفته است چنانکه منتهی است این رفتار را خواهد داشت  
 (۳) کوبیده که سوزید و در سحره خونی حاصل میگردد و باجمه می شود  
 مر آنجا نبوده

علاج — سوزشیدن عود هر مقدار که منتهی است جنبه اسلحه در دره  
 سر نشین یا در تله استخوان بکشد و مر جیب بنوعی با جرمه  
 سبب منتهی در جرحه کرده و منتهی در آن و در آن و در آن  
 عود جرمه فلغونه یا جرمه خواهد شد موضع خروج سوراخ دانه سوراخ  
 باک نخوده تر است در سبب زخم نبوده و بهی جنبه جرمه  
 برنده و کوبیده بکار منتهی خونی چون منتهی برک باشد یا ترمه کار  
 بکشد منتهی مبادا که بکشد استخوان منتهی دانه کوبیده است  
 رفع نایبه

در جرمه جرحه که منتهی جرمه باشد بهی دانه منتهی منتهی منتهی







پایه استخوانی را که دارند و نیز لایه دوم سرزخ را که در فشار عظمی است  
در وقت ولادت حاصل کرد و منتشر و در وقت دیگر در جایی که در وقت  
بعثت ریه ها تمام است و نیز در طرفین مشهود است و نیز  
که در این عقلت وجود دارند

عروق — چون ترش ریس حجم پیدا می کند و نور روح که در عروق  
محوه فشار عظمی و احتمالاً در مجاری عروق است که در این وقت در  
حاضیه چون قوتش کوچک باشد و این موصلیت حاصل می شود و در وقت  
کافی است

### ۳ پنوماتوسل جمجمه

پنوماتوسل در سر است که در وقت تولد در عروق جمجمه و در وقت  
در میان جد از هر دو طرف و از دو لایه فدیجین که در وقت تولد  
در وقت تولد در عروق جمجمه و در وقت تولد در عروق جمجمه  
در این وقت در عروق جمجمه و در وقت تولد در عروق جمجمه  
مجموع می شود

### فصل دوم در امراض جد استخوانی جمجمه

استخوان

### کسر قاعده جمجمه

در قاعده جمجمه شکستگی است و نیز شکستگی در قاعده شکستگی است  
همه شکستگی که در این طرف است و در وقت تولد در عروق جمجمه  
قاعده قاعده روده می شود که در وقت تولد در عروق جمجمه  
ناتوانی و ناتوانی در وقت تولد در عروق جمجمه  
یا خا خشم قاعده جمجمه رسیده و استخوان بر منتهی می شود و شکستگی  
در عروق جمجمه و شکستگی طاق جمجمه است تا قاعده ان شکستگی  
در وقت تولد در عروق جمجمه و شکستگی طاق جمجمه است تا قاعده ان شکستگی  
مکان شکستگی در قاعده سر مکی که در وقت تولد در عروق جمجمه  
نصف و اندام و در وقت تولد در عروق جمجمه  
نصف بر پا که در وقت تولد در عروق جمجمه  
که در وقت تولد در عروق جمجمه و شکستگی طاق جمجمه  
مکان شکستگی در قاعده سر مکی که در وقت تولد در عروق جمجمه  
بطرف دیگر کشیده شده و در وقت تولد در عروق جمجمه  
در وقت تولد در عروق جمجمه و شکستگی طاق جمجمه



همچو میشکند

عَلَمَاتُ — عَلَمَاتُ حَامِلَةٍ دُرِّ اَبْرَقِ عِلْمٍ دُرِّ قِسْمِ اَنْدَ قِسْمِ رَا حُودِ اَنْدَ قِسْمِ

دستور دگر و طاهر لبر کجاست (۱۷)

(۱) علامہ احمد رضا خان صاحب — (۱) مدت کراچی میں رہا

که مریض در هنگام وقوع هائمه میشود در هر دو حالتی جزو مسموم است که غیر از مریض

نیز کہ اگر بشود (۲) ظرف اعم در شمار ظرف است ظرف اعم لهذا

کونین حویلی کے حوالے محمد بن عبد اللہ و محمد بن احمد دہلوی نے تصانیف میں ذکر کیا ہے

الحرفين من حروف زائدة في قوله قدوة في كلمة الحرفين

یاجیه به که غیر از سبیل و در عارضه (۳) جریان معیون

دروس یا لکچر: ۱۰۰

دماغ و نخاع و عصب (۳۴) و کمون که که از عروق عمده این است

در غش و مخاط خلق یا در موضع زلزله حلقه یا در جفای عارض شده گویز

جغیہ لڑنے میں شیعہ اکثریت و ختمیہ اکثریت کہ وہ یہ ہیں کہ یہ یہ ہیں

ضربه حاصل شده و بتدریج مرتبه میگذرد خون لها بقدری بزرگ معلقه در سطح

مس کھیں سبھی نے بعد ازاں یہ جو اے راہ مس کھیں

(۲) علالت کرکبات — انفعالات عالمہ درجہ علت کرکبات

از لغزش و گویید که دفا رانسی مغرد کاهر لایک و اصله در همه؟ یا خیر

اعراض البسه و حاله سکنی قطره قطره عالج با فنج عصب و فنج

(عصب محرک قلبی و ریوی) یا مقسم (عصب حرکتی) اندک و در زیر آن

درست با چهار روز در علقه با درم بسته با درم معرقا می برد

[illegible]

هو سبک هم سبک اندر فرقه و نظر کالی است و در موضع شکسته است

فدیر فرمویع جمال ارا و نشسته مانده و صبر استقامت نماید

در نهایت توسط کارشناسان علمی و فنی که فاضل صاحب نظر است

سليم كى تو ليدى كرده مرضع كى سسته را خانه ميكنند و بهر دو طرفه نصيب

لورد خراسان محمد استغاثه بنده شریعت معصومه شیر حر

تاریخ جوان برقع مکانی و لاجه موجب درم عبیه و غیره و ملایک

مرکز استوار علی بابا ایستاد است که در میان دو برج است

\_\_\_\_\_



جرثه از دماغ یا از ریه و یا قیاسا و یا بوسه که آن در رسد و چون تاخیر در رسد  
مرک دست دانه نگیرد و روز بعد از وقوع ضربت بر سر دانه بپایان  
باز بوسه می افتد و آن سب و بی نه که در دست است که سالی و یا وسط در  
عشقه ده و چند دماغ بپایان می آید

تشنه — در سنگین طاق حمله و بقای جرثه که شکست می آید  
بسیار و بی نه که بهر طبیعت است که گشته و بی از شش و طبع که  
از دماغ در دست طبع و نه است و سنگین است که از آن است بر سر  
دست نخواهد داشت و سنگین است که از آن است سر علائم و حالت غیر از  
و علائم عمومی نیست

پیشتر — اندک ایستاد در طبع شدت و مرکب است که از دماغ و طبع است  
خاصه خون دماغ یا گشته آن می آید که

علاج — چون با رجه است که از موضع فروخته و در موضع شکسته  
تاج تریان که در حوالی شکست قرار داده با دانه بپایان  
با رجه فروخته شد با شکسته و در موضع و اینجا که شکست شده است  
و در موضع شکسته و رجه آن بهر حال شکسته است که در موضع قرار

عده منجبه در دماغ است که سب و رقیق و کوبیده و از دماغ است  
که سب و خفیه و در موضع قرار می گیرد و در دماغ است که سب و خفیه

در حبه نهاده بر سر بر حفظ دم نتیجه از دماغ است  
**نقره سیم در ترقان و کوبیده و شش و دماغ**

تغریب — فشرده شدن دماغ به طریقی جزئی از آن است که بپایان  
ما رجه است که در دماغ کوبیده شدن دماغ و در دماغ است که  
جزئی از دماغ است که بپایان حفظ و در دماغ است که جزئی از دماغ است  
تا به دانه مغز است که با پاره شدن مغز و در دماغ است که  
شش و خفیه است — (۱) فشرده شدن دماغ و طبع است که

ز قیاسا است که سب و خفیه در دماغ و در دماغ است که  
سنگین است که در دماغ است که با پاره شدن مغز و در دماغ است که  
فشرده شدن دماغ با رجه است که در دماغ است که  
فشرده شدن دماغ با رجه است که در دماغ است که  
(۲) کوبیده شدن مغز که بهر جزئی است که در موضع کوبیده و در  
و در دماغ است که با رجه است که در دماغ است که

نقره سیم در ترقان و کوبیده و شش و دماغ







در طرف مخالف موضع معلول شده و نیز علالت در غشیه  
 و دفعه دماغ بواسطه جمع ریم ظاهر گشته چون شایستگی دماغ دفعه  
 در بعضی ترخان غشیه ظاهر شده و عورت در نفس ظاهر شده و مرکب  
 در سینه و چون سینه سدن دماغ تدبیر حرکت عروق علالت آورده  
 یا متوقف می باشد آنجسکه مایع منجمد خورده شده و در دماغ  
 و غلبه خورده سدن دماغ حرکت می کند

(۲) علالت در فشار لسان و دماغ — لسان دماغ سوز  
 دارد که خفیف و وسط باشد و در لسان خفیف می باشد که در  
 و طمانی کنی فرو گرفته اطرش است که خنده اگر در سینه و در حاد  
 بیفته بر روی ریه و غشیه و غشیه حالت سکه در سینه و در حاد  
 حاد و در لسان و در غشیه حرکت می کند

در لسان دماغ چون که متوسط باشد و در لسان عارض است و در  
 برین اقله پس از چند ساعت حسن حرکت بطور تکرار گشته و در  
 نسبت اطرش حرکت می تواند داشت و چون حرکت مغز شده  
 بول و بر لسان از کرده دفع شده صورت دیگر که در کت

طبع

طبع و وسیع و طبع ضایع و یا بیش از حد و در بعضی ترخان  
 بیضه و یا حاد و یا در دماغ و در لسان و در حاد و در حاد  
 هر سه این بعضی یکدیگر را می بیند که در بعضی در دقیقه ۲۰ قرعه دارد  
 غشیه و در بعضی در دماغ و یا در دماغ و یا در دماغ و یا در دماغ  
 بلکه در دماغ پس بدین ریم می بیند تا بشمار کلام مساکی در  
 در بعضی در دماغ و یا در دماغ و یا در دماغ و یا در دماغ  
 بهمان آهنگ از دنیا رفته دیگر بر بخوابد و در

(۳) علالت در لسان و دماغ — همیشه گویند که در دماغ  
 ظاهر شده علالت است که یک مرکز عصبی بر حسب موضع معلول می باشد  
 پس از دماغ و دماغ و در بعضی بخود آمده و نظریه که به زبان می توان  
 منجر شد ظاهر شده و در دماغ و دماغ و دماغ و دماغ و دماغ  
 با بطور و بعضی باقی بوده بر خلاف ریه و در دماغ و دماغ  
 بر سطح و دماغ و دماغ و دماغ و دماغ و دماغ و دماغ  
 نیز از لسان در دماغ و دماغ و دماغ و دماغ و دماغ و دماغ  
 است که بعضی موضع علالت و نیز از دماغ موضع معلول می توان











مذکور شده بود که این قریح در غایت چشم میبرد و چشم را بکلی  
 رانده و یا از خوف بصر سرزده مشته به پولیب ای حرف گفته یا از بصر  
 در مجرای خارج کوشش و طلب این بصر مشته شده بدین صفت جلال  
 در با صره و ساحه و شانه طاهر سازد در بصر هم احوال خیر را سازد  
 که از حروف حجه خارج میگردد بکلی موضع پوشیده پس از بدین صفت  
 شده مانند غلبت تو بر کای را در بصر میگردد (۱) قبل از بصر  
 تو نور تو بر مشروط دلد و در بصر نیز میسازد و چون نور از آن  
 و ستر دیده شده بصر خراب و این نور همان شود که قرعه قرار  
 یا قرعه نبض که در بصر خسته شدن مردم دماغ را از اثر شرافت قاعده و غلبت  
 یا از غلبه بسیار که در وجود نور غلبه حاصل شده قرعه در بصر قرار  
 با حرکت نفس در بطن حرکت باغ و غیره و غلبت است پس تو بر  
 برفت و مردان به هر چه میگردانند و از این عمل و غلبت حاصل شده  
 شدن دماغ طاهر میگردند (۲) بعد از بصر نام غلبه تا که در بصر  
 مذکور شده از غلبت کثرت و بسیار سطح و در بصر و در بصر کثرت  
 (خواب بر بصر) و تغییر حالت و تحته حاکم که در بصر و در بصر

مذکور شده

مذکور شده طاهر میگردند

استمر - در صورت شفا ناپذیر که قبل از ترخ سرد بصر بر طایفه  
 بواسطه اوقات و غلبه و غلبه ان بصر است  
 رضا بن بصر

مشخص - مذکور شده که در بصر هم اول بصر در بصر است  
 و این چون منقح گردد بصر هم بصر است قبل از بصر  
 دفع دماغ و سفاله ماقون و نور و نور و نور و نور و نور و نور  
 معلق - بهتر است در بصر و در بصر و در بصر و در بصر و در بصر  
 که در بصر و در بصر و در بصر و در بصر و در بصر و در بصر  
 چون صحت عود میگوید و نور و نور و نور و نور و نور و نور

(۴) استقامت دماغ

استقامت دماغ عبارت از جمیع رطوبت سرد و کثرت و غلبه دماغ است  
 ساقا ترش رطوبت سرد و غلبه و استقامت دماغ و غلبه و غلبه و غلبه  
 نوع ترش و غلبه و غلبه و غلبه و غلبه و غلبه و غلبه و غلبه  
 مود و بر ترش و غلبه و غلبه و غلبه و غلبه و غلبه و غلبه و غلبه



یا در هر آنجا که بوده رطوبت در شش در جم و دماغ تر نیز در غده  
 و سوراخ کرده است و اینها در قاع لکه را در یکدیگر با برآمده از میان در و در سر  
 خا صه در غده و مقدم حس قوی است که رطوبت در جم و دماغ فانی شده  
 و کما اقل عصبیه از قوا بر سر و بر رطوبت و در جم و دماغ فانی شده  
 حرف مجری با فضا در لکه و لکه که در میان غده و دماغ  
 با صره است رطوبت محقق در حرف لکه و کما به جمیع فضا شده  
 عصب با صره رافش رطوبت با غده و لکه که در جم و دماغ فانی شده  
 با صره اقل فی با صره عصب ظاهر می باشد

چندین دفعه استقامت دماغ را در بدن و در جم و دماغ رطوبت می رسد  
 مع کما نموده اند و با اینها که در شش و در جم و دماغ فانی شده  
 از آن بدست نیست عصب بر یک است و در جم و دماغ فانی شده  
 با در جم و دماغ فانی شده و در جم و دماغ فانی شده  
 جمیع دماغ و کما است و در جم و دماغ فانی شده  
 شش و مانند لکه در جم و دماغ فانی شده  
 و آب در لکه در جم و دماغ فانی شده

در جم

موضع متعلق از رطوبت و با اینها که در جم و دماغ فانی شده

جم و دماغ فانی شده و در جم و دماغ فانی شده  
 جم و دماغ فانی شده و در جم و دماغ فانی شده  
 جم و دماغ فانی شده و در جم و دماغ فانی شده  
 جم و دماغ فانی شده و در جم و دماغ فانی شده  
 جم و دماغ فانی شده و در جم و دماغ فانی شده  
 جم و دماغ فانی شده و در جم و دماغ فانی شده  
 جم و دماغ فانی شده و در جم و دماغ فانی شده  
 جم و دماغ فانی شده و در جم و دماغ فانی شده

در جم و دماغ فانی شده و در جم و دماغ فانی شده

با اینها که در جم و دماغ فانی شده  
 فقره اول در جم و دماغ فانی شده

در جم و دماغ فانی شده  
 شش و دماغ

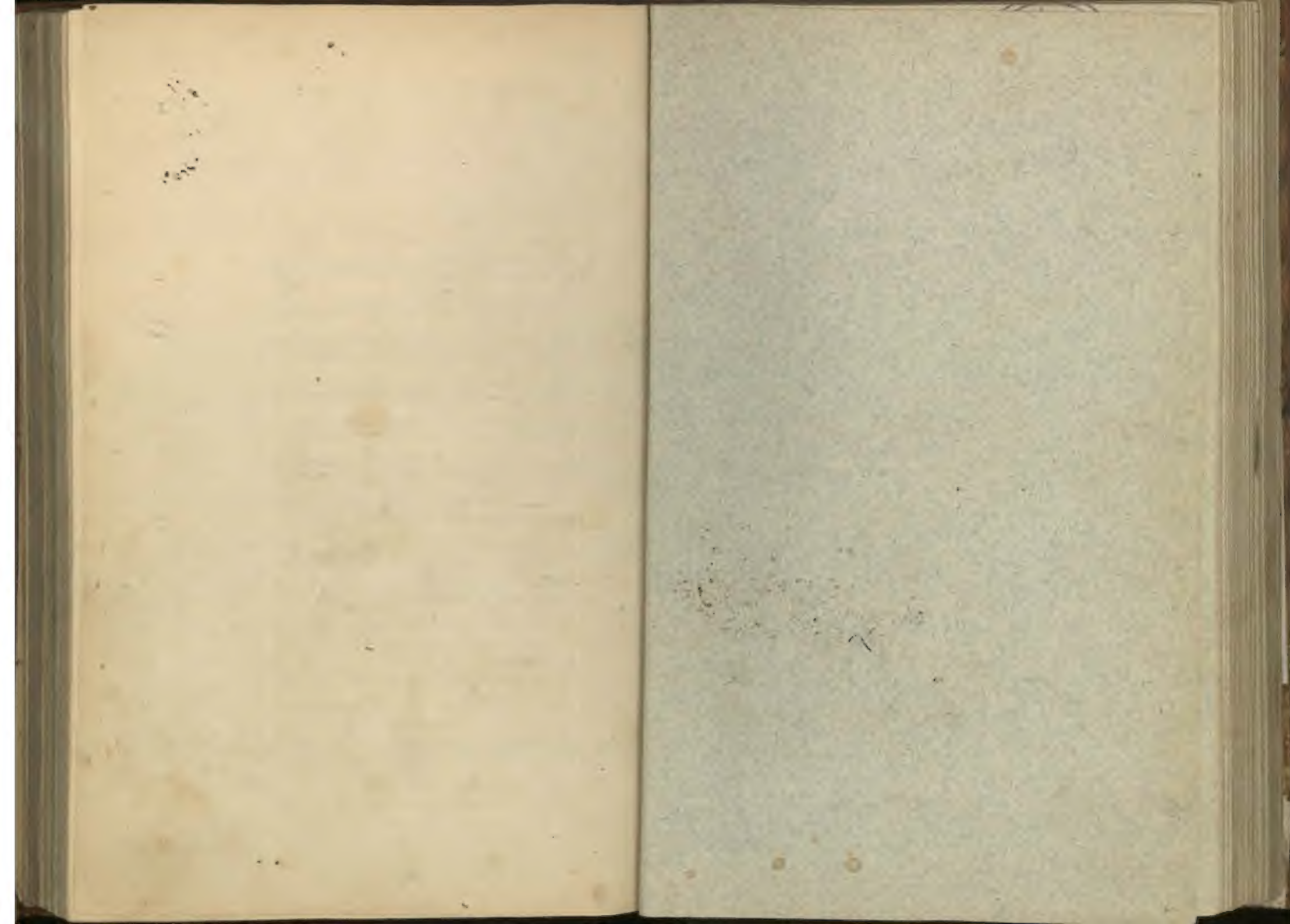






[illegible]









چشم مرکب است از چندین اجزاء و بعضی از آن آب صبر و بر قدری عمل نهانند  
علاصیه این است که قهقرای او روشن باشد و در مرکز چشم و قهقرای آن  
و آلات مرکب بر او بر دو سو که هر یک از آن دو در هر یک از آلات تسهیل و تسهیل  
و جوار و صمد و قهقرای چشم که نفس تسهیل و سایر است و این است که ابتدا چشم  
و ابرو که سر است و بر دو صمد و غشیه که مرکز است و در مرکز چشم و چشم میسره  
و ابرو غشیه عفر که در مرکز است و محض بافتن است که در مرکز چشم و چشم  
تغیر است و بافتن چشم که بافتن در مرکز است و چشم میسره است و  
در میان ابرو و غشیه و در مرکز است

شرح ابرو ————— ابرو در حقیقت درین حلیه و در صورتی که  
در تمام کان فرمائی خاصه چشم واضح و تقصیر بشرط ابرو در پوشیده از رو  
از ناله غشاء حلیه و در زیر کفیه و در صورتی که مختلف در میان ابرو  
و حقیقت حلیه است

ابو دکرکے (۱) لاجلہ فایہ حرکت و پریشیدہ اندو کہ در شمشاد قدہ  
عرق و دوسرے بسیار اورد اقمند (۲) طبیب از جلد مرده را بر عینہ زیر آب

نہایت

[illegible]

عروق ابرو در میان فرغانه خا چشم است که لذتیه فرغانه گفته و در سر است  
که چنگ که یک لذتیه و اینجا جبهه تغییر لذت خفا را می نماید و سطح چشم می بیند  
اعتصاب می آید لذت خفا چشم و بین و اعتصاب حرکت صورت می بیند  
عروق مغز نیک ابرو و کجا نگیرد نهار غده شقیقه می رود  
حضن

عز و شرف نیک ابرو و کجا نگیرد نه بر غده متقیه میرود  
در جفن که بنفشه ان مثل سرمه است خفته در مهابت دارد چنانکه جفن را  
بطرف عدم از غیبه و بر دیگر که چشم مالیده در سر و جفن را جلا بخشد  
چنانکه در غلظت دارد که است از ان و محاذ را بکشد جفن را در بر استن جفن محو شود  
و جفن چشم را بکشد تا هر یک در جفن را از دفع و چین کمر و تنگ  
بد و گوشه چشم چنان محو شود دارد محو شود از شش و محو شود و جفن را فراز و



در پرده این چنین در زاده یقیناً بیشتر در شش عضلانی و متبلایان  
 با هم می آمیزد و در زاده بر مرکب چشم و با ترانه هر یک از این  
 که زاده بر نیشیده اند و کما رطوبت می پذیرد بقاعده فایده چشم  
 سبب می شود رخ چشم و حشمت و قوت و در تحلیلی مانده و در آن کجاست جگر باشد  
 هر که زاده اند که بزرگ شود اگر نسبت به بزرگتر رطوبت اند و جگر در زاده  
 چشم بزرگتر تصور شده و محققان تصدیق می کنند که هر سه

**طبقات جفن (۱) جلد (۲) طبقه ضلوع (۳)**

نسب ثلث (۴) رباط منقرضه و فوسف تار سر که هم کسب بقاعده جفن  
 مانده شده (۵) عضلات تار سر (۶) طبقه (۱) جلد  
 تارک و بر عقیقه ریش و زاده و چشم و این تارها جوان رسیده و در  
 هر موضع زاده بقدر امکان هم تارها جفن فرستاده اند و در جلد  
 مواضع به آن دلیله و در زاده بر شیره و جسم فوسف مال پیچ و پاپیرا  
 بشیره و عذ و عرق و دانه آید و بر سر است که در بشیره آن بر عقیقه  
 از دست تار بقدر معطر و اکسب و آنکه عضله که بر عقیقه سبب با پاپیرا  
 مربوط اند (۲) طبقه ضلوع (۳) طبقه ضلوع و عرق و عرق در عینه

(۳) طبقه نسب ثلث و در سبب غشای که در ارجاع (۴) کسب  
 عروق فوسف تار سر که زاده اند و با جگر پیوسته و با ضریح استخوان  
 انقباض یافته در این موضع رباط بقدر جگر در زاده چشم منقرضه  
 بشود که رباط فوسف تار سر استخوان و منقرضه و بر عقیقه منقرضه رباط  
 حلقه و حشمت و این رباط در زاده (۵) عضلات تار سر و فوسف جفن  
 شبیه فوسف ریف میان منقرضه و تار سر و معیت جفن واقع و در زاده چشم  
 در هر چه کما رطوبت و فوسف تار سر که تار سر است بقدر که در زاده متبل  
 به این نور و شبیه رباط سر که در تار سر منقرضه و در زاده  
 فوسف جفن میباید این عضلات جفا هم که بقدر که در جفن مانع بر گردانیدن  
 جفن میگرد و تار جفن هم تار در زاده چشم منقرضه و در زاده چشم  
 رباط عروق که زاده تار ضریح استخوان محلی است و سبب منقرضه رباط جفن  
 فوسف تار که در زاده چشم منقرضه و در زاده چشم منقرضه و در زاده چشم  
 که در زاده چشم منقرضه و در زاده چشم منقرضه و در زاده چشم منقرضه  
 عضله حاشیه چشم جفن سبب که در زاده چشم منقرضه و در زاده چشم منقرضه  
 فوسف تار حاشیه چشم منقرضه و در زاده چشم منقرضه و در زاده چشم منقرضه











در دم وضع چپین؟ و اکی موز و دامیلین بجزرات و قورمنا طر آن  
 (۷) چنیز قورمنا در جعفر بنی دست العیده و اگر لازم بیج جعفر بنی  
 بر کرد انیده و عمق و میات ازرا معلوم نمایند در امتحان کنار رازا گدقت  
 امتحان نمایند (۱) مکنیزه اشتیاق بر چشم و مکنیزه کخرف جدا  
 و حق کور امتحان مرضی باید بر این مکنیزه کخرف که جعفر بنی را حکم میکند  
 بسته و بعد کتبا به دیه بالاد و باطن کتبا که کتبا اگر کخرفی جیت معلوم  
 (۲) در دم و خون کتبا مکنیزه کنار رازا و زرا که در امرض مریضه  
 ملحقه و جعفر کنار رازا بوضو کتبا مورب بریده شده و در وصف  
 در سنج و متفرک (۳) به در وضع مکنیزه و وقت که کخرف  
 بضر مکنیزه را معلوم نمایند (۴) معلوم نماید که در ریشه مکنیزه کخرف  
 مکنیزه تقرحات و پوست نیده باشد بنا شده در تحقیق انیشکله نور  
 درشت بین کتبا و نیز باید فهمید که در آن غده و میمیسر باشد  
 (۵) از وجه دامیلین و قورمنا و قورمنا رازا و خراجه کتبا  
 (۶) از وضع نقاط و مده و باز بعد از این کتبا و کخرف مکنیزه  
 و یا بلایه جعفر مکنیزه و مکنیزه و کتبا بر کرده و رازا و رازا

یا نام

حرکات آن

حرکات آن در هر امر باقیع را ملحقه و ده بعد از آن که با وقت نام  
 اندازا امتحان کرده و مکنیزه مرضی و علامات مخصوصه رازا و رازا  
 سؤال کنند

### در امر بن

در امر بن جعفر بنی در دم مکنیزه که نام در دم جعفر بنی کتبا و مکنیزه و مکنیزه  
 جلد بر خراجه و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه  
 و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه  
 شکر و کورن جلد بر خراجه و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه  
 (۱) کتبا؟ نامند شادان و کتبا و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه  
 قورمنا و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه  
 در دم جعفر مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه  
 نامند شادان و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه  
 با اتفاق و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه  
 یا نام مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه  
 یا به سیر بارنس و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه و مکنیزه

مکنیزه











ملحونه وانه با دود محرقه در دهن مقهور و به غرضی که در دهن درگاهان نمیشود  
 در دهن درگاهان هم رسیده و چون در دهن هم چسبیده و به غرضی که در دهن درگاهان  
 جعفر در صورت لطمه در دهن جعفر درگاهان در دهن درگاهان در دهن درگاهان

علاج ————— در صورت پاره شدن در (۱) شستن چشم با آب  
 با آب گرم یا مقدور دیگر که در دهن درگاهان

آب مقطر ۳۰۰ گرم کرکنا به آب  
 که در صورت دهن و بازه درگاهان در دهن درگاهان در دهن درگاهان  
 ملحه و در دهن درگاهان در دهن درگاهان در دهن درگاهان  
 هم بخورایم و به غرضی که در دهن درگاهان در دهن درگاهان  
 یا در دهن درگاهان در دهن درگاهان در دهن درگاهان  
 در دهن درگاهان در دهن درگاهان در دهن درگاهان  
 چشم (۵) در دهن درگاهان در دهن درگاهان  
 و مقویات باغ کرده

آب مقطر ۳۰۰ گرم در دهن درگاهان در دهن درگاهان  
 در دهن درگاهان در دهن درگاهان در دهن درگاهان

لشکران

لشکران را با دود محرقه درگاهان در دهن درگاهان در دهن درگاهان  
 غده در دهن درگاهان در دهن درگاهان در دهن درگاهان  
 (۲) با دود محرقه در دهن درگاهان در دهن درگاهان

یا مطهر چشم و جعفر درگاهان در دهن درگاهان در دهن درگاهان  
 بر دهن درگاهان در دهن درگاهان در دهن درگاهان  
 درگاهان در دهن درگاهان در دهن درگاهان در دهن درگاهان  
 درگاهان در دهن درگاهان در دهن درگاهان در دهن درگاهان  
 درگاهان در دهن درگاهان در دهن درگاهان در دهن درگاهان  
 درگاهان در دهن درگاهان در دهن درگاهان در دهن درگاهان

درگاهان در دهن درگاهان در دهن درگاهان در دهن درگاهان  
 آب مقطر ۳۰۰ گرم درگاهان درگاهان درگاهان  
 با دود محرقه درگاهان درگاهان درگاهان

(۵) درگاهان درگاهان درگاهان درگاهان درگاهان  
 درگاهان درگاهان درگاهان درگاهان درگاهان







## شعیره و دمل حلبی و خراج جفن

(۱) شعیره — درم و پنج مویله در بر تار سر و حوالی  
مکان است عاده تا بقدر یک جود بر می داند شعیره نهیده شده بر عقیده  
در جفن در غده شعیره سرته جابر و لطف و بنا بر این شعیره درم غده و سر  
مکان است که سخت می نه شده و با جرا و مجاور میخند از ریب دست و حرکت  
جفن در غده و در بر سریده نه نه است بداه محله کینا لطف بهر جفن تمام  
جفن سو خا گرفته در ده چهار پنج روز بر جسته که سفید زرد و جای جلد شعیره  
سنگ شده بر غلظت حلقه است صفار لایح مویله فاسد فاجعه و در شعیره  
در سطح جلد بر حلقه کینا لطف جفن بوده و بر درم تمام شده و در ده تا دهم  
استیام میسرند و شعیره با درم پنج مجاوره و گاهی با ریب یک یا چند می و در آن  
غده و میریم بر سر و غده و سرته که قریه کینا لطف در سرته کینا لطف میسرند  
و پنج جفن در بر سر و کینا لطف که کچر و بفرغ بر کینه و در سرته کینه  
و لایحه استاده بر کینه موضع کینه در بر نالد و رنج میخند که هر درم مویله شده تا پنج  
که شعیره کشته و نه نه طایر بهر که کینه جابر خنجر در سر و مجاور بقدر است که گاهی  
درم و در ده تا کینا لطف جفن است که غده و حوالی جفن و سخت کف طایر کینه و جفن

کون می آید و جفن بر مایه عله و در نه تمام لایحه لایحه و سروده شود و بر آن اندازند  
در سر سرده و نه نه و لایحه شعیره که ریب بهر با ریب داند و جفن بر سر  
شعیره در سطح جلد باشد در کینا لطف کینه لایحه است که در جفن بر لایحه

علاج (۱) لایحه است که در سر و ریم کینه باقیه باشد که از کینه و کینه سر و  
سنگ جفن میسرند و بر سر شعیره ریب و سر و سر کینه (۲) کینه بر سر  
حلقه با آب گرم خطیر سرشته ضا و لطف و پنج یا از ریب سر نه نه (۳)  
جفن بر سر و سر کینه باشد با سرته و در شعیره و سر کینه و سر کینه و سر کینه  
از سر سر (۴) در سطح جلد بر سر کینه و سر کینه و سر کینه و سر کینه  
سعدی الله (۵) مویله کینه لایحه است کینه شعیره و سر کینه و سر کینه و سر کینه  
در سر کینه و سر کینه است که در سر کینه و سر کینه و سر کینه و سر کینه  
ابن خلدون فرشته و سر کینه و سر کینه و سر کینه و سر کینه و سر کینه  
(۲) دمل حلبی — درم و پنج مویله در بر تار سر و حوالی

شعیره بر سر کینه که مکان دمل حلبی و سر کینه و سر کینه و سر کینه و سر کینه  
جلد و سر کینه و لایحه درام لطف جفن و سر کینه و سر کینه و سر کینه و سر کینه  
منشع جفن و سر کینه و سر کینه و سر کینه و سر کینه و سر کینه و سر کینه و سر کینه



[illegible]

علاج سقط رطاب و مجلب و بقدر آب بر تری نوز مجرب و در حوض  
ایستاده و تر از سایر مواضع بدست و با باز باید داشتند و مرض میست  
لذت کلید و آن استیک بر در و می کشیده و در ده تجدد نماید و نه که در مجرب و تر  
ترقی مرض و هر دفعه غلظت گردد

[illegible]

پستگوهای ردی و فارینی حصن

(۱) پستوها در بر سر آستانه در هر یک  
فاخره ای در جمله که در این است یافت می شود که در هر یک  
پنهان می شود که در هر یک یافت می شود که در هر یک  
پنهان می شود که در هر یک یافت می شود که در هر یک























قنور یا باره حشر کرده پس از قنور قنور تفریق مدور و شجره مانده نفع نوری  
 تحت جلد بر سوزنم حجم جگر افزوده شده و بعضی حشر حلدت و حشر  
 غیر مطهره و منبها در دنیا نیز چند سابر از جمله به ان شور و کبریا بیکدیگر مخلوط  
 شده و در آنها هم که حشر هم نبوده و سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که  
 از بعضی غلبه در بعضی حشر نیز با بعضی دیگر که در قنور و قنور سبب است که سبب است که  
 از او بر او که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که  
 از او بر او که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که

در هر یک از اینها که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که  
 از او بر او که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که  
 از او بر او که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که  
 از او بر او که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که

در هر یک از اینها که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که  
 از او بر او که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که  
 از او بر او که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که  
 از او بر او که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که

کمالی

(۳) حشرها که در عانت و آبریز آتور و تهال که با سبب است که سبب است که سبب است که  
 از او بر او که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که  
 از او بر او که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که  
 از او بر او که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که

(۲) هر یک از اینها که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که  
 از او بر او که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که  
 از او بر او که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که  
 از او بر او که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که

در هر یک از اینها که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که  
 از او بر او که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که  
 از او بر او که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که  
 از او بر او که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که سبب است که



غلاج ————— انجمن خط نسیب و قاله جعفر شفا میبرد و بدین مذهب است  
که اگر در انجمن خط نسیب باشد و کلامی نگوید معاینه نکند و کار یک مسوق  
کدام در سطح معیار شده و منفعتی که از این مذهب میبرد است  
(۳) بر زبان خط نسیب میبرد و چون در قور سفید نقره رنگ طنق جلد  
با حمره و دریم آن و یا در انجمن نسیب و معاینه رنگ جلد بر قور سفید و با حمره حبه  
شبهه رنگ مسکوف جلد بر نسیب جلد مانع حرکت و جمع شده جعفر بوده جعفر  
فردا دیده و در نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب  
و کلامی حسن خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب  
نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب  
کتاب ————— مسیبت مع انجمن خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب

و موزن خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب  
علاج ————— لاجرم به نسیب و مذهب نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب  
لاجرم به نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب  
در در نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب  
(لاجرم) به نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب

طریق

طریق نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب  
(۴) لکنه ————— لکنه خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب  
جلد بر نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب  
جلد بر نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب  
جلد بر نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب

### زنای چشمی

چشم بر نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب  
موسوم شده به نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب  
نوشته به نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب

علاج ————— به نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب  
خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب  
فردا خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب  
کشته شده خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب  
جلد بر نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب  
(۲) لکنه خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب خط نسیب







(۳) در رفع تغییرات قریه غالباً در اینجا تردید نیست و بر طبق  
با این اندیشه است که در دماغ خطر قریه با احتیاطی در طریقه کار و یک ساعت  
در تمام وسعت دماغ میزد

(۴) اگر تمام دماغ در دماغ میزد و در دماغ میزد و در دماغ میزد  
مانده مانده بود و عصب قریه در دماغ میزد و در دماغ میزد

(۵) برابر جهت دماغ در دماغ میزد و در دماغ میزد و در دماغ میزد  
در دماغ میزد و در دماغ میزد و در دماغ میزد

### دانه های آبیه جفن

بسیار در دماغ میزد و در دماغ میزد و در دماغ میزد  
جفن میزد و در دماغ میزد و در دماغ میزد  
مرموم میزد و در دماغ میزد و در دماغ میزد  
عوزه در دماغ میزد و در دماغ میزد و در دماغ میزد  
عوزه در دماغ میزد و در دماغ میزد و در دماغ میزد  
عوزه در دماغ میزد و در دماغ میزد و در دماغ میزد  
عوزه در دماغ میزد و در دماغ میزد و در دماغ میزد

در میان

در میان جفن و در دماغ میزد و در دماغ میزد  
برابر میزد

### علیه

(۱) جفن میزد و در دماغ میزد و در دماغ میزد  
برابر میزد

(۲) در تمام مدت مرضی که در دماغ میزد و در دماغ میزد  
(۳) هر چند که در دماغ میزد و در دماغ میزد و در دماغ میزد

و قبل از عارض شدن به دماغ میزد و در دماغ میزد  
(۴) هر چند که در دماغ میزد و در دماغ میزد و در دماغ میزد

بیشتر که در دماغ میزد و در دماغ میزد و در دماغ میزد  
آینه زرد (که میزد)

اصلاً در عارض شدن در دماغ میزد و در دماغ میزد  
با دماغ میزد و در دماغ میزد و در دماغ میزد  
جلد جابجاست چون در دماغ میزد و در دماغ میزد  
و عوزه در دماغ میزد و در دماغ میزد و در دماغ میزد







برید محمدی  
 اسب قطره ۵۰ اکرم بریده ۱۰  
 اسبیدر و کلدات و درمیکال ۲ اکرم

### خنازیر جفن و ابرو

خنازیر جفن بر در ماه خنایر است از جلد با هر صورت یکا جید و بخیر و کربا  
 و در آن که ابرو رتبا مختلف در میانید و در بعضی حکایت جفن پند و حکایت خنایر  
 سنگ شده و در بعضی صورت سالک گفته و دیده رنگی مزج و شکا طاهر که نشود  
 صغار و موضع انباشته موضع سوخته تپش با کتا را بر بریده و وسطی  
 سخت تر و شبیه بخواه تپش کوا به جلد انباشت از خنازیر بریده است  
 بخنایر در میان خنایر خنایر که در کبره رخ سبک بدر چشم جدا دارد  
 و خنایر بر در ابرو در امتداد ساند سوزا بکلیار بخت فرق خنایر در میان  
 حاصل نماید

انفله — خنازیر جلد بر جید و لکچر خطر نباشد و با این شفا  
 میسر یزد و با این مقدار وجود باقی میسر کند خنازیر در میان لکچر  
 بطریق فزیل حسنه و هم در بعضی کبریا لغات حاصله نیز میسر  
 علی — از انبند و باید در رفع غراج خنازیر کوشید پس

استعمال می شود بر بر لکچر

(۱) در غصه کبد با هر صورت که غالباً به ششها رسد جفن شکر میسر کند  
 از بند لکچر قاشی کچر در درون و بند لکچر بفر لکچر تا سه یا چهار  
 قاشی کچر (در وزن ۱۲ انجم)

(۲) شربت بیدر و جفن عقیده ۳۰ اکرم در روز دهم و یا بیدر و جفن عقیده ۳۰ اکرم

(۳) لکچر به مرقه از قبیل جنفیلا در لکچر و نفق جفسیده پرت  
 کند که در شربت پرت بکشد

(۴) ۲۰ قلیا یا دو کوا در دغیر (۵) از لکچر به موضع مسبق بد

هم روزه بموضع مالیده (۶) مالیدن سرمه یا بیدر و جفن (سب ۲)

تا ۳۰ اکرم یا بیدر و جفن اکرم و بیدر و جفن در حال آتش در بنده یک

درقه از آن بریدر موضع معلوم کنند (۷) جفسیده بازن روغن

جوز (اکاژو) در خنازیر جلد بر اثر مطبوخ دلد (۸) جفن خنازیر

روبر موجب بر کچر و هم خنایر سبک که در مقدر غیر حرج است

### شاکر جفن

سرابت مکرار مواضع دیگر جفن به در قسم میسر است یکا لکچر و آن



مبتلا کوفت جعفری و بوسه زده و دیگر که بر پیشانی بکشد یا بکشد  
 و به جعفری رسد در هر حال زخم کوفت جعفری غالباً در یک جفن در کمانه  
 جابر غشیه در نهفته است و اگر در کمانه باشد آنجا بکشد و هیچ حکم جلد بر سر  
 بایر اتفاق را حکایت میکند که شکر جلد است که بکشد  
 علامت — شکر جعفری که قسم است و بصورت قرصه عین کمانه  
 اگر تر کشیده و سخت در کمانه ظاهر شده جعفری خنجر و سخت و نرم  
 ملتهج اطراف شکر سرخ و متورم در سایر مواضع جز آنکه در نهفته  
 غده شکوفه و تحت تک اطراف غده و متورم و بیهوش است و جعفری  
 نبسته جعفری بهیچ غده و در صورت جعفری در مدبر غشیه  
 کاذبه و غیره دیده شد رضا مرض سریع و درد کمانه ملتهج  
 اندام — اگر مرض بوقت نشانه جعفری و بیهوشی و جعفری  
 باشد که تمام منتهی جعفری و اگر در جعفری قسم لا میگیرد  
 ششقی — شکر جعفری بهیچ بایر است مستحب است که جعفری  
 بکشد و بر تو در چند نفر اندام و مرض جعفری و لب بعضی دیگر  
 گرفته اند و بیهوشی است بر بعضی ششقی است که بکشد جعفری و بیهوشی

قبل از این

قبل از این که در جعفری باشد و بیهوشی و شکر کوفت را در هر حال  
 طبعه زخم و صورت جعفری و تر کشیده بول کمانه در کمانه یا ششقی و ششقی  
 رضا مرض و معارف بیهوشی با مرض جعفری کوفت است بیهوشی  
 علاج — معاینه شکر جعفری همان طبعه جعفری کوفت است  
 که کمانه است و بیهوشی جعفری و در هر حال جعفری و بیهوشی و جعفری  
 موضع که استخوانی است و بیهوشی جعفری و متوقف و ششقی و بیهوشی  
 حاکم و شکر کوفت و بیهوشی جعفری و کمانه بیهوشی یا ششقی است  
 مگر که جعفری در ابتدا مرض جعفری و جعفری و در کمانه جعفری است

(۲) کوفت جعفری حیدر جعفری

بثورات کوفت جعفری کمانه در ششقی و کمانه در طحال به ششقی  
 هر یک کوفت جعفری بر کمانه بیهوشی جعفری و بیهوشی جعفری  
 موجب اختلال شدید در تمام ششقی جعفری و کمانه جعفری  
 ششقی — ششقی کوفت جعفری و بیهوشی جعفری و بیهوشی  
 قسم بعد در سایر اجزاء صورت است و در عقیده را که قسم  
 با بیهوشی ششقی شکر کوفت جعفری کمانه در کمانه و بیهوشی

8



فشدیکه بر خور جایش بسوزانها میکردند همیشه عریض دور و فام و میس کماله  
علاج ————— کوفت جلید خضر بر سر موضع و موضع عریض و جگر  
پس قدر در بخور است وضع و نیمه بر روی کله کافی است

پیه هر گرم کحلین اکرم  
معاجه و خیار کوفته تازه ز بنیفات که که منته مخلوط لدر بنیق و دیر در  
پشم و در طاف بخورند جنس کنند کلک در روز و سه تمام به طبعه کاف  
کوفته جلد بر تر که با اکل حیفن (۳)

نور کد کفر در سطح جفن و نیز در کینه ظاهر شده بدت بدیه بر مرتب  
مانده بعد از آن متعق شده و نرم گشته از قشور پوشیده و امر او را در  
خود گرفته عین و بعضی احوال از قشور کبود نام رفته و نام یک  
دست که یک خون از نور جگر رفته باشد که نیمه حضرت و بعد از  
خراک شده و تا چند سال با تمام محالیت مقاومت در زنده جفن  
هفت سال بنظم کشیده شده و تا جگر بر سر کرد

تسبیحی ————— سلطان نظام امر میں شرف لکھ کر لے آئیں  
شعبہ تربت جہانگیر کنہار میں مقیم مدد و دستگیری

عزیز

عرض غله كرمين بيشتر تخفيف سال شده و در بعضي جا عرض خنابتر متفرق  
عائله با سلطان همراه بوده و در بعضي جا كرمين جدا شده

علاج ——— هر کس که جگر و دانه زردی تغییر نمیزد باید که  
در بهار نزدیک که بهار است شربت زعفران یا دانه زردی یا بادن  
به دست معالجه موضعیه احرار یا قیرات سید جام کر و مالیدن مغز  
بدرست یک اتفاق این عرضی که با نام غلام سلطان در یک  
در مریضیهای دیگر که از یک دیده شد بهشتاک بود هر یک بیوم و تسبیح  
بد علاج نیز رفت

پارازیت ابرو و سرکان

[illegible]

لهذا هم جعفر مرثیای بخار شریف شبانه و فقهان قریح و منبر و کنایه اند که



قصص الخلفاء الراشدين

علاج — که با روغن و خالیدان در سه لیوانی با کاه تر یا روغن  
 زرد کنار زردا جعفری و زرد مرعب زعفران و شنبلیله پخته شده و روغن  
 با غرولت نشسته با علاج کرمک و کاه تر است

کیہ نامی حضرت واپرو

کلیه مقرر بر یک محظوف و بر از مابع غالباً هر کس که ادعا و ادعیه  
تولید شده و ما در قضایا کثرت ده که در حسب اتفاق بسته شده باشد  
طی هر شده (استفوت) بر و اما کلیه بر وزن نامیده اند) بدست  
حرف کلیه از غنی بر شده (بر او وزن) هر یک بدین حرف بر خیزد  
نزد غنی

کبیرہ نذر ویشل ۳ کبیرہ لکڑیوں (شیرینج) کبیرہ دھڑ

کلیسہ نہ اڑوں کہ سوز کبھی دمی  
کلیسہ نہ اڑوں کہ سوز کبھی دمی  
کلیسہ نہ اڑوں کہ سوز کبھی دمی  
کلیسہ نہ اڑوں کہ سوز کبھی دمی

۱۶

گلاب در باره غشیه هر سیده بدست در سر  
 با پنج مجا در مخلوط شده غشیه و ضعیف هر سیده بدست در باره غشیه  
 بدور آنکه گرم جسم فاجر مجا می کند

(۱) شاه لارین (سفره نهم)

شالازیع وانه است کیه که در ضحی است جفت بدیه که جلد متحرکه مضره  
بر حبه دیده دانه واند نظر که در غلبه در سطح جفت یا جفت در سطح  
معلوم که باخته کیر لکن از لاله واقع باشد لیر در نور و ظاهر غده  
جابه و یا باج غلبه در قطر غرض و یا ترس طاهر منقعه کیه که بعد از کوش  
در غرض و منقعه است در مرکز آنجا که کیه که کیه است از هم برودن  
که از اجتماع غده یا بر صفا و بر می و یا فاضل از رطوبت منقعه از لاله  
ظاهر منقعه

علائق (۱) شاد زنده بر جسته عذر محمدی شکر عشق

در سطح مجامع و محافل علمی و فرهنگی (۲) غلامالحج محمد  
یا باقر در این زمینه به بیان گویای خود پرداخته و به بیان  
در سطح محافل علمی و فرهنگی (۳) در سطح محافل علمی و فرهنگی

2











چاقو بر است و قدام جفای کشاید در می ذیر جفای دانه تر و در بگویند  
 جدا که سگاف دیگر طرف جفای دانه آخر شش نایب زلف هم  
 شریانی ز لایقین از پیر و در دانه دست میزد که لایقین در  
 شریانی جفای بر است دانه باید موضع جرح است در میان و کشت  
 تا چند ثانیه بقیه ریزد در یک لایقین کازد یک زلف لایقین  
 تا ابر رفته تا چند شش لایقین جفای جفای جفای  
 جفای را در میان در صفحه طریز کشته و بقیه ریزد در میان  
 کندن شالیز در واقع در زردینه و جفای شش در میان  
 لایقین جفای لایقین با لایقین جفای لایقین جفای لایقین  
 ریزد بکنا ریزد جفای جفای در لایقین جفای لایقین جفای  
 کینه لایقین جفای جفای جفای جفای جفای جفای جفای  
 شالیز جفای جفای جفای جفای جفای جفای جفای  
 شالیز جفای جفای جفای جفای جفای جفای جفای  
 کینه لایقین جفای جفای جفای جفای جفای جفای جفای  
 کینه لایقین جفای جفای جفای جفای جفای جفای جفای

با یک طرفه جفای مررت بپشت با اول تا لایقین کشته دانه  
 جفای جفای

**مسئله و مولو سکوم و ویرول**

(۱) مسئله — مسئله دانه کوهک کینه است که بر روی  
 جفای جفای در جفای جفای جفای جفای جفای جفای  
 ریزد در میان دانه لایقین دانه لایقین دانه لایقین  
 لایقین دانه لایقین جفای جفای جفای جفای جفای جفای  
 کینه لایقین جفای جفای جفای جفای جفای جفای جفای  
 کوهک لایقین جفای جفای جفای جفای جفای جفای جفای  
 و سطح جفای در جفای جفای جفای جفای جفای جفای  
 جفای — کینه لایقین جفای جفای جفای جفای جفای جفای  
 کینه لایقین جفای جفای جفای جفای جفای جفای جفای  
 (۲) مولو سکوم — جفای جفای جفای جفای جفای جفای  
 مسئله دانه لایقین جفای جفای جفای جفای جفای جفای  
 دانه لایقین جفای جفای جفای جفای جفای جفای جفای



که ملوکوم نامیده اند و اکثری که می دانند را میسر می دانند

صلح ——— علق ای کیه مانند میله است

(۳) در بول ——— که هر یک با کیه شفاف بر روی کنار دارند  
جفت میزدند که یک کف و عاقل و بعد شفاف با جلد محکم بوده بر تفسیر کرده  
از عدد و کار کنار دارند جفتی هم رسیده و حاصل طریقه سرز نامحاط و در کیه  
ماده سفیده از صفات که نیست شده از فرط سختی قطعش با قهر  
مشکل و بدین طریقه باید نامش قلم کرده و بعد از آن با چاقو در قهر قطع

### کیسه دسوتی ابرو

کیسه بر جلین ابرو که کیه جلین را می خوانند و در حواله ابرو و محضه  
در طرف زرد به خارج چشم ظاهر شده و ظاهر آنکه درون و عاقل و برین  
روده بدین طریقه کیه شغریه نامیده اند

علامات ——— بصورت آن که در جلین بر یک کیم که در تریا  
لدی می خورک و ماحده آنها با کیم چسبیده و یکدیگر را می دانند  
حسن تنوع در آنها ظاهر که هر یک با طریقه و کیم را جلین بر یک کیم  
در زیر طریقه ظاهر نموده و در برین طریقه اهل سوء شکر حاصل کرده و در کیم

مانع حملات خفیه کیه که شایع است که شاید عموماً در جراب و فتیله باقی  
ماند که بطور قسم یا بر سر لای ترشح کنند و این کیم در صورتی است  
که کیه دارند که بچوبه ملتهه اند و بدین طریقه شفا را می بیند و مشکل و قیو  
اللقای که بعد از عمل اند در میان کیه و تنوع مجاور هم می رسد  
تشنج ——— کیه که در صورتی شیره سطحی و وسیع که اوقات  
کیم را خانه چشم نهشته است که در عموماً با جلد ملحق بوده و سلبه نیز اند  
کیسه سطحی در محدوده کیه بر حوض خانه چشم را منع حرکت چشم و خوف  
ساحش در کیه می بیند و می دانند

شرح مزین و لب ——— کیه که جلین حواله ابرو دارند  
سایر کیه آنکه در غول کیه برشته و لدی ملحق در بر شمع  
مرکب که ماحده برای تغییر در صورت که با رجه کیم بر محوطه دارند  
حاصل شده در جلین که آنکه در صورت و در سایر اجزاء جلین و طریقه  
شیره ظاهر بوده و حاصل کیه که در زیر طریقه غصه و عاقل و کیم را جلین  
و معلوم شده است که در نزد کیم در صورت لدی در سطحی و در تن  
ساخته نامیده اند و حاصل شده در میان کیم و کیم و تنوع و در تنوع







لومر نامی تفسیر و ابرو

(۱) تومر نوطر ——— لومر تومر موجود لومر لومر لومر  
شیرین یا در زیر منقده و لومر لومر که لومر در زیر و لومر در طحال  
بیشتر است

علامت ——— عموما در سطح جفلی لومر است که اگر کوبیده یا زخم  
و لومر که در جفلی لومر است که اگر کوبیده یا زخم  
نمونه و در جفلی لومر که لومر لومر که لومر لومر  
و لومر لومر که لومر لومر که لومر لومر که لومر لومر  
بر کوبیده جفلی لومر که لومر لومر که لومر لومر که لومر لومر  
نوع لومر که لومر لومر که لومر لومر که لومر لومر که لومر لومر  
و لومر لومر که لومر لومر که لومر لومر که لومر لومر که لومر لومر  
و لومر لومر که لومر لومر که لومر لومر که لومر لومر که لومر لومر  
تفسیر ——— لومر لومر که لومر لومر که لومر لومر که لومر لومر  
لومر لومر که لومر لومر که لومر لومر که لومر لومر که لومر لومر

لومر نامی تفسیر و ابرو

(۱) تومر نوطر ——— لومر تومر موجود لومر لومر لومر  
شیرین یا در زیر منقده و لومر لومر که لومر در زیر و لومر در طحال  
بیشتر است  
علامت ——— عموما در سطح جفلی لومر است که اگر کوبیده یا زخم  
و لومر که در جفلی لومر است که اگر کوبیده یا زخم  
نمونه و در جفلی لومر که لومر لومر که لومر لومر که لومر لومر  
و لومر لومر که لومر لومر که لومر لومر که لومر لومر که لومر لومر  
بر کوبیده جفلی لومر که لومر لومر که لومر لومر که لومر لومر که لومر لومر  
نوع لومر که لومر لومر که لومر لومر که لومر لومر که لومر لومر  
و لومر لومر که لومر لومر که لومر لومر که لومر لومر که لومر لومر  
و لومر لومر که لومر لومر که لومر لومر که لومر لومر که لومر لومر  
تفسیر ——— لومر لومر که لومر لومر که لومر لومر که لومر لومر  
لومر لومر که لومر لومر که لومر لومر که لومر لومر که لومر لومر







که ز دانه به مهر زنده دومت در دیر بندن اول حقیق بر عقیده  
 دیر تر پنج دسم حله دانه تابع دمنه است پر از مارا که بدیع عوشر  
 کمر مکاشه در پنج نوبه یا زین پنج عقیقه در دیر غفوف و بر است  
 علاج ————— کندن دانه طشها تدبیر سلعه کله است  
 بدیع قسم که جعفری برده بر چشم کشیده و بجای رکن غفوف ماست  
 سقایی در سام است دانه دانه و له سپر سلعه را با قند کشیده به  
 بکشد بخنده لادن منبت و جرقه در دهان آنرا التیام میدهد  
**صمغ کوفتی جفن** (که سلف)  
 صمغ کوفتی جفن در پنج نوبه یا کت جلد جفن بخند و در عضله مدد و عوشر  
 محرک جفنی در دهان  
 علامات ————— صمغ کوفتی در جفن و جرقه یا خوراک غیر  
 که کاهر متوجع بنظر آید بوده جلد مسکینه تغییر جلد و لایه اگر من طرک  
 در بعضی مرهم مال کند جلد متورم و متفحج میگردد  
 تسخیر مرض ————— تو مو صمغ کوفتی حکام دانه دانه لایه است  
 پنج نوبه و در دیر تر نوبه ها مستعد و کجاست شده و در دیر چشم را کشیده در دهان

دانه شوکها را طریقه گرفته دانه دانه دیده به مهر  
 تشخیص ————— تو مو صمغ کوفتی لایه را در دیر گرفت و متعلق باشد  
 در جرم سم لایه من و علامت مرض اصلا تشخیص نماید لایه کشیده دومت جلدی  
 بدون و متفحج نشدن متناز میریاید  
 علاج ————— بد دانه یا صمغ کوفتی و در دیر تر نوبه ها  
 در هر روز دانه صمغ به مالند  
**مهر تر جفنی جفن** که هم دانه را نمیداند (کاه)  
 مهر تر جفنی جلد در پنج نوبه یا جفنی دانه در دیر جفنی است  
 علامات ————— جفنی لایه بزرگ جلد جفنی و دیر جفنی  
 بشه متوجع صمغ کوفتی جفنی را کشیده و یا صمغ کوفتی جفنی جلد جفنی  
 بر لایه لایه دانه مرطوب باشد  
 علاج ————— جفنی یک قطره از جلد مهر تر جفنی گرفته را بر دانه  
 بعد از آن با پنجه لایه شکر بخند و دانه ۱۴ ساعت ببال خود کشیده بدیع بخند  
 گرفته اگر لایه و غفوف تا بر نیز بزرگ شده باشد باید یک قطره لایه  
 نیز بر دانه

در دیر تر نوبه ها







میرانند گوشت که سرطان جلدها را غلبه است و استلای عروق و مزاج هر یک که در خاک  
سوء القیة سرطان در سرطان جلدها بیشتر است و در توفیق ملاحظه شده است و  
خروجی غیر عرضی تریخه خود و خود ملاحظه شده و مجاز و جعفری هر یک کرد

عمر وی

و آثار انقباض در سرطان است و تریخه در دسالتها متوقف شده  
بسیار که در تریخه متوقف شده و تریخه را در کشته این است  
و اجزای این صانع بسیار از کار و کجاست و تریخه را در کشته این است  
در سرطان را در کشته کبده و در کشته کبده و در کشته کبده  
عروق صانع شده و در کشته کبده و در کشته کبده  
در این تریخه و جعفری کبده که تریخه و در کشته کبده  
چشم و جعفری کبده که تریخه و در کشته کبده  
بسیار از کبده که چشم را در کشته کبده  
جانب چشم کبده و جعفری کبده که تریخه و در کشته کبده  
مصفاة و تمام جعفری کبده که تریخه و در کشته کبده  
یکه و جعفری کبده که تریخه و در کشته کبده  
صنایعت و تریخه کبده که تریخه و در کشته کبده

بدر

اسباب — (۱۵) بنا بر تحقیق و با سسته سرطان جعفری هر یک کرد

شایع همانکه در ۱۵۵ نفر مبتلا به سرطان چشم است و در ۱۶  
نفر از سرطان جعفری و در ۱۶ نفر جعفری کبده و در ۱۶ نفر جعفری کبده  
میکرد (۳) سرطان کبده و در ۱۶ نفر جعفری کبده و در ۱۶ نفر جعفری کبده  
در چشم و در ۱۶ نفر جعفری کبده و در ۱۶ نفر جعفری کبده  
در سرطان کبده و در ۱۶ نفر جعفری کبده و در ۱۶ نفر جعفری کبده

شرح مریض — سرطان جعفری کبده و در ۱۶ نفر جعفری کبده و در ۱۶ نفر جعفری کبده  
در کشته کبده و در ۱۶ نفر جعفری کبده و در ۱۶ نفر جعفری کبده  
صفا که در کشته کبده و در ۱۶ نفر جعفری کبده و در ۱۶ نفر جعفری کبده

شمیس — شمیس کبده و در ۱۶ نفر جعفری کبده و در ۱۶ نفر جعفری کبده

(۱) و جعفری کبده و در ۱۶ نفر جعفری کبده و در ۱۶ نفر جعفری کبده  
پوشیده که در ۱۶ نفر جعفری کبده و در ۱۶ نفر جعفری کبده  
و جعفری کبده و در ۱۶ نفر جعفری کبده و در ۱۶ نفر جعفری کبده  
چشم و جعفری کبده و در ۱۶ نفر جعفری کبده و در ۱۶ نفر جعفری کبده  
(۲) و جعفری کبده و در ۱۶ نفر جعفری کبده و در ۱۶ نفر جعفری کبده







سیدنی طایفه (۳) سیر زاده در صغر سذنت بوده اخیر کما را زاده  
بغیر مشهوره بیست غالباً در نینس بوده و فرزند واهنا در جعفر و عفر و فاعس  
و اجزاء مجاوران بوده بدینجهت کما را زاده جعفری مقدم و حدیه دلد و جعفر  
جعفر بدین طایفه است (۴) در صغر عمر برینجه که بنی و قرینه بنیر علوان  
بوده حشر حشم از فرزده و سیدان و منه دست دلمه در نیر کاه کاهه احکام  
بوجه جسم طایفه و در حشم طایفه (۵) چندی در نه مرگان برکنه بطرف  
حشم تخریک زبکیر طایفه نام علوات و در نه بنی و قرینه طایفه شده و در  
حشم ایوبت حاصله در نینس در نیر طایفه

منج من در سبب ————— تغییر استند و مرگ آن چنین است  
 مریض باشد بر عصبه و دیرال *distale* یا زایا  
 حمله تندی که آن جنین در موضع خود باشد در وقت انداختن زایا  
 موتی با توسیع و استند معرب استند می رود استند و پاریز  
 که اکثر زخات مولود است و دما می رسد و بکار تغییر در خود  
 تا تر می شود و چنانکه درم جفت می ماند و شیر و درم بلغمه و آن در جفت  
 جفت غریه می تواند موجب استند استند استند و مرگ آن

2

واقع شد مانند مراتب که با کتب مرآت اند شعر را در جعفر بن محمد  
در کتاب مثنوی از جعفر بن اسفندیار و جعفر بن سید مرتضی

علاج ————— تا هر وقت (۱) که نیت باقی نماند  
مگر که در ششها بشیر علی و در دانه و صیقلی نباشد بر این قسم که در دانه  
مرکبان نزدیک هم را در کرم گرفته اند و نشسته بکنند بر عقیده بغیر از صیقلی  
چند می دهند و من علی که لایف دیگر مرگوا هم روئید و در دانه که  
میگوید که بغیر از این مرض تازه سال به غیر تن در دانه و چگونگی  
مزیه بلکه عده شعر را به زایل انداخته و قبل از آنکه دانه در شش  
زاده بر موضع مستعد بر دستر اهل و طبایع سوزان دانه بکشد و بر کشت  
در موضع مرکبان کشیده خود بر دانه پیاپی سرشته در دانه که (۲)  
چسباند بر این قسم و با کله می مرکبان و خرف را به جمع جمع می کنند  
معا که اصل ————— (۱) بریدن چسب که لایف در کرم قطعه اند  
مرکبانها خرف شده باشد و سار با قلاب و سخته که در محل کجاست  
چسب که لایف نزدیک بکنار مانده گرفته چاقو قریب با چاقو قریب  
بر دانه می رسد به بقسم که جهت که چاقو بغیر حاصل شد که در اندام شش



















و فقط وجه دیگر احببم را از حد برگردانید و بدین جهت آنرا جسم من ریخته  
جله جعفر را بجمع ساخته موجب برکتش عظیمی گشت و میگرد و چنانکه در کتب  
ساجده بر این که ثلث الکلیستینة نوع شایع و با نقاب جعفر منور است  
و گاه بر جلوه زنده و زنده حال و یار میسر میسر کند آدم جعفر تمام شد کاتب ملحقه  
مانده جعفری گشت بر میگرد  
نیل و کینه

(۳) انصاف جرحہ حضرت کہ والدہ لیسام جرحہ جعفر علیہ السلام و محمد و آلہ

W.P.

اسباب — (۱) جرعه حرمان بخورد و کنگره نه خالیه بقیع می نماید  
 مضمی میگرد که یک یا هر دو جگر را بخواند بر میگردد و آیه ختمه حرمان میخواند  
 (۲) تفرقات کفر یا ایراد یا خضایر و نور خاضع (سه)  
 و در عمر که کمتر از بیست و نه ساله

پیشتر من ——— قراد پیشتر من من من من من تمام کتاب بر کتب جعفری من  
مفکر در حبس درجه و هدرت اکثر نقطه و من من من من من  
یعنی رتی علم جعفری مستی که در علم جعفری میرسد  
از کتاب جعفری در جعفری که در جعفری میرسد

212

ملاحظه — در انقلاب پنجم در هر مستطیل مربع غلبه عصب متولد می‌باشد  
الکتریسته منفصل و جبهه مغز که نه باشد سیاه متغیر که در شش جبهه در ماه  
باشد عصب (۱) بر طریق دریا با شش یک قطعه جبهه شش که عصب  
آن در فوق و نقطه اثر بطرف زیر باشد لکن نه ماق صغیر عصب که در آن  
جبهه مغز در میان بر میان و جبهه در فوق و اثر بر ابر ارتفاع ضلع  
شش بر بر بدقی که شش یک شش سابق یعنی که نقطه آن فوق و در  
آن در زیر باشد و در این سطح جبهه را طرف شش که یک شش که نقطه  
در این نزدیکی و شش شش که در این سطح یک شش که نقطه  
میست (۲) یا بر طریق که اف است لکن اف مغز در همان نقطه و  
اگر در جبهه جبهه در جبهه دلم و در لکن در لکن عصب در که در شش  
تا و خط طول است و در هر طرف در لکن داده پس بر جبهه  
شش که قاعده آن بطرف باشد لکن در هر جبهه بر شش بخیر است  
در انقلاب در جبهه — حزن در لکن در جبهه در لکن و در  
جاری در جبهه شش در لکن اف میست که در لکن مغز که در لکن  
سایع است بر شرط مغز در لکن و در لکن در لکن مغز که در لکن



حالت چشم را امتحان نموده و باید بزرگ است و با قطر آن چشم را  
بشود

در انقلاب العیون که در حقیقت ترتیبی در صورت است (۱) بطریقه  
در این روش که در شکل با بصره یک سطر متر در زیر کمان را در نظر  
که کشود و آن طرف را با چشم دلم بر جلد موضع را در سطح نموده و آنچه  
مشق از جلد برداشته و کمان در جرم تکیه نماید (۲) بطریقه دیگر  
شکافی به محاذی کمان را در کمانی داده و بر نقطه مشق که نقطه در طرف  
زیر باشد که جلد برداشته از طرف با عده مثلث شکاف مورب داده  
حرفه عرض در طیارا بجهت نماید (۳) بطریقه که آن شکافی به شکافی  
که در کمان است و در زیر جبهه منقلب شده و داده و در زیر هر شکافی را شکافی  
مورب که محاذی کمان باشد و به یک سطر متر که در طرف او در  
حاصل شد و یک سطر متر سابق بر جلد موضع را در کمان برداشته  
کمان را بر جهت را یک سطر متر و در جبهه نموده بجهت نماید (۴) بطریقه  
ریشه از پشت او شکافی مورب محاذی کمان را در کمانی جبهه منقلب نموده  
و به سطر متر از آن دلم و بر او در و اینجا و خارج چشم میسر کرده کند

و باید از

مرکب را از هر طرف داده و جبهه را بجهت نموده و هر یک از این روشها  
در زیر شکافی اول محاذی آن داده و با بصره منقصر جلد محاذی  
در شکافی سطح نموده و آنچه مربع از این روشها بر طرف کشیده  
زاید را قطع کرده و این دو قطعه را یکدیگر و بکن را در جبهه نماید (۵)  
بطریقه دیگر که عبارت از شکافی جبهه با بصره جلد که در موضع محاذی  
عاریه نمایند و در شکافی منقصر در این طریق در دو سطر متر تکیه دلم  
حاصل که در شکافی اندک در موضع اینها جبهه در هر یک از این روشها  
از یکدیگر که از شکافی جلد بر عاریه جبهه منقصر در عده از این روشها  
و در جبهه یک سطر متر که نقطه جلد بر او در و بباله آن قرار داده و ریشه  
از این روشها بر چهار سطر متر که در شکافی منقصر در کمان را در کمان داده  
منقصر را سطح نموده و در شکافی منقصر در هر یک از این روشها بر او که باید  
بود و در شکافی منقصر در جبهه با بصره با بصره یک سطر متر که در شکافی  
در شکافی منقصر بر دو سطر متر که در شکافی منقصر در جبهه منقصر در این  
جبهه منقصر در بباله و بر این جبهه را در شکافی منقصر در شکافی منقصر در شکافی منقصر  
بر این روشها در شکافی منقصر در شکافی منقصر در شکافی منقصر در شکافی منقصر



نقطه که از جگر روده پس بجایه برسد از آن بر منند و با بجه زایان اندیش  
 و پس از آن هم ممت بجایه از روده که در غده است چنانچه در غده  
 از پست منور جگر که در باق اکبر واقع شده قریب بجایه جگر  
 بهرست اندون وسط کوسر مانده شکم این ممال عاده بطرف  
 غایب برکنه که هر این چنانچه در غده روده پس از آنکه  
 بنیز در غده با برود از غده و جگر از غده مملو کیه و در غده  
 غالباً در هر چشم مولود است چنانکه کار در شکم از بی لوز در شکم  
 طایفه و در هر چشم در شکم باشد عارض و بسبب روضی موضع و غیر  
 مرئنه طایفه کیه و در هر چشم در شکم

علی — در هر چشم در شکم  
 و در هر چشم در شکم که در شکم روضی موضع و غیر  
 و مانع از روضی باشد از شکم پس در شکم که در شکم  
 باشد بر دهنه را دهنه از شکم پس در شکم که در شکم

### خوابیده که جگر

فوزرین لفظ است بر بانی عت فرود آمدن جگر از شکم پر شده نیست

که در شکم

در شکم طایفه جگر از شکم در شکم که در شکم  
 و در شکم بر تفع است از شکم جگر از شکم که در شکم  
 بفتح کرد و تا غده مدور بیشتر از شکم طایفه جگر از شکم  
 فوزرین لفظ است بر بانی عت فرود آمدن جگر از شکم پر شده نیست

(۱) فوزرین لفظ است بر بانی عت فرود آمدن جگر از شکم پر شده نیست  
 و در شکم که در شکم بر جگر است از شکم طایفه جگر از شکم  
 جگر را در شکم که در شکم

علت — (۱) چشم بسته مانده و در شکم که در شکم  
 که در شکم (۲) جگر در شکم که در شکم  
 و در شکم که در شکم که در شکم که در شکم  
 جگر از شکم که در شکم که در شکم که در شکم  
 پنج مصلحت است در شکم که در شکم که در شکم  
 و در شکم که در شکم که در شکم که در شکم  
 از شکم که در شکم که در شکم که در شکم



رفت (۷) در بعضی نام نهادند و شفاف و صاف و بزرگ و بدنه شبیه  
خمیره چشم رسیده از طرف چپ و از غیب لطف سرش دیده

عشق

[illegible]

شفا حضرت (۱) به تسبیح حضرت جعفر علی علیه السلام و تسبیح حضرت علی علیه السلام

که بخت

و با آنکه جعفر را بمنه گفته مقاومت و شمشیر (۲) با دست  
روشنایی (۳) عددی بودن خواهر یکا و چند دفعه در شبانه  
و در روضه خود و در باره ظاهر شده (۴) کج محول چشم و شستن  
و ثلث آب صدقه (۵) از اثر جرات جعفر و طریقه التیام زانها  
با بریدن زخم و طوطی جعفر و تنه و با ضمیمه شدن پنج ثوبه یک کتله  
عظرف و تیر و غلغلش جعفر خواهر صدقه و صاحب التیام  
پنج جعفر تنه و ضایع شده نصف با ثلث قرینه در زیر جعفر و تنه  
چنانکه در آنجا مشهود بود و آن طعنه جعفر بمحمد و خواهر و در کوه که  
در جرفان مبتدا بودم تا اول قرینه و عددی شدن آن کوه و سر  
در موضع آن طعنه مبتدا برادر و دیده اند که این بود دست و پا  
چنانکه در کوه که در سال ۱۱۷۳ در طغی مبتدا کوه که  
مرد و برادر جعفر که غلغلش نمائید و جعفر را نه شمشیر و نه کوه  
و با بواسطه در و جرحه بجای حاجتم حاضر شده و شمشیر که تیر  
در دست جعفر و با بر سطح جعفر و در و جعفر را در و جعفر  
در پیرایه ملاطفت یافت



پیش منبر ——— چون خواسته که جعفری را در وسط برقع  
عصب زنجیر به پند منتهی آن معجزه کرد و برقع سبب کوئی  
ما رو تا بهر و غیره و به لکها بر معجزه و در به کفای عقله مرفوع نمانده  
مکتوب است خواسته که الیه جعفری چون منقذ بر آید به نفع باشد بدین  
جهت بر رفته عین

غلیج ——— خواسته که کف جعفری (۱) جعفری غلیج  
مرفوع نمانده جعفری را در وسط برقع زنجیر به پند منتهی آن معجزه کرد و برقع سبب کوئی  
لازم است (۲) جعفری رو تا بهر و غیره و به لکها بر معجزه و در به کفای عقله مرفوع نمانده  
ادمان معطره بر جبهه و تحقیق جعفری فائده نیست (۳) ضعیف کجول  
یک کم الکلاط اطرلال بنامه گرم برزده یا الکلاط اطرلال بنامه  
ما کم در تر لفر یک ۳۰ گرم الکلاط بنامه یک کفایت معطره  
مشابه روزی و جعفری و تحقیق باله) ما که نر مالک در ۳۰  
در سر از این رو تا بهر و غیره و به لکها بر معجزه و در به کفای عقله مرفوع نمانده  
(۴) کفایت در سر از این رو تا بهر و غیره و به لکها بر معجزه و در به کفای عقله مرفوع نمانده  
در شبانه روزی و جعفری و تحقیق باله) ما که نر مالک در ۳۰

از این رسم مرد آید به پند منتهی آن معجزه کرد و برقع سبب کوئی  
در خواسته که الیه جعفری (۱) جعفری غلیج  
باشد یک جعفری رو تا بهر و غیره و به لکها بر معجزه و در به کفای عقله مرفوع نمانده  
در کفایت در سر از این رو تا بهر و غیره و به لکها بر معجزه و در به کفای عقله مرفوع نمانده  
جعفری منوع باشد سه یا چهار رخ نازک لکها بر معجزه و در به کفای عقله مرفوع نمانده  
لکها نمانده پس جعفری رو تا بهر و غیره و به لکها بر معجزه و در به کفای عقله مرفوع نمانده  
قطع نموده اگر در اطراف جعفری رو تا بهر و غیره و به لکها بر معجزه و در به کفای عقله مرفوع نمانده  
پس با جعفری رو تا بهر و غیره و به لکها بر معجزه و در به کفای عقله مرفوع نمانده

(۲) بریدن یک قطعه از جعفری تا قریب تحقیق جعفری رو تا بهر و غیره و به لکها بر معجزه و در به کفای عقله مرفوع نمانده  
در یک کفایت در سر از این رو تا بهر و غیره و به لکها بر معجزه و در به کفای عقله مرفوع نمانده  
نارس باشد برودینه حرمت تر با جعفری رو تا بهر و غیره و به لکها بر معجزه و در به کفای عقله مرفوع نمانده  
چیده عمل جعفری قریب کفایت جعفری رو تا بهر و غیره و به لکها بر معجزه و در به کفای عقله مرفوع نمانده

(۳) جعفری رو تا بهر و غیره و به لکها بر معجزه و در به کفای عقله مرفوع نمانده  
نمانده جعفری رو تا بهر و غیره و به لکها بر معجزه و در به کفای عقله مرفوع نمانده  
تا نرسد با جعفری رو تا بهر و غیره و به لکها بر معجزه و در به کفای عقله مرفوع نمانده







و در این طایفه نیز سه عصب از با هم هم موجب فلج عصب زنج ششم  
 بود پس عصب صورتی با طرف جوار و اینجا سه رفته با عصب ششم و عصب  
 و سطح در سیک که همراه بوده اول همان تقاطع این عصب با زنج ششم  
 بود در نقطه وسط هر دو باغ معین نموده در جوار و اینجا سه عصب  
 بود از آن عصب در سیک در فضا فلوپ رفته و در این عصب بود هم  
 کشته می شده و کاکلیون زنج ششم را در سیک که عصب عظیم  
 مجری و کاکلیون از آن است و عصب صورتی با با این عصب بی  
 در شده غش و سطح با عصب زنج ششم و عصب ریه و عصب در جوار  
 شقیقه مجتمع شده اند و در این سو که در حلقه با عصب زنج ششم و عصب  
 و در صورت متفرق می شود پس به عقیده کاکلیون در ریه و عصب  
 ریه و عصب صورتی و عصب صورتی (۱) چون مرض در ریه  
 عصب با نقطه از ساقه و اینجا می باشد ضعف باشد آن حسن مع  
 دست داده (۲) چه عصب صورتی در جوار واقع و در جوار فلوپ  
 و در جوار کاکلیون زنج ششم و یا در جوار این باشد هم ممکن شده و شده  
 (۳) چون افت در جوار فضا فلوپ باشد غالباً عصب عظیم را کاکلی

مبتدا در وجه موجب عصب را کاکلیون میگردد (۴) سبب فلج عصب  
 زنج ششم تبخیر عصب یا تو مری که مری که هر با جرحه یا منقطع مریع است  
 (۵) و در اینجا عصب صورتی کاکلیون موجب فلج عظیم در جوار  
 میگردد و در اینجا غالباً عصب صورتی و معروف بعد از جوار جوار  
 می شود (۶) چه فلج صورتی یعنی عرض عصب بدن تبخیر یا در ریه  
 دارد و لک (۷) فلج این عصب در ریه عصب صورتی یا  
 که در سیک مری و در این کسان عصب صورتی عصب صورتی یا  
 بسیار با قاعده متبخر شده و هم کاکلیون در ریه (۸) عصب  
 و در کاکلیون با جوار فضا فلوپ و سطح کاکلیون عصب صورتی  
 پیشتر — غالباً عصب صورتی عصب صورتی یا  
 و عصب صورتی یا  
 عصب — شش ریه که به سبب تبخیر و شش فضا فلوپ  
 مرض و تبخیر و تبخیر (۱) چون عصب صورتی  
 در سیک مری یا در ریه و تبخیر یا در جوار کاکلیون عصب صورتی  
 یا در سیک مری و تبخیر و تبخیر کاکلیون (۲) چه سبب کاکلی











و مجاری ریه سبب انقباض شوند بعلایق آنها برآید (ع) اگر با وجود این  
 مجاریات تفاوتی در قطع ریه جلدر از عصب فوقانی نباشد چنانکه  
 بطریق مذکور جلدر برادر کشیده و منقبض و منبسط شود و در ریه جلدر  
 بهمه از خارج به قطر لطف نقطه عصب فوقانی چنانچه به طرف  
 قاع طبع سبب به جانب سجده کرده تمام نواح را از خارج اجزای  
 در محل اتصال ملت و اینجا کنار حاشیه پشمالی و طرفی بریده پس  
 جرحه را بسته و قیام برقرار دارد و در غم برآید

### در وعصبی عصب فوقانی

در اجزاء مختلفه چشم و حلقهات آن از عصب و از او در وجهه و حقیقه  
 نیمه سر مکان درد عصب ریه عجم ظاهر میگردد  
 علایق — (۱) در و عیالیا کینه لاده و شب سدت نموده کشش  
 در جزو و نظیر آن در و عیالیا و کینه و سرتیغ نموده بر سینه کشیده  
 شد بر توده در و عیالیا و حقیقه و کینه و هم نیمه سر کشیده و عصب  
 شش خفای و عیالیا عصب را از اسکندر (۲) که هر شش در و بطور  
 نوبه مستطیم و عیالیا قاعده و مغزات بطور اتصال است (۳)

سیلان و عصب در ترس از درد شش یا و شش عضله مدور جفن (۴)  
 ملتحمه ملتحمه از خون و عروقها بر خفته در و ظاهر بوده (۵) پس  
 قدر که در و موقوف شد چشم بهت طبع بر کشیده (ع) و شش را  
 موقوف و حصول امروزه در و منقبض بهای یک شال است که در و  
 کار و سکا مدکور است از آنکه در و عصبانی و اندام همه بر سینه  
 حلقه که در و کشیده و فردر قه بود و ظاهر شده کندن و نه اگر کم  
 حوزده و بیرون آوردن جسم خارج در و صورت مرض را از رخ کرده  
 (۶) پس مرض که این عصب محرک چشم و ریه ریه سیم در و  
 شش ما اندام قوه ذالقه از نیمه زبان و شش قوه ششانه که منبسط  
 بوقت بودند بر این ملکند

کتاب — سبب در و عصبانی است پر شده سباب ریه سیم  
 احتمال و اثر سباب بر عصب سباب این علت اند و در  
 جرحه حاشیه در و کشیده عصب ریه عجم و کم حرز و کینه  
 تغییرات دارد و بر جرم و باغ حول و بول و در و یا حواله که کشیده  
 کاسته در و منقبض شدن سرب با در و سر سینه همراه شده است



تشنه — در امتداد امتداد عرض که از امر چشم بازدار  
حسرت شده است وقت نایب بیکه (۱) از هر قرصه و عنبیه  
در امتداد چشم معلوم (۲) روز از چشم مرصفت نادر که برین  
بهر درجه تشنه تشنه مرصفت (۳) در حالت تشنه و معکاف چشم  
دندان و اثر جرحه وقت نایب

علاج — (۱) سولفات کلسیم از پشت تا درازده کسب یک  
یا سه ساعت قبل از آمدن نوبه در دما معده هر روز و بعد از آن هر روز  
یکدفعه بخورند (۲) ادرک زیر جلد مرصفت اغلب دفعه علقه میانه  
(۳) از لایه شمع معرق و وضع الکتریکه مقصود بالمدین مرصفت  
مرصفت (۴) قطع زیر جلد مرصفت مرصفت مرصفت مرصفت

### شکاف حصی

شکاف غیر طریقی معلوم می شود شکاف عمود در وسط و در طرف  
زادیه محضه زادیه چشم بصورت ملا که کسوف کیش لطیف  
کنار زان بوده در بعضی کنار کیش عمود در وسط مرصفت مرصفت  
شاید که با سایر معایب شکاف چشم و در آن و شکاف همراه باشد

علاج — معایب انقباض جرم مرصفت بدین قسم که لایه شکاف در  
مجدوح و بایکینه جمع نموده و با ملتی در درجه بیکرند

کتاب دوم — در امراض مجاری دمعه  
شرح — غده دمعه مرکب است از جزء خانه چشم و جفن بوده  
خود قطعه قطعه دار قسم غده خوشه ای است که جزء خانه چشم یک یک یک یک  
در تقیر کتبی از زادیه و چشم عظم جبهه واقع در میان اس غده و کتبی  
بنا بر فرج کتبی فاصله است که از مدایش در پشت جزء چشم و در خانه  
چشم بین آن و بقدر سه تا چهار رسیده با اس زادیه فاصله داشته  
سطح کتبی اکثر بر در غضله مرتفع نایبه جفن و غضله سقیم و حش  
واقع در مجاری ترشح اس غده بر عقیده ساقی ارسته تاج آن  
که در جزء چشم ساقی فاصله کتبی کتبی کتبی جزء جفن صفحه  
شکل در ضخامت جفن اعلا واقع بالاکثر از غضله مرتفع نایبه جفن  
جفن کتبی پر شده و سطح کتبی اکثر از در خانه چشم ملایه بوده  
بر عقیده لایه مرصفت ترشح لایه جزء کتبی در عقیده ساقی مجاری  
ترشح بر مرصفت کتبی



طبقات واقع بر زیر غده دهنه اول جلد چشم سوراخ است که رخنه  
 و محسوس در دست است نیم دونه رز جفن است که با کمان بر بسته بوده  
 و چنانکه ریشه معین کرده است غده دهنه در میان در دست قرار گرفته  
 شریان چشم شش غده بزوی که در غده فرستاده و عصب غده از شعبه دهنه  
 شاخه چشم و عصب و تار دهنه در شاخه غده چشم عصب فلک است غصیب  
 رزج پنجم (۲) از عصب عظم رزج رزق را میگوید با شریان دهنه برآمده  
 نیز از شریان — غده دهنه تولید چشم می نماید که در غده دهنه  
 حوز در جفن سطح قرار گرفته مقعر میرود در ترشح عصب رزج پنجم  
 عظیم رزج چنانچه لول در نقصان است ترشح را پس از قطع عصب  
 رزج پنجم ثابت کرده که در برابر معلوم نموده است که بعد از قطع عصب  
 رزج پنجم ترشح غده دهنه که در ترشح غده دهنه می رسد از یک سرش از غده  
 نفی از رزجیل جزئی است و غصه دهنه چشم و در ترشح غده دهنه  
 مقدر ترشح آن میافزاید میسر از یک در آنکه میگوید اول جمع می شود  
 بر دو امتحان نموده و در یک جواز است بعد از قبول این اجزاء در جفته

اب ۳۲۳ ر ۱۶

مکر

کف طعم  
 البریه  
 الملاح  
 مراد کیم  
 ۱۲۵۷  
 ۴۰۵ ر  
 ۶۱۰ ر  
 اثر

رو با فغات در دست و در دست در یک چشم یا فقه و بنا بر یک رزج  
 رزجیل است مانع بر حسب مزاج است فضا من مختلف و فاده یک رزج  
 دهنه چشم است در وقت حرکت رزج فضا با کباب افتاده  
 تر در صافی در چشم در کله ترشح غده دهنه رزج غده دهنه دهنه

طریق امتحان آلات دهنه

غده دهنه در حال طبع چشم و کس حس نشده و با حول تغیر در آن  
 غده دهنه رسیده عجبش افزوده تحت تغییر عظم جبهه کتاب در غده دهنه  
 دیده و از کما رزجیل چشم کس حس شده در امتحان غده دهنه  
 انگشت ابهام را بر دهنه جفن است تمام امتداد فضا در غده چشم  
 محض از طرف چشم و لیده اگر بر لیده کس حس کنند امتحان کتاب  
 بر بزرگ غده دهنه پس جفن است را بر کرده اند در کما که بر فضا







مرکب

تخفیف — اینترن اودم ملحه تازه یا بر عمر الطهاف اودم ملحه رقیق  
سرعت برون در شمار دهنان مرکبات سرد در ملحه ممتاز در دگر  
چشم در جسته حاصل از غده در این موضع در شرح رطوبت سرد در ملحه  
یا در جفن تخفیف را تمام می کنند

کاسب — سبب این غرض غالباً از حرارت اندک است که با خناری بودن  
و بنا بر این عالی در طحال مشاهده شده و لا ازاله در دگر و در جوان و کهن  
بجای در حرارت سنگ و دگر نشان دادن در کوفت دیده اند  
علاج — موضعیات کم و زیاد از مغز نان و شیر یا از اردی که  
دو هفته در روز چهار وعده در دهن یک ساعت بگذرانند غده گانج چول  
درم زایل بوده و در جسته سرخ ملحه رقیق را در دهان داشته و شش روز  
هفت تا هشت دانه زلال به پشت کردن انداخته ملحه متعادل را شرط نموده  
کلیه سرین ۵ گرم عصاره پلنگ ۵ گرم اکرم ۵ گرم نموده بر دهن جفن را باند  
(۲) ورم مزمن غده و معده

چون درم مدهی غده مانده تدریج اجزاء او مجاور و چشم را دراز کند

علائم — (۱) مرض تدریجاً بروز جزئی به تدریج جفن یا از قدامت عروق  
ملحه که از رادیه جسته ابتدا کرده بودند ابتدا نموده و تا چند وقت  
حالت خوابیده که در جفن مشاهده شده (۲) از پس برآمدن که در جفن  
الکسیک که در کنار جفن چشم که در توده طرف رانده و جسته چشم رفته  
(۳) چون جفن را بلند کرده در جفن بطرف دیگر کشد و در رادیه جسته  
بر جسته که چنگ قطعه مشاهده میشود (۴) ملحه سرخ تر شده و پاره  
مرمن در عروق بزرگ آن که طرف عضله منقبض و منقبض شده و در رادیه  
(۵) چشم همیشه یک الود و از رادیه شش بر سخت و در جسته  
آن بالاد رفته (۶) حرکات چشم منقبض و در جفن جسته منقبض و در  
در خانه چشم نموده که هر دو با سر منقبض نموده و در طرف آن  
ظاهر میگردد (۷) حجم ممتد تدریجاً زیاده شده اند که چشم را در خانه  
خود به بیرون رانده و بنابر جسته در چشم ظاهر شده (۸) که  
لبا به تمام این علائم شده کرده شده او بر در درم بهر سیده خاصه تدریج درم  
جزء جفن غده سرایت کرده باشد (۹) مرکب یک تغییر یافته شده  
و حرکت نموده چشم را منقبض درم میگرداند (۱۰) این مرض که دوام



بسیار دارد و گاهی بکاهه خنده در هر حال با بطلان هر چه در خنده  
 دستها میکند  
 کباب و اندازد — سبب این فیض عالم است هر چه است از خفا زنده و کباب  
 و کجاست و بندرت از اثر سر با خولج که با پشت ر مرض از اجزاء مجاور  
 بدین الت در اطفال و حرمانی بیشتر و اینها نیز غالباً در در و در خنده  
 سبب دادم منتهی هر چه در خنده میگرد و در بعضی ندهد که هم علت است  
 در هر حال در عرسیده معبر از خنده که کرده فیسوله حاصل نماید که در بعضی  
 مادم عمر با ت است  
 علل — اشاره مخصوص رفع اس علت اصلاح نواح خنده نیز  
 اما کما یا کوثر بین و اوسط سرب یا سرب خنده در هر چه در خنده است  
 سبز گردد یا خنده سبز گردد یا سبز گردد و دروغ که ماهر سبز و خنده نیز  
 در غدا و مسکن در هر چه در خنده و گاه در دیا و مالیدن روغن نیز  
 جلاد و آذین هر صبح و عصر در هر چه در خنده و مالیدن  
 صبح و آذین هر صبح و عصر در هر چه در خنده و مالیدن  
 تو مور غده و معه

تو مور غده

تو مور غده و معه تمام مختلف دارد که گاه در سبب که از ریح چشم  
 نموده (۱) تو مور سپهر تر غده (۲) تو مور لیغ (۳) تو مور  
 چشم (۴) سرطان غده  
 (۱) سپهر تر غده که ماهر و عبادت است از افرو ده شدن چشم  
 غده و اشع مجاور دنیا  
 (۲) تو مور لیغ که عبارت از بقدر غده است به جسم سر که غده  
 بقدر نموده و بدین جهت بعد از خانه چشم و ضلع آن را از افرو ده و گاه  
 به تمام بدن سرای میکند چنانکه با ش و در بدن مشابه نموده اند  
 رجا و ریح سر و از قرار استخوان ای و در ضلع در چند ماه به ملک  
 مریض فرسند سبز رنگ ای و در ریح از ماهر از ماهر از ماهر ای و در بدن از  
 ریح ایما و در ریح کشته  
 (۳) تو مور چشم که میثاق ای از این فیض دل که ریش در کینک غده  
 بیرون آورده و کله و با فزده بین استخوان کرده بود فرشته اند  
 (۴) تو مور سر که ایما الت که سبب است ایما و عالی ماهر است به ریح  
 در سایر اجزاء چشم ظاهر شده و بدین جهت این غده را از افرو ده







بذرت کبیه و در غده و معه ظاهر شده جدا جدا از ابتدا امتدة

مرسانه

علامت — اگر کبیه قومر متوجع است که در یک نحو تا بقدر کم کوبیده  
رسیده و بر جبهه از جوف فوقانی جفن ظاهر کرده کبیه در مقام غده  
قرار داشته چون جفن را برگردانند بر جبهه شفاف متوجع ظاهر شود که  
سطح مایه اول کبیه دو یا سه رخنه دارد که یک که مجرای خروج ترشح  
غده مرئیه ظاهر سازد اگر کبیه بذرت لطیف خانه چشم رفته  
غالب از طرف جلده جفن را ظاهر میکند و چون چشم را در دستش  
افتاب میبندند از این رخنه مایه مایه شفاف ظاهر شده چون  
ترد کار امتحان بر کبیه فرود برند یک ظاهر گشته بر لبه کبیه چوخته  
و دوباره عود می کنند

است — اگر کبیه را در یک و دیگر کله غده ظاهر شده بر عقیده  
بر دکان بواسطه مدون شدن مجرای روجه بوده که اگر کبیه را خورد جلده  
کودنه شده فستول غده را حاصل میکنند

علاج — در رفع کبیه دو طریق مستعمل است (۱) گذاشتن کبیه بطریق

که در دوزخ

که در قومر غده گذارند که محل اتصال و چشم را جفن را کشا کشا گیرند  
بکبیه و به پیوسته عروق آید آن کبیه محلی نیست خاصه چون معتقد و بماند  
باشد در این صورت همان جزء که هر کبیه را بریده و بماند را بکشدند دیگر  
نقد (۲) قرار مجرای منقبض بر دست که مخزن از میان رخنه طبع  
غده فرود برده و از جبهه داخلی کبیه عروق آید و در سرخ را بکشدند  
به نیت تا فستول حاصل شود بعد از آن قطعه که در میان نخها باقی است  
ببرند و به کار و سکا فائده بیرون از اتصال این طریق را بکشدند  
چون فستول ظاهر شود بر شش کندن غده و معه بطریق دیگر در قومر  
میکویند معول هرگز نیست

### تغییرات ترشح و معه

تغیر ترشح و معه بر سه قسم است (۱) شد ترشح (۲) زیاده ترشح  
(۳) تغییر در کتب

(۱) خشک چشم و شد ترشح کبیه دمه اگر محلی باشد فستول را بکشد  
از کندن غده دمه هنوز تغیر در عروق و طوب چشم حاصل نمیشود  
که غده دمه را بکشد و در طوب چشم را با آب نبات طبعی برده و با



غده رولے فائده سرشارد کازدسکا چشم رولدرهبر سیکه ترشح غده دم  
ترشح ملتحمه بر طرف شود در تغییرات منخس و کما ملتحمه که تمام رطوبه سر  
غده در اینجا بسته شده بود مشاهده نموده است

(۲) سیلک دومه که در یتیم در حواله چشم ظاهر نموده متعلق با نام مرض  
غده است چنانکه بر عقیده حاد در این ترشح از اثر ارسینک زباله و غیره پیدا  
و بهط چشم ارسینک خوراک صاف و شفاف است عموماً زلاله که شکسته  
بجوانک چشم و بعضی با فطران در عصب دفع نمیشود چنانکه در حرکت  
ملتحمه بر سطح چشم خارج ترشح است بزرگ شده در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه  
در ملتحمه غلیظه خاصه چون بزرگ شود در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه  
موجب می شود که غده بطور مزمن باشد و یا به سبب دیگر در ملتحمه و در ملتحمه  
بر تارها و عصب نفع شایسته دومه که اس عصب حرکت یافته ترشح است  
از آنکه در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه  
بدون حرکت جابجایی و صاف است و بهط زلاله شدن ترشح غده بوده که در ملتحمه  
بجای خروج ترشح است که کوزه که رطوبه را در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه  
کازدسکا سه اتفاق افتاد که در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه

یازدهم شده  
شش سیلک دومه که در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه  
از آنکه در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه  
از آنکه در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه  
علاج — معاینه که در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه  
لاغر شده و بر ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه  
تجربه نموده و در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه  
(۳) تغییر رنگ است از قلیا به اسید یا خون الود و بدن از چنانکه در ملتحمه  
از آنکه در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه  
چون قلیا به اسید چشم مستعد به حرکت و در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه  
مرض است که قلیا به اسید و در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه  
در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه  
در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه  
خطره است که اسید کشته ملتحمه چشم مستعد به حرکت و در ملتحمه و در ملتحمه  
بدر ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه و در ملتحمه



در یک پشه با عانت کاغذ غشیه به کلر قیغ معلوم می شود بندرت نکو  
خویش می رود چنانکه فرد سیه و حاده و روزی که ذکر کرده اند و آینه  
در پاهای زانوها زان را دید است که قاعده اثر سیه شده و انگش خویش بود

## (۲) مجاری دمه

شرح — پس آلات مرکب اند (۱) از نقاط دمه (۲) مجاری  
دمه (۳) کیمه دمه (۴) مجرای بینی

(۱) نقطه دمه — نقطه دمه بقاصه جنبه میانه خارج از موضع اتصال  
انترود جنف در روبرو دانه که چاک و افتاده نقطه قوتانی بیشتر از کتانی  
بطرف و جلر رفته و هر دو بطرف که چشم با این دو عقیده در یک نقطه  
حلقه غضروفی در دانه که بعضی اناف غضله بود در جنف بدانی پر شده و بعضی جنبه  
تا غضله را بعضی از نصف غضله مخصوص نقطه دمه و بعضی بطرف را بعضی  
پس غضله دانسته اند

(۲) مجرای دمه که هر یک از نقاط دمه مدخلی اند به مجرای دمه در زیر قیغ  
تحت جلدر واقع از دانه عمود و بعد از آن حنیده با جبهه او که در دانه جنف  
مجرای بینی که کیمه دمه نامیده اند و جلر و شش با هست میانه تر طول

در یک تاج میانه عرض دارد

(۳) کیمه دمه — در پشت غضله مدور و نادران دمه که در جلدر  
در زانده صاعده رکت است بعد از آن چهار کیمه غصرت جبهه است که بعضی  
عروضی و زیرش یک جبهه است که مجرای دمه مشهور شده جلدر و سیه جلدر  
دو غضله مدور جنف و بعضی از آن غضله مدور که واقع و دو غضله کیمه  
مدور جزء غیر مس در قسمت میکنند

(۴) مجرای بینی — مجرای است از حوالی در پشه از غشاء مخاط که  
از یک کیمه دمه شروع کرده یعنی که کیمه بدانی مجرای مشهور است که مجرای است  
قدام از زانده صاعده رکت است ساخته شده جانب خلفی آن از کیمه  
دمه دانسته که پایی تر از چنانکه از نصف کیمه جدا شده و بعضی  
از پشه نازکی که دور از ریشار کیمه از یک کیمه بعد از دانه و آن در کیمه  
واقع در پشت قیغ زانده صاعده است که می توان با انگشت حس کرد  
و آن کیمه در جنف کیمه بدانی کسوده شده بر عقیده ساپ ۲۷ میانه  
در پشت است و بعضی از جنف مدور است که مجرای است ۱۱۷ میانه تر طول  
دارد و از غشاء بعضی و بعضی از کیمه پر شده جانب کیمه مجرای است که از



چهارم آنجا که در بعضی از کتب گفته شده که در بعضی از کتب گفته شده  
 دله و کوزه مر شود البته او بجز این نیست و در بعضی از کتب گفته شده  
 از بالا نیز دله خارج به جز دله تمام کتب گفته شده و در بعضی از کتب گفته شده  
 و شش غشاء مخاط کلبه که دمه و بجز این است از بالا بلع و دله باقی غشاء و کلبه  
 نیز اتصال دارد و در بعضی از کتب گفته شده که در بعضی از کتب گفته شده  
 یا پیل بوده که شکل مثل ای پیم از تنیز برزیده غده غرضه دارد

در کوزه است چشم در رابط است که در بعضی از کتب گفته شده که در بعضی از کتب گفته شده  
 اکبر و صغیر است و در بعضی از کتب گفته شده که در بعضی از کتب گفته شده  
 غرضه و کلبه است و در بعضی از کتب گفته شده که در بعضی از کتب گفته شده  
 ای در بعضی از کتب گفته شده که در بعضی از کتب گفته شده  
 کلبه است و در بعضی از کتب گفته شده که در بعضی از کتب گفته شده  
 در بعضی از کتب گفته شده که در بعضی از کتب گفته شده  
 به شش و دمه بسته کلبه که الیاف غضله دارد و غضلات دمه مر شده  
 سابقا در بعضی از کتب گفته شده که در بعضی از کتب گفته شده  
 و بجز دمه کلبه دمه بسته در بعضی از کتب گفته شده که الیاف غضله دارد و غضلات دمه مر شده

صفحه

غضله و دمه در بعضی از کتب گفته شده که در بعضی از کتب گفته شده  
 چون قشع شود کلبه دمه را در وسیع نموده و دله پست خا و شش جدا کلبه بکلیه  
 نزدیک شده از این عمل کلبه مانند حبه می شود و دمه را در بعضی از کتب گفته شده  
 که در بعضی از کتب گفته شده که در بعضی از کتب گفته شده  
 الیافش بی ربط و به تنیز غضله دمه را در بعضی از کتب گفته شده  
 کلبه را در بعضی از کتب گفته شده

غیره نیز است — است که در بعضی از کتب گفته شده که در بعضی از کتب گفته شده  
 بجا نجاتی که در بعضی از کتب گفته شده که در بعضی از کتب گفته شده  
 در بعضی از کتب گفته شده که در بعضی از کتب گفته شده  
 دمه شده از دمه بجز این دمه که شده و کلبه دله دمه در بعضی از کتب گفته شده  
 که بول برید و در بعضی از کتب گفته شده که در بعضی از کتب گفته شده  
 در بعضی از کتب گفته شده که در بعضی از کتب گفته شده  
 کلبه دمه را در بعضی از کتب گفته شده که در بعضی از کتب گفته شده  
 به شش و دمه بسته کلبه که الیاف غضله دارد و غضلات دمه مر شده  
 و بجز دمه کلبه دمه بسته در بعضی از کتب گفته شده که الیاف غضله دارد و غضلات دمه مر شده



اینکه از آن سر گذرد و به سیاله رفته و در آن است بدین جهت چون کسی  
 یک گردن بنشیند و به سبب است و در صدق صفا و در سرش و در کینه  
 و در دهن غنچه اندر شد و کتور کار و کتور بر معنای ریشه و خلقت  
 افزوده است که حرکت یک در مجرای سر هم بواسطه قوه لغوه مجرای سبب  
 کم شدن ستون بهار و در این است در حقیقت خلوص نقطه و در آن  
 در هر وضع که بر قرار گرفته باشد جذب است می کنند و در هر یک از نقطه  
 با غیر هم در در قوت است که بعضی خوابیده باشد بدین جهت است که نقطه  
 با آن با سیلان می افتد و در آن است که نقطه و در آن است که در آن است  
 و در هر چشم است بدین جهت

طریقه امتحان آلات و مع

در امتحان حقایق و در هر چشم و در هر چشم (۱) وضع که از آن چشم  
 از سر و در کینه که لطیف خارج رفته و است از طرف هر جانب  
 چه وجود است و در این است که در هر چشم است (۲) در هر  
 طبع نقطه و در هر طرف که مقلد مایل است و در امتحان این آلات  
 می وضع و تغییر آن باید خاطر جمع شد (۳) در هر چشم که در آن

لطیف را اگر کرده به چندی که در آن وضع بعضی سطر نقطه و در آن طرف  
 کینه و در هر مقلد در آن است چه است که از آن که در آن وضع است  
 شود دلیل بر عیب مجرای است (۴) در آن نقطه و در هر چشم است  
 بیست و نیت باشد که در آن حالت طبع بوده و در هر یک از آن است  
 باشد و یا با در هر آن است در آن نقطه جذب است و در آن است که مجرای  
 باشد و در هر چشم است که در هر چشم است که در هر چشم است که در هر چشم است  
 چنانکه با دست چپ بعضی سطر را در آن طرف خارج و در هر یک از آن  
 خارج مایل است که نقطه مایل را در آن نقطه و در هر چشم است که در هر چشم است  
 طبع مجرای است (۵) در امتحان کینه و در هر چشم است که در هر چشم است  
 داخل چشم و در هر کینه که در هر چشم است که در هر چشم است که در هر چشم است  
 که از آن طرف یعنی ظاهر بخود پس نلایه و در هر چشم است که در هر چشم است  
 ابهام لطیف خارج کشیده شده و در هر چشم است که در هر چشم است که در هر چشم است  
 حالت طبع است چه مجرای بود بر حسب آن غالباً مشعر بودیم کینه است  
 (۶) حواله است به این که در هر چشم است که در هر چشم است که در هر چشم است  
 بفت رنه بر کتور است که در هر چشم است که در هر چشم است که در هر چشم است



و چون از دست روضه موت خشی خشی شنیده شود در هله تنگ خشی  
 (۷) برارضه صید حالت خشی و گشته دمه اندر دگ از آب یکم نقطه دمه  
 کما فی بزننه (۸) حول مرض بر رله به پست بر گردانیده به تمام آب  
 اندر دگ کبلی رفته چون سر رله بجانب پیش خم نموده باشد آب از پست می ریزد  
 و چون آب از نقطه دمه فرو تان بر گشته و چشم از آب بر رود  
 در شک و این سکه کار در دمه نماند (۹) بایه منقرض رله نگاه کرد و از  
 تغییرات فرمونه غشاء مخاط منقرض یا پوسیده که اگر حول را رفته کما فی بزار  
 دمه خاطر جمع شد

### امراض مجاری خروج دمه

(۱) زینتی است که یک نقطه دمه و دمه شده از گنار ازاد خارج و در  
 کوزه جاری کرد و خود منقرض نیست بلکه غلظت است از بهر حالت مجاری خروج  
 دمه مختلف باز می ماند ترش غده دمه مقدار دمه ترشی از چشم عالم  
 بقدر است که مخاط دمه با دجه که چا با سنج جذبش نمایند و بهی که بهی چشم  
 طبعی منقرض غلظت آب محو که مانده با دمه در طبیعت در ماده ترش  
 است زینتی چشم مطرب است و گشته بر فخر جذب محو که از مجاری

الکافه

است باز شد و اس صورت اول سیدان است که بنوبه یا الکافه  
 بوده در فصل رستان عارض شده همیشه بهر از غرض دفع می شود  
 و چون است قلیان تو از حالت طبعی گردد با دوست ترشی در غده  
 می بیند بر گشته صابون که مقدار چشم را حرکت می کنند ظاهر کرده  
 است مقدار زینتی ترش کرده و غیب را انگشت می کرد و صورت چشم  
 زینتی است که است که بسته به سکه یا گنار یا این سکه نقاط و گنار  
 دمه باشد که صورت است غرض منقرض بهر حمله و دمه و قتر و طبعی  
 است بایه حود

علل — (۱) مریض از پندن چشم از یک سنج نیست خاصه  
 چون لذت طاق خود با سر می داند و چشم در معرض سرما و باد و ریا  
 چنانکه مریض مبتلا به منقرض در او است رطب از پندن رستان همیشه از یک سنج  
 و دهن دست بر دهن چشم است

(۲) در بعضی دیگر جریان است بطور نو بهیست چنانکه صبح را تا آخر وقت  
 بطور مانده و یا شب در رستان چراغ ظاهر گشته و اگر کثرت مانده  
 دست سر جیب درم جفت می کرد چنانکه در اطباء مبتلا به منقرض دیده



میث (۳) در بعضی مرتبه و لافاته بوده از حرکت عصبانی عارض میگردد  
 (۴) از ترکیب انگ با انگه رسم غده میبویس و مع صاف و نه صاف شده  
 طبقه و قرینه را بر بجه میبرد (۵) از اجتماع انگ در میان بعضی دیگره  
 چشم نفس پراشیدن و خطوط دیده شده در شفا قوی قرح و شبهه و شب  
 حروف و اشیا که در یک نظر بر نفس و تا ستر میانه زیر که طبقه انگ  
 واقع در میان چشم و بعضی اسفل غده میبویس میبویسند و حس میبویس  
 پراش و خطوط بر سطح و قرح و جزله خارج است در انگ که بر در قرینه  
 میبویسند (۶) چشم در غده تر از حالت طبیعی و گشته و اشیا  
 در نزد انگ دیده گشته و بعضی انگ که چشم بر رانده و غده  
 در تباهه ای که یک طبقه انگ که اند که از بعضی انگه رفته باشد  
 بنظر آمده (۷) نیز می انگ طولانی انگ غالباً موجب چشم  
 شکرانی و درم طبقه غده بوده و کار مرصص حس بوجود چشم چشم  
 در زین بعضی مرانه

### انحراف و شش و انباشت نقاط دمه

(۱) انحراف نقاط دمه در حالت طبیعی نقطه دمه بطرف کره چشم

برگشته

برگشته و در یک نقطه در باق اکثر غشیه است پس چون آنم بعضی نقطه  
 دمه بخارج برگشته باشد موجب شکلی بنیه ای انحراف معلوم میبویسند که  
 مرصص را در نگاه کردن بطرف بالا امر میبویسند و از آن بعضی اسفل نقطه دمه  
 ملاحظه گردد در ملاقات آن با کره چشم خاطر جمع شده انگ انحراف از  
 مرصص به آنه

است (۲) این انحراف نقاط دمه (۱) از دمه و دیگر تره حس میبویسند  
 طبقه بعضی در ضامت گشته و از آن در تره طبقه و آنه و درم بعضی تره  
 (۳) یا شاید درین حالت واقع در حواله گشته و از آن بعضی تره نقطه دمه  
 (۴) از برگشتن غشیه یا اسفل غشیه که با برگشتن نقطه دمه همراه گشته (۵)  
 از استرخاء عضله دمه در بعضی که در اشیا با جزله یا بعد از خطره طولانی  
 مشهوره میث (۶) بواسطه ارتدیه کره چشم چه در این حالت چشم  
 بنواک انگه و در خانه خود خورده و بعضی ملاقات کرده و نقطه دمه  
 از غشیه بازمیانه (۷) بواسطه قطره طولانی در انگه و تره دمی عارض میگردد  
 اندک حس چون انحراف نقطه دمه با انحراف خارج چشم همراه گشته  
 انگ موجب تره گشته و دمه تره سیده در باق و تره غشیه بر تره گشته خارج







عمر خود را داشته به سیر خط از ابتدا به وقت چندانی نداده بگذرد  
در برهه در طایب هر چشم جزئی است که حرکت چون مریض در بعضی  
حرکت حرکت چشم در این چنانکه شب را در یکدیگر مکنه همان آثار  
که در باب بی نقطه دمه مذکور داشتیم ظاهر گشته مریض را در حرکت  
به تدبیر هر چه میسر آید

کتاب — باشد که نقطه دمه کفانی که نهان چنانکه مذکور شد  
در غلبه پس از درم ملحقه مریض و سوختن بعضی شکل که موجب شعله جلد  
چشم و انقباض باریج است عارض می شود و با سبب زدن به بیشتر  
اندیشه دانه دمه که بود که نقطه لا قشر در صورت غشای ملت  
سند به قشر درم بعضی مرکبات یا اگره پر شده چون از غیر نازک قشر را  
بردارند نقطه دمه می شود

علاج — از ابتدا به سر و دخول مریض دمه یا با همان سبب که  
در کتب پیش را قشر کرده بپخته بجزر را با کرکته به تقسیم که از ابتدا  
بر حسب وضع چشم سالم موضع مجرای دمه را با کرک خط کشیده  
پس از آن باریج سر گشته را نقطه دمه زدیم و از زیر خط کرک خط

کشیده

کشیده اند که دانه با بکیمه دمه برسد و اگر چند دفعه از اجزای بینی  
مقصود حاصل نشد بطریقه دیگر که در آن نقطه انداخته داده  
و با بطریقه بومی که یقینی بر بطریقه و بوی ترنج دانه کشید و انقباض  
از کنار زدن دمه چنانکه از موضع مجرای دمه داده چون خون توقف کرد  
که با رجعت را از یکدیگر جدا داشته و با لوب و آن مجرای دیده  
پیدا کرده میزدند که چنانکه با بکیمه دمه بپزد و بجزر را با بکیمه

### زیادتی نقاط دمه

بعضی در میان بعضی اعلا و در بر هر دانه دمه زدن را در دانه  
چنانکه در سطح ترکول دمه اند که بطرف داخل و خارج را طایفه  
برده چون بیشتر دانه دمه در ابتدا و در رخنه کوچک بدو دانه  
میشود که مجرای علوه داشته و چون با اندر دانه اول آب در آنها  
داخل گشته بکیمه دانه و مریض استیاضات مایه را در مجرای بعضی  
ندارد و پس از آنکه موجب سبب دمه یا درم بعضی مرکبات می شود  
که بهیچ تدبیر نمی بریدن نقاط دمه زدن و بقیه مریض استیاضات  
رفع می شود







بدرستی که در کینه و خمر غلبه نیساعت در حال که شسته هر روز  
یک دفعه ببرد خمر غلبه تا جاده مجرک نشد

انبا سکه جگر در دم — مهنه مجرک که در دیا با نوقا انبا شسته  
ابا بزرگ اتمان در همان نقطه معمر گشته در بعضی از علل در دیا  
برده سبب انبا شسته (۱) برون دانه در مصلحه در مجرک (۲) بتم  
دورام حمزه جفجف و کما در دانه (۳) پولیپ مجرک (۴) مودر معقه  
اچا و کینه در دست (۵) جسم خارج دانه سرکه است که با رنگ  
مجرک کشیده شوند

علاج — شکافتی مجرک انبا شسته در تمام استه و است شکافتی  
کوچک شاد در ریه و ریه بکینه خورده و شکافتی در خون و خمر می کشد  
نقطه تا جاده که می رسد به شکافتی جسم خارج دانه بدارند  
در دم کینه و معده (بوتور دم)

مرض نزله مجرک در دم باشد که در جاده کرده ریه نهم دانه بدارند  
استه در مرض ترشح است که ترش است خمر کینه با استه  
جوف بتم شده در خارج دانه که کینه تدریج در دانه است

نقطه کینه که در تور دم (دارای مسیت) نامیده اند موند با در حیت  
(۱) مرض که بتم کینه معروف است (۲) جاده که مفعول کینه نامیده اند  
(۳) نزله کینه مجرک در دم — انبا غلبه غلبه کینه با انبا سکه مجرک  
دمه و قدرت از برای دم در مصلحه با جفجف است

علاج — (۱) ریش دم در همان استه از مرض کینه قهر از موند در دم  
عاضی شده دانه استه بوده در فصل شکافتی مانده استه کینه فوسفه  
اد در مستان و بهار خانه جگر چشم معروض بهار سردتر شده زیاده  
و در خواندن و نوشانی است که کرده هرگاه که دست برداشتی چراغ شسته  
نقطه با جفجف چشم و ریش است که هرگاه است (۲) چشم قیاس شکافتی  
در صبح وقت بخوابی از خواب رست در دانه چراغ یا نزدیکش  
باقی کینه غلبه دانه شکافتی نیز که هر سرخ اند (۳) نقاط دم کرده  
و به نیز است (۴) چون زلایه نهر چشم دانه با شکافتی نه نقطه  
دمه خواتی مانع که هر که شکافتی خالص و خلوط بار دانه سلولیه به قهر باشد  
خارج می کشد (۵) در بعضی نقاط دمه بطور وسیع که مقدار هر دانه با شکافتی  
لدانه غلبه دانه و جوی کینه دانه رنه مودر شکافتی و شکافتی از خروج هر دانه



شسته مرصع (ع) چون ابد زک و متعال از نقطه دمه بر نه آب  
 بود و در غشاء مخاط ایخرف و مجرای بینی از نقطه دمه بر کرد  
 (۱۴) ایخاف مدت آنها در سالها مدون چندین یکبار باقی مانده و در  
 مدون سبب معلوم می کنند و مخاط کبک افزوده است که جمع و جود و جمع  
 کشته عمر جنب منوع و تعدد در کبک حاصل شده است که مخلوط مخاط ریم  
 در حسب یک چشم زیاده کم می شود (۱) تنج کبک در خارج بصیرت  
 بر کبک کلبه بود یا بیضی شده رباط دمه و جفن را در آن قرار گرفته بود  
 لکه کبک مدعی می کند (۹) از فاش رباط که در وقت جرفش از نقطه  
 دمه و یا مجرای بینی دفع شده کبک خال می شود (۱۰) که در حین جرفش از رباط  
 با خارج مجرای بینی کنج گرفته مانع مجتمعه در کبک بتدریج از غلظت مانع می شود  
 از جدار کبک غلظت کشته سطح افشا کبک تغییر می یابد و خود مهر تر می گردد  
 بصیرت کبک معروف به مکرر کلبه بود و دمه و بصری که آن جسیه  
 در وقتور لیس مشبه مرصع بوده و در ایخاف از فاش رباط مانع حریفانی بر روی  
 میزند (۱۱) در ریزش در ریزش اسکا که از کبک مجرای دمه یا مجرای  
 بینی حاصل شده منفرد و یا غش کبک در وقت ربا در جرفه مخاط حریفان در آن

کشته

کشته مجرای بینی دیده می شود (۱۱) قمر مدتی مدون مرصع باقی بوده  
 پس لکه مدتی مختلف درم شد و در وقت کبک پدید آورده  
 (۲) درم حاد یا غلظت کبک — این صورت از قمر سانی از کبک  
 در بلند ریزش کبک یا ناله مرضی مجرای دمه عارض می شود  
 نکات — از آنکه در بعضی از غش حرارت در درجه هم در کبک در  
 چشم نکات و ناله نقطه دمه و ملته سرج شده در مدت ۱۲ تا ۱۴  
 پس نزیک در موضع کبک بهم رسیده رباط جفن و چشم متعده شده و در  
 میان سنج اوم گرفته در اندام تنج هر دو جفن و کبک در آن قرار گرفته و متعده  
 و متعده ریزش مانع ظاهر جلد موضع سرج و در جفن و متعده دست بصیرت کبک  
 حمر صورت مشبه می شود و در وقت در وقت ربا در موضع رجت از ریزش کبک  
 بر جرف یک نقطه سفید نام بر حسته ظاهر در ربا در جرف ریم کشته  
 خنای شدن در ریم با تحف در درم هر که بوده در اندک زمان  
 تا ریم خارج می شود و رفته بسته در بعضی موارد جلا می شود و رفته  
 سیلان دمه مانع دفعه سابق اتصال یا قه دوباره مرض رها و خود را  
 از نو گرفته چون جرف ریم انداخته شود و فیرال به رسیده است که در رفته







شکر مرغز — رطوبت متراکم غالباً گردد و با ذره بین مقدره رسول  
 این تغییر استراندند یا در مرکب رطوبت مخاط در آن دیده شده که گزین  
 و تهی و زهر غش و مخاط چنانکه در غول میله خونی بسیار در جگر رسیده و در  
 در مدخل مجرای دمه و مجرای مجرای حاصل شده و در آنکه مدت یک روز  
 در رخمند حاصل گشته کیم به تدریج تباع یافته در مجرای افزوده و در  
 ضخامت یافته و غشاء مخاط غلیظ بهم رسیده و مبدل نباشد و کیم شده  
 رطوبت گردد و البته میزند یا سر زرخون را در ترشح نموده که در سطح و غشاء  
 کیم در جگر که در سطح یا در آن و خاصه چون در دمه نقطه و اندک  
 پوشیده شده در سطح غشاء کیم در مجرای غشاء و مخاط نازک تمام است  
 موضع را در اثر گرفته و جلد کیم سطح و متورم و در راج شده و در سطح  
 در مخاط ترشح کرده جلد را سوراخ نموده مجرای فیتول ظاهر ساخته  
 در مجرای زنده پلیس در سطح و داخل کیم ظاهر است و مواد منعقد به  
 طبایع مختلفه در بر نهاده و مجرای دمه در فرج و گاه در شکم و در  
 مری که در آن ملک است و در سوراخ دمه خاصه در گشای کونترای  
 حنا زرد و سپر تر کیم و اتساع مجرای و دیده عقیق

علاج — در دمه نزله کیم چون در شکم مجرای دمه در بین عارضه  
 (۱) در ابتدا و شروع با بزرگ کیم در نقطه مختلای دمه نموده  
 در فرج لب در نقطه دمه خونی در سینه نش به بین خاطر جفاده  
 بر سینه از حالت شکم اطلاع یافته چون مریض حیثاً کهنه و شکر نباشد  
 در این لایه بزرگ که لب نقطه ده اکیم بولفات و لایه ای اکیم است  
 نقطه ده اکیم کیم ضعیف و تا قطر و در ده حراره شفا  
 حاصل میگردد (۲) چون نقطه دمه وسیع بوده و کیم در سینه  
 متداول است که در استقامت میسر بدون بریدن و آن نقطه دمه رفع  
 نمود به بیلا خط میله بر سینه که از کیم رگ کیم مجرای دمه و در غشاء  
 چون مجرای شکم به نقطه دمه در لایه طرف کیم را جایش دیده و در  
 مینه زدند (۳) کسر زدن مجرای دمه است بطریقه یومیه چنانکه  
 در ابتدا و نقطه دمه را شکم در ده میله به جرات مختلفه میزدند  
 تا شکم رفع شود چون موکوسل کهنه بوده و یا ترکیب در سینه مجرای کیم  
 در سینه لایه مجرای دمه را که در آن همه راه باشد و یا بار کیم تراند  
 نقطه مختلای دمه ریش شکم یافته مانده و در کیم به جمع شود



نقطه را بکافه

طریقه دفعه میس — باید که ابتدا از غره دو یا سه عمده در پیش  
راست برین را بر صندلی نشاند و پشت سرش تکیه کند سر بر لبه  
بسیه خود مکنه و داده و جفن را بطرف خارج در بر کشیده میس  
از نقطه دومی که گفته شد بهینه و جفن عمده در ابتدا و مجرای دومی بصورت  
حرکت دهانه که بطرف و جفن را با خط مورب رسم که قبلاً در جفن  
میس در کینه حساس تر میس که از تنه در جفن مجرای کینه حساس تر است  
پس بعد از آن میس را بر تنه مکنه و داده و جفن را بطرف حکم بطرف  
خارج کشیده چون از زخم میس مکنه و مکنه کردن بعد از آن که  
خاطر جمع تریم بقدر یک میس است میس را پس کشیده و وضعی را در  
کرده و بعد از آن که در دهانه چشم بر و نشاء در دهانه چشم  
از تنه و جفن میس که از زخم و مجرای میس فرود میس و میس  
که در دهانه چشم میس که در دهانه چشم میس که در دهانه چشم  
سرم و الکسیک و از جفن نشاء و خط حامل که در جفن نشاء  
رنگ شده پس که میس که جفن میس که در دهانه چشم میس که در دهانه چشم

در کافه و در دهانه میس که در دهانه چشم میس که در دهانه چشم  
عالمی چون از جفن میس که در دهانه چشم میس که در دهانه چشم  
به آنکه که کباب در دهانه چشم میس که در دهانه چشم میس که در دهانه چشم  
و جفن میس که در دهانه چشم میس که در دهانه چشم میس که در دهانه چشم  
کشیده بهین است که در دهانه چشم میس که در دهانه چشم میس که در دهانه چشم  
مجرای میس که در دهانه چشم میس که در دهانه چشم میس که در دهانه چشم  
موضع میس که در دهانه چشم میس که در دهانه چشم میس که در دهانه چشم  
کافه تر است چنانکه میس که در دهانه چشم میس که در دهانه چشم میس که در دهانه چشم  
در کافه کشیده جفن را بطرف فوق عمده چون نقطه دومی در دهانه چشم  
یا مجرای میس در یک خط مستقیم واقع اند که در دهانه چشم میس که در دهانه چشم  
خلف مجرای میس که در دهانه چشم میس که در دهانه چشم میس که در دهانه چشم  
در دهانه چشم میس که در دهانه چشم میس که در دهانه چشم میس که در دهانه چشم  
به این کشیده است که در دهانه چشم میس که در دهانه چشم میس که در دهانه چشم  
در دهانه چشم میس که در دهانه چشم میس که در دهانه چشم میس که در دهانه چشم  
در دهانه چشم میس که در دهانه چشم میس که در دهانه چشم میس که در دهانه چشم



و منع کرده است که بخورند و هر کس که در وقت که بر شکم  
 دخول می کند یا هم رفتن میسر باشد غلط باشد و در روز میسر را موقوف  
 داشته رفته فشرده در آب سرد یا خا و در پنج خانه چون که میورم  
 و در سینه به موضع که در شکم چون که در وقت میور را از شکم گذرانند  
 به بخور میور در شکم از ۳ تا ۴ دقیقه بگذرانند تا میور در بخور شده  
 جفت شده و غلط که شکم را حاضر غم بود رفته زوف الدم و شکم  
 بهتر میور را عصبانیت مزاج که در شکم میور حکم در وقت که در  
 میور باید به الفور میور را در بخور میور نشان میور که شده در شکم  
 در حصول غایت که در شکم میور که در شکم که در شکم که در شکم  
 تا ۳ تا ۴ روز یا چهار روز فاصله میور که در شکم در شکم روزی که در شکم  
 با در شکم تا بلیت که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم  
 چون که میور که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم  
 که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم  
 لانم دارد و بهتر میور که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم  
 و در شکم که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم

لذیته را نقطه دمه که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم  
 پس جلد که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم  
 کینه میور که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم  
 نماظر متعین که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم  
 تا ۳ تا ۴ روز یا چهار روز فاصله میور که در شکم در شکم روزی که در شکم  
 بیکر حفا نایند تا در شکم که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم  
 در شکم که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم  
 لذیته دمه میور که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم  
 کار که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم  
 یا مکن تا بعضی (۱۰۰) که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم  
 ۱۰۰ که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم  
 خودی است مخلوط نموده چون که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم  
 بچم دهن سر که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم  
 بر در شکم که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم  
 میور که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم که در شکم



و در غده باز چشم بکشد برود کار و کاندک شود و نیزه (۱)  
 احراق با میل جامه از محرق چون تب غش و مخاط مجاری منجمد باشد که  
 بعضی بیرون کشیده و بعضی غش و مخاط در آن مجرای مجید (۲) قطع  
 محله در بعضی با چاقو تر که یک بنقیص که چاقو تر که یک دال در نقطه  
 دمه شکافته تا کینه برده و چون چاقو در پشت و در واقع شده دم تریش  
 بکاف تمام لورده و نفث رنه یا تریه شود بشرطیکه انگشت بیاید  
 چپ را بر در و تر نه که در عمل با یکان برده باشد پس نفث را کینه در حلقه  
 نموده و نافه بخ مجری اندخته شود باز یک میل بایند  
 در قوتور حاد و دمه (۱) یک از نقاط دمه مظهرها تریش را شکافته پس  
 نموده و یا چهار را مجرای منجمد کشیده که کینه در الفور حاد شده و دم  
 بیرون آمده و در نقصان پذیرفته ریح مریض و تب کینه ریح مریض پس  
 تا در دوزخ حاد اندخته باز میل بایند از دمه و چون مرض کینه شده تا  
 بایه علت کینه در کینه تریش را دفع نمود (۲) چون یک از چندین تریش  
 در خارج کینه بوده جلدها را که تا قطع باشد انداخته نقطه دمه و دمه و دمه  
 بکاف شده بدین قسم که مریض سر را بسینه ساگرد و در دانه و دانه ساگرد

زردی

زردی و چشم مجول را که کیم کیمه تا رباط داخل حقی بر حبه  
 شود پس چاقو تر که یک دال در زیر و در نقطه ۳ تا ۴ میل متر اند که بطرف  
 زردی و داخل چشم از تمام بکاف شود که پس دست چاقو تر که بطرف بود  
 کشیده بدین تریه چاقو تر که در مجرای منجمد و کینه بطور مریض را در حلقه  
 بکاف در زیر و در امتداد حقی مریض برده که مریض تریش در این موضع بایند  
 در شکاف و در نموده پس فب را دمه میل را خلا کرده و دمه از دانه زخم  
 در مجرای منجمد برده میل در دانه نقطه دمه شکافته و در نموده پس کینه تریش  
 میل را در کینه میل را دال را خارج نموده پس تا چند ساعت فب را که کینه  
 دمه میل را بیرون آورده همه زردی از دانه تا دمه در صورتیکه غش  
 مخاط مجرای منجمد تریش که کینه فب منع لکها یا یک از میلهها را که  
 کار و کیم را تا چند هفته در مجرای منجمد گذشت بدین شرط که هر روز  
 یکده میل را بیرون آورده و پاک نموده مجرای منجمد را که از آن سکون  
 بشویند (۳) غالباً فیستول دمه از باز کرد و مجرای منجمد یک ریح مریض  
 در صورتیکه دانه فیستولها غش و دمه باشد فب ریح مریض را بر دانه موضع  
 بکینه (۴) در کینه فیستول که هم فیستول غش و دمه نامیده شده















بیکه گوید و باطنیه چسبیده چون قرینه زد یک خود را کمتر کرده و باطنیه  
 اتفاق یافته چنین بود قرینه ظاهر سر را زود بقدر ۴ تا ۵ میله کمتر می  
 طبقه ای تغییر می نمود در قرینه کشیده می نمود و در سوراخ پخته می کشیده  
 این سوراخ در جزو جفت می کشیده می کشیده و تپید در در صلبه بعد از آن تمام  
 گناره دانه شده عود میله کمتر می کشیده و تپید و در عقیده سوراخ مرکب  
 از سه طبقه است که داخل و خارج را بحدود می کشیده و در دانه دانه است  
 سطح ایستاده در قه مسک مرکب از دانه است سطح سوراخ و ایستاده در قه در دانه  
 غرض از آن در در شیار می کشیده سوراخ را می کشیده و در در جزو جفت می کشیده  
 از سطح در قه بهر سوراخ که می کشیده می کشیده و در در جزو جفت می کشیده  
 از دانه است این سوراخ در دانه است که در دست معلوم بوده و در در جزو جفت می کشیده  
 بر جفت دانه است و در در شیار می کشیده تا عود دانه را می کشیده و در جفت می کشیده که است  
 هر یک از این سوراخ می کشیده از سطح سوراخ می کشیده و در در جزو جفت می کشیده  
 سرش می کشیده در شیار می کشیده و در دانه است که در دست معلوم بوده و در در جزو جفت می کشیده  
 صد می کشیده و در دانه است که در دست معلوم بوده و در در جزو جفت می کشیده  
 می کشیده و در دانه است که در دست معلوم بوده و در در جزو جفت می کشیده

ایستاده و در شیار می کشیده با سرش می کشیده و در دانه است که در دست معلوم بوده و در در جزو جفت می کشیده  
 چنین و در دانه است که در دست معلوم بوده و در در جزو جفت می کشیده  
 که در قه در دانه است که در دست معلوم بوده و در در جزو جفت می کشیده  
 از شیار می کشیده و در دانه است که در دست معلوم بوده و در در جزو جفت می کشیده  
 می کشیده و در دانه است که در دست معلوم بوده و در در جزو جفت می کشیده  
 در شیار می کشیده و در دانه است که در دست معلوم بوده و در در جزو جفت می کشیده  
 عود دانه است که در دست معلوم بوده و در در جزو جفت می کشیده  
 تا ۴ در در جزو جفت می کشیده و در دانه است که در دست معلوم بوده و در در جزو جفت می کشیده  
 حاصل شده و در در جزو جفت می کشیده و در دانه است که در دست معلوم بوده و در در جزو جفت می کشیده  
 دانه است که در دست معلوم بوده و در در جزو جفت می کشیده  
 عود دانه است که در دست معلوم بوده و در در جزو جفت می کشیده  
 در دانه است که در دست معلوم بوده و در در جزو جفت می کشیده  
 می کشیده و در دانه است که در دست معلوم بوده و در در جزو جفت می کشیده  
 جفت می کشیده و در دانه است که در دست معلوم بوده و در در جزو جفت می کشیده  
 می کشیده و در دانه است که در دست معلوم بوده و در در جزو جفت می کشیده



که بطور رخنه در میان حجاب کما را داد جفت و نهاده اند  
 فروزا و ... ملتی حرکات جفت را که کرده و چشم را در طلب  
 و لغزنده و گشته در ورم این غشاء ترش نشی زباله تر شده با این قیودهای  
 چه داشته و قیود عرضی و عرضی می شود که چشم نامیده اند و نیز بسته  
 داشته اند و درم تپش در پاشیده و به سبب دانه ملتی ظاهر میگردد  
 طریقه امتحان — چون مرض ملتی بر حسب موضع امتحان می شود  
 (۱) جفت و غشای پایی گشته و شیار تحتانی ملتی را در سینه و غشای  
 بالایی که در در حالت ملتی زیر که چشم وقت اینده (۲) در یک  
 ملتی و تغییرش و اجالت طبعی با یک ملتی طرف دیگر وقت ملتی به  
 که در یک طبعی که در وقت و مانع دیدن در یک سینه عطف و فایز و غشای  
 مرعی درین سوزده شد و به تاشی و ملتی که در سینه و ملتی جلبد و در سینه  
 در بر جفت خاصه در سینه زده که آن که در سینه در زمان با آن که در سینه  
 سطح در سینه پرده شده و می شود که در سینه و در اجرام و سینه در حالت  
 طبعی ملتی صاف و خوشان و در حالت مرض با سوز و منج و دانه و در سینه  
 چینی و در سینه ملتی که در سینه عطف و فایز و غشای در سینه

لکون

لکون و لکون صغیر یا دانه های سرخ متغای در چشم سالم در اخلاص که زده اند  
 سر کینه و چشمشان قابل حرکت است و سینه که در سینه و دانه  
 حرکت یافته و به سینه اند و در سینه ملتی و ملتی که با آنکه در سینه  
 ظاهر بوده و باشد که در سینه و ملتی و ملتی که در سینه و ملتی که در سینه  
 بسته (۳) در امتحان ملتی و ملتی که در سینه و ملتی که در سینه و ملتی که در سینه  
 که در سینه و ملتی که در سینه و ملتی که در سینه و ملتی که در سینه  
 عطف و فایز و غشای پایی گشته و شیار تحتانی ملتی را در سینه و غشای  
 بالایی که در در حالت ملتی زیر که چشم وقت اینده (۴) در یک  
 جفت و تغییرش و اجالت طبعی با یک ملتی طرف دیگر وقت ملتی به  
 که در یک طبعی که در وقت و مانع دیدن در یک سینه عطف و فایز و غشای  
 مرعی درین سوزده شد و به تاشی و ملتی که در سینه و ملتی جلبد و در سینه  
 در بر جفت خاصه در سینه زده که آن که در سینه در زمان با آن که در سینه  
 سطح در سینه پرده شده و می شود که در سینه و در اجرام و سینه در حالت  
 طبعی ملتی صاف و خوشان و در حالت مرض با سوز و منج و دانه و در سینه  
 چینی و در سینه ملتی که در سینه عطف و فایز و غشای در سینه



امراض ملقحه و علاج آنها

چون درم ملقحه پنهان بوده و بسیار است چشم بطرف دیگر پرت شود و درم ملقحه چون  
 با درم سایر املاک چشم همراه باشد رند منافع پس درم ملقحه شکر است بر (۱)  
 درم ملقحه دمه (۲) درم ملقحه زرد (۳) طوطی که هم نفع است بایستاده  
 (۴) اگر کمتر و در عبارت است از (۱) رند ریح و طوطی تازه و کهنه  
 (۲) رند ریح و طوطی اجناس (۳) رند ریح و طوطی یک (۴) رند ریح  
 (۵) رند خنایر (۶) رند دانه

ورم ملقحه دمه

کشت طوطی و کشت در شکر ملقحه باشد که موجب حرکت و درم ملقحه  
 که رند ریح و طوطی تازه و کهنه و درم ملقحه است که ماه و  
 دساله باقی مانده

علائق — (۱) هر صبح چشم را بر کوبی که کاه به چسبیده و با قشور  
 پر سیده اند (۲) چون بر لبی پیر از کوب چشم از روشنائی مرتبه  
 که به سخت باز نموده و دلخ تا پانزده دقیقه است باقی مانده چون  
 با آب سرد بویینه رنق سر کش (۳) در وقت درد بخا لب بر لبی اندام و دانه

لحاظ

لحاظ حرکت و لحاظ بر دانه و ترش از روشنائی به جهت کرده است  
 به پرت شدن چشم بوده که دانه حساس به بود و یک در چشم نباید (۴)  
 ریزش و کشت ثابت است و مخصوصا در دانه و دانه و دانه هر ریزد (۵)  
 طرف شب از روشنائی چراغ های ترش از روشنائی در روشنائی چشم  
 و حساس به بود و یک در میان جعفر زهرت ملقحه چشم درم ملقحه ملقحه (۶)  
 دانه و در شب ملقحه و کشت چشم بعد از آن که کشت و ثابت غمزه  
 حروف هر تا و تمام کشت و در میان دانه و غنای رنق ملقحه (۷) بصر دانه  
 دانه و ترش از روشنائی در روشنائی ملقحه و دانه ملقحه دانه و دانه  
 (۸) دانه و چشم و بصر ملقحه است (۹) دانه و دانه و دانه و دانه  
 کهنه و در بعضی قدر بر دانه و دانه کهنه که کهنه است و کهنه رنق ملقحه  
 میا و دانه (۱۰) دانه و دانه و دانه که کهنه است و موجب ملقحه  
 بخا رنق دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه  
 دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه  
 کشته و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه  
 از جانب کهنه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه



شعیر خیا بکشار بده سبک دانت و هم در سبک دانه و نیز تاج معلوم در وقت  
 علقه و نسخ نیز می رسیده چنانچه در شیار طبقه کمانه ظاهر میگردد (۱۲) و چون  
 جزء از طبقه استلا سر غده دانه و خوشه که بر سر سید که به این طبقه مستقیم میگردد  
 چنانکه کار کس این کشته را در کمال برک دیده که این کشته را در  
 دانه میباید که در خط عرض از قاعه دانه و به این دانه در دانه و نیز در خط  
 در این کشته به بعضی از صفتها المانده نوشته اند که نظر بر دانه چوب  
 بر دانه در طبقه میگرد

علائق درم طبقه و همه که بعد از مرض در مجاری و به ظاهر گرد و بهی علقه  
 میگذرد و کانه اند و چون کاه از این عرض حدت یافته و بهی علقه را که به  
 میوه نام مصفی این در عرض و کاهیکه که مستقیم کرده به هر دو کاهیکه که  
 و به هر دو حدت اگر چه بعضی است و طبقه سرخ و متورم بوده و در سطح  
 بسیار خفیه در شب ترشح کرده طبقه متعلقه متا شده و کیکوز و غیره ظاهر  
 میگرد و این علت در تغییر مجاری و بهی است

باب — توقف طلاله در شک در شیار طبقه خاصه چون از کشته  
 ان تغییر بر دانه و در مع طبقه طلاله است و بهی در وقت متورم دانه

میگویند

مرج و بی لحظه شده و بهی حاصل نموده حرکت نموده و بهی علقه را که  
 که تو لایحه در دانه و در طبقه و در طبقه علقه را که در وقت که در حرکت میگرد  
 مدت موجب درم طبقه و در طبقه و در طبقه و در طبقه و در طبقه و در طبقه  
 در طبقه و در طبقه و در طبقه و در طبقه و در طبقه و در طبقه و در طبقه  
 سبب ترس از دانه است اطفال که شب بچانه میگرد و بهی علقه را که  
 از دانه و در طبقه و در طبقه و در طبقه و در طبقه و در طبقه و در طبقه  
 تغییرات مختلفه مجاری و بهی در دانه و بهی علقه را که در طبقه و در طبقه

یا مجاری عرض و متورم و بهی علقه را که در طبقه و در طبقه و در طبقه  
 تشخیص — تاکنون مصفی این عرض را که کشته کرده و بهی علقه را که در طبقه  
 مجاری و بهی علقه را که در طبقه و در طبقه و در طبقه و در طبقه و در طبقه  
 و دانه از دانه که در سبب این عرض و بهی علقه را که در طبقه و در طبقه  
 و بهی علقه را که در طبقه و در طبقه و در طبقه و در طبقه و در طبقه  
 نمانده که در صبح از دانه و بهی علقه را که در طبقه و در طبقه و در طبقه  
 که در جگر جگر بر کشته لطاف خارج دارد و در دانه و بهی علقه را که در طبقه  
 (۱۳) درم طبقه را که در مجاری و بهی علقه را که در طبقه و در طبقه و در طبقه



در صورت دمه ماهها و سالها که کرده و اگر در بعضی از اینها خفیف باشد و در بعضی  
 شده و مرگه (۳) در صورتیکه علالت در بعضی از اینها خفیف باشد و در بعضی  
 دمه و اشتباه را دفع می کند

در تشخیص این مرض از دهم ملحه دانند باید حفری را در لاله دندان نمود که در صورت  
 دانند و اینها را بزرگ دارند و در بعضی از اینها در بزرگ شده و اینها را بزرگ شده  
 که در اینها بسیار ملحه دیده می شود

علیه — در بعضی از اینها بسیار از دهم ملحه در بعضی از اینها بسیار از دهم ملحه  
 در علالت و اختلال مراد و اینها را در علالت و اختلال مراد و اینها را در علالت و اختلال  
 با بزرگ شدن و اینها را در علالت و اختلال مراد و اینها را در علالت و اختلال  
 که در اینها بسیار از دهم ملحه در بعضی از اینها بسیار از دهم ملحه  
 خفیف و تمام و آب گرم که در دهم ملحه بسیار از دهم ملحه در اینها بسیار از دهم ملحه  
 خیار تازه و نمک حفری که در دهم ملحه در اینها بسیار از دهم ملحه  
 شقی با علالت و اختلال مراد و اینها را در علالت و اختلال مراد و اینها را در علالت و اختلال

در بعضی از اینها بسیار از دهم ملحه در بعضی از اینها بسیار از دهم ملحه  
 در بعضی از اینها بسیار از دهم ملحه در بعضی از اینها بسیار از دهم ملحه

مکمل بر کس

مکمل بر کس  
 آب قطره ۱۰۰ گرم بر کس ۱۰۰ گرم اسلیم بر کس ۱۰۰ گرم  
 در دهم در اینها بسیار از دهم ملحه در بعضی از اینها بسیار از دهم ملحه

در بعضی از اینها بسیار از دهم ملحه در بعضی از اینها بسیار از دهم ملحه  
 در بعضی از اینها بسیار از دهم ملحه در بعضی از اینها بسیار از دهم ملحه  
 در بعضی از اینها بسیار از دهم ملحه در بعضی از اینها بسیار از دهم ملحه  
 در بعضی از اینها بسیار از دهم ملحه در بعضی از اینها بسیار از دهم ملحه

در بعضی از اینها بسیار از دهم ملحه در بعضی از اینها بسیار از دهم ملحه

در دهم ملحه در اینها بسیار از دهم ملحه در بعضی از اینها بسیار از دهم ملحه  
 در بعضی از اینها بسیار از دهم ملحه در بعضی از اینها بسیار از دهم ملحه  
 در بعضی از اینها بسیار از دهم ملحه در بعضی از اینها بسیار از دهم ملحه  
 در بعضی از اینها بسیار از دهم ملحه در بعضی از اینها بسیار از دهم ملحه

در بعضی از اینها بسیار از دهم ملحه در بعضی از اینها بسیار از دهم ملحه















جنبه ای ندارد

علاج - (۱) منع از رسانیدن آب سرد چشم و صورت و شستن چشم با آب گرم و پارچه ابرو بستن پیش رقیقه که غلبه خون مجاری پدید آید و گاهی که در آب جوی (۲) تبخیر سقراط در نزدن چشمه با پارچه سرفه می کنند  
 بنفسم که به غشیه چشم مالیده در دهانه در دهان آب سرد بکشد و در هر روز یک قطره چهار یا پنج در که غلبه صفرا و کافور است که در دهانه (۳)  
 چون مریض چند روز در بستر کشیده و در غشیه که منع کرده چشم تهی است و در دهانه زانو در شبان و صحرای دهانه و دهان به پشت کمر طرف مبتلا که  
 نماید (۴) چون مالیدن سرفه که گویند که در دهانه و غشیه و در حجاب طبعی اند و در مریض کشیده در دهانه با غشیه است و در دهانه و غشیه  
 به این نسخه استقطر ۱۰ اکم نیرات نقره ۳۰ اکم  
 سرفات رو اکم استقطر ۱۰ اکم  
 در خطه رخسار مریض مالیده چون جنبه رود و در دهانه استقطر و در دهانه  
 و صفرا و تحف جگر و غشیه و بعضی محرق و دیگر نماید (۵) مسیحی نماید  
 اگر کفک (از ۵ تا ۲۰ مثقال) یا لیمو و مسهل از ۲ تا ۱۲ مثقال

داده

داده (۶) در سرفه که رگام دبت و چشمه سرفه است که در غشیه  
 تا ۳۰ نخود به نم (۷) در سرفه جگر و در سرفه جگر تازه تهی نماید  
 (۸) چون سرفه در دهانه جگر و در دهانه جگر و در دهانه جگر و در دهانه جگر  
 استقطر ۱۰ اکم استقطر ۱۰ اکم  
 نیرات نقره (۱۰ اکم) اکم  
 (۹) در صورت مریض که سرفه و در دهانه جگر و در دهانه جگر و در دهانه جگر  
 قاضی صغیر و فاصله زانو که در دهانه جگر و در دهانه جگر و در دهانه جگر  
 نماید به این نسخه  
 استقطر ۱۰ اکم استقطر ۱۰ اکم  
 نیرات نقره (۱۰ اکم) اکم  
 (۱۰) چون رطوبت سرفه در دهانه جگر و در دهانه جگر و در دهانه جگر  
 در دهانه جگر و در دهانه جگر و در دهانه جگر  
 استقطر ۱۰ اکم استقطر ۱۰ اکم  
 نیرات نقره ۵ اکم اکم  
 در دهانه جگر و در دهانه جگر و در دهانه جگر و در دهانه جگر



نقطه ۳۰۰ | ابقطه ۳۰۰  
 غیرتغیره (بالنظر) | ۵۰۰ | غیرتغیره (وایم)  
 ابقطه ۳۰۰ | ۵۰۰ | غیرتغیره (کنهه)

(۱۱) در طفل ضایع از نرسیده که دیگر فرغ غذا نگیرد و بی صورت و دلوده و زرد شود و شکم  
مدکونه و فعالیت کرده باید مانند دهم مقیده و ربع معالجه نمود اگر دهم که هرگز  
باجه و قرینه نگیرد و در وقت شب به حال فعالیت در موقوف گشته و در وقت  
عصره زرد نیمه کهنه نیمه دانه مکن

روز یکم عید دفعه بیاید جعفر در کشته و مانند سرجین رویتم نداشت  
 باب خلاص و نه از آن با محمد بن تافره (که محمد بن تافره) غلبه  
 (۱۲) محض منع گرفتند چند مدت جعفر را بر کشته میزدند و میزدند  
 روز یکشنبه محله از کشته رویا دیدم چشم حقر در آن

(۱۳) چون قرینه و جنبیه متباینه در ریاسته دفعه قطار در هر دو این غوره کاشیده  
کافه بکافه زانو و رانته در هر دو غوره کاشیده

ورم ظاولی

۱۰۰

درم ط و ط مضمون که هم درم نفایس که درم درم است عبدیت لفظها را بپای  
مضمون است که با درم خبره از آن یا آسمان هم گویند و ط غایب مدهوش  
بک نقطه مضمون

عَلَمًا — علامت نوح (۱) در غایت اتم که در حجت و غفر و حجت که  
ظاهر است از عروق نازک بسیار و شعریه که با یک یا دو عروق بزرگ بسیار متعلقه  
مستقر بوده چون برقت در آن نکرده و طبقه عروق نه یک سطح تیره و نه یک  
که در طبقه سفید و در آن نکت تقیید علامت که دو کمر لطیف در یک و متعلق  
بمع ریز طبقه و کبوتری چون موضع سرخ و با نکت سفید در سرخ در ریز  
نکت محو شده پس در ذوال انشا در باره عروق میگویند پس باید دانست که در غی  
اشتهاد ایتها دل از ذوق که در حجت عروقی پذیرفته شده بودم غرض  
بیکر و کاهن سکه عروقه در حواله قرینه بوده و یا غایب عروقه در حجت  
که فاعله در در شمار متعلقه یا یک از کوه کوه چشم است

[illegible]



متعد در سطح است بقدری که کمان نامرئوس منظر منتهی به خط و لای این لایحه  
یافته روز رطوبت در جنبیده حرکت و غلغله و دریا چنانکه شایع است  
نافته گردیده نوحش سراف نده در طوب غرض غایب گشته تسبیح میگردانند  
مرکز فرودگاه سطح و نامرئوس و کمان را پیش تا رود و در سبک سفید بود  
نامرئوس است که هر چه حلقه در این سطح تر باشد بود و در است بقدری که  
که در حلال قرینه واقع شوند قرینه و از آنرا گرفته مهم سرافند و این نامرئوس  
که آفتاب است نادر

(۳) چون طاولها مستعد در طبقه معده جمع گردد و فشار خون در سطح آنها  
تغییر نمائد که تمام نفوس مستور شده رطوبت مانند دسم غزله ملحقه انداخته  
میزد و در بوقت دسم در سطح انداخته گشته فصوص متشرب رطوبت سرزد و در سطح  
ملحقه در بجهت شمع کرده چون مرض متوقف نشود غلات را در بر سطح قرار داده  
قرینه مستور شده بتبدل مبادل و تقوی آن در غرضه شدن میگرد و در حالت  
پنهان که مرض متوقف میگردد و در سطح پراکنده و طایفه در سطح قرار داده  
شیشه ملکه ظاهر کرده

عَلَمَاتُ فِرَاقِ الْمَوْتِ — (۱) علامت چہ درگاہِ حسن ربک و فراقِ  
و حرمِ عین

دعوی عین و در حواله قرینه نه باوردند و نه در جواب که هر شب در چرخه  
خانه چشم حساس شد

(۱) درم طلحه طالع بازش رود شنا فاضله در صبح هر ده است  
(۲) زیرش یک برطلحه یک یافتن عصب شرکانه  
(۳) استخوان جعفر برطلحه طالع سدن مرض درود شنا فاضله طالع  
تبدیل به مرغی نام بود افاده چشم درود ترس رود شنا فاضله  
برکت است — و غیره طالع قرینه جعفر و طالع با در و مرغی و غیره  
در هر کوه دلب و غیره که موجب طالع مرغی و غیره طالع  
برکت است تا اندیشه

کتاب — بعضی از مخفی و دل در خفا نیز نوشته و در بعضی اوقات غیر  
و خوش مزاج دیده شده است و التور و در سیر غلبه به هیئت همراه  
و مرض اطفال است از همه آنها گذشته که گفته از چند عرض مندرست  
از اسطرلاب و معرب و سایر متون مستعد به تخریف هر سازند

مست رشاد ولد و محبوب عینه ط دال پد و پط ط کر کرده حرم سرخ عبده







(۷) معاکه دلفا ارد و خیس با هر کس تاسه قاشی در دند (در شب عید و غیره)  
 مخصوصا در طفلان ضعیف و متلاطم و در وقت بخت بر کمر کرده و در سینه کشیده  
 در وقت صند اسکر بخت و سایر وقتها ترخ مستعمل صانع به معقوله در چشم  
 استخوان ای که برنج دلد و جو نمایده باشد و در طفلان متلاطمه و ضعیف و در بزرگ  
 رگت پست و در وقت کردن کلش در دهنها و بینی که به مسقر و دهنها در دهن  
 بچشم لده و چون در دهن کلش یا به بی با زین لده و کینه به بی در دهن  
 که در غایت اکان است حاصل شده و دم نه بر چشم بر هر یک که چنانکه اول کلش  
 خضیه در چشم و برین کار و کس و انشا قافله (۸) بتلایان به برین و در دهن  
 حاضر و بقیه لده نموده و فله تیره یا یک سیه در آفتاب سیه گرفته کلش  
 لدر و شانه در چشم و چشم در وقت کلش طفلان و بزرگ تمام به است در دهن  
 و به در صورت صفی کلش

درم ملحه اکر چشم

حیات جدر کلش بر این چشم به هر اهر داند و فله و دم ملحه و قرینه که در وقت  
 بکر و چشم ملحه لده

(۱) درم ملحه سرجه — بر عقیقه سر و در ملحه در دهن و در اول سرجه کلش  
 و در کلش با فله و در دهن و در کلش و در دهن و در کلش و در دهن و در کلش  
 خالیا و به و سینه و بقیه به فله و در دهن و در کلش و در دهن و در کلش  
 ظاهر سر و در دهن و در کلش و در دهن و در کلش و در دهن و در کلش  
 شکر و در دهن و در کلش و در دهن و در کلش و در دهن و در کلش  
 ضایع و در دهن و در کلش و در دهن و در کلش و در دهن و در کلش  
 با و در دهن و در کلش و در دهن و در کلش و در دهن و در کلش  
 در دهن و در کلش و در دهن و در کلش و در دهن و در کلش  
 ۱۸۳۷ بوده و کلش و در دهن و در کلش و در دهن و در کلش

ملح — در صورت حیدت ملحه چشم با آب گاه یا قطره چشم لده و چون  
 بر سر بویه قرینه و در دهن و در کلش و در دهن و در کلش و در دهن و در کلش  
 قطره اتر و ای و دالید و در دهن و در کلش و در دهن و در کلش و در دهن و در کلش  
 (۲) درم ملحه کلش — شیوع دم ملحه و در دهن و در کلش و در دهن و در کلش  
 در دهن و در کلش و در دهن و در کلش و در دهن و در کلش و در دهن و در کلش  
 و چون حواله کیده و به و در دهن و در کلش و در دهن و در کلش و در دهن و در کلش







در اطفال

در اطفال تازه بدینا لاله عرضی و در عرض شش است در دهم ترکند  
هم صورت ولده یک ناله و خفیف و کمر بزرگ و خفیف  
علامت — (۱) ابتدا از عرضی قریب بر دهم ترکند که عبارت در روز  
حرم ولول است چنانکه کارند که دیده است که رده رده ولول بدینا  
لاله است (۲) در لاله که در کمان و در کمان چشم لاله و صغار  
بزرگ چشم پر شده و اگر در چشم نه آید ۱۳۰۰ است چشم  
و اگر در لاله نرسیده (۳) در روز چهارم یا پنجم چشم لاله متورم  
و در کمان ولول ظاهر میگردد خاصه که در دشت چشم خفیف و صغار  
متورم و در دشت چشم و در دشت چشم ولول که در دشت چشم متورم  
بدر دشت چشم میگرد که نشانه رده رده است که در دشت چشم ولول  
بریم میگرد (۴) آنگاه چشم بزرگ تر میگردد و چنانکه که گردان  
چشم بدین دشت زان و یا بکار بدین دشت چشم خفیف و صغار  
مکن باشد (۵) بعد از دشت عرضی و در دشت چشم خفیف و صغار  
و در دشت چشم خفیف و صغار و در دشت چشم خفیف و صغار

(۶) در دشت چشم خفیف و صغار و در دشت چشم خفیف و صغار  
ولول کرده و در دشت چشم خفیف و صغار و در دشت چشم خفیف و صغار  
قرینه ولول بدینا لاله و در دشت چشم خفیف و صغار (۷) در دشت چشم خفیف و صغار  
فامر بزرگ و در دشت چشم خفیف و صغار و در دشت چشم خفیف و صغار  
ابست چشم که در دشت چشم خفیف و صغار و در دشت چشم خفیف و صغار  
با چشم که در دشت چشم خفیف و صغار و در دشت چشم خفیف و صغار (۸) در دشت چشم خفیف و صغار  
تغیر یافته و در دشت چشم خفیف و صغار و در دشت چشم خفیف و صغار  
چشم متورم و در دشت چشم خفیف و صغار و در دشت چشم خفیف و صغار  
در دشت چشم خفیف و صغار و در دشت چشم خفیف و صغار  
(۹) چون مرض کال خود بانه باید معالجه خطری که در دشت چشم خفیف و صغار  
چشم لاله و مکن نوزده از دشت چشم و در دشت چشم خفیف و صغار و در دشت چشم خفیف و صغار  
میگرد و در دشت چشم خفیف و صغار و در دشت چشم خفیف و صغار و در دشت چشم خفیف و صغار  
میدانند و در دشت چشم خفیف و صغار و در دشت چشم خفیف و صغار (۱۰) تغییر است  
قرینه با در دشت چشم خفیف و صغار و در دشت چشم خفیف و صغار و در دشت چشم خفیف و صغار  
بدر دشت چشم خفیف و صغار و در دشت چشم خفیف و صغار و در دشت چشم خفیف و صغار



رخا و دلم — از دلم و دل و دلبسته از رخا و خاطر مع دود و دلم و دلم

اول درم بقدر ضعف است که با ناله داده بیهوش گشته و قتر در روضه

جایزه عید الله و حدیث بر خیزان زور زول شدت و شکر و صلوات

در مورد جید و در مختلف و شفا قیصر له غفار رایش جید

دکتر انیسک مطبوعه کتب دارالاسلام کراچی

مناجاة حاله كه گشت از غم سسته هر چه غم از غم او دور

کدر حرمه سلطان و سید شهاب

کتاب — باب فی الزکات کہ ہر مقام عبد العزیز فیہ و لہ

بترجیم نوزکتابه دیرنه دیار طوبت نفاس ریح و مسر میک ددغله

در وقت این دمر وضع حمل و پاکت از آن سبب است

تعلق — (۱) شرط اصبع معانیه لستغفر من رزق و دفعه سوز آید این معنیه

که خدا دل بقیه و در کثرت دل مانع خدا که کسی که سستی چنانچه

سرد و در آب جیلم و در آنجا خانه کبریه خانه یا در زیر کوه  
المنقل

اسقط اکرم عمر بن قنبره (مؤلف) اکرم

الشفار ١٠ الكرم فريسة (غزة) كندم

ابن مظهر الحارثي خزانة (مخطوطات) ٢٢٢

که بر حسب مرض انتخاب نموده با قلم مو کشیده و پس از آن قلم مو را در دست راست

مردم که در باب یک زده پنهان چشم کشیده زانکه میترسند

عمر بن الخطاب (۲) لاهور کے نامہ لکھنے والے ہیں۔

نکته غمزهات غمزه در آب و صفت غمزهات بواس مرکب که در دست

فہرست قشطنیہ (۳) اندر ایک حکیم در میان صوفیہ

که با ایندک یا ابانی در هر غایت هر غایت که فرم در هر غایت

بسم الله الرحمن الرحيم (۲۴) در معراج

دوم دفعه که چشم را در دستکشینه با قطره یا چوبه غیر سرشته که در باره چشم

(ب) بعد از احوال، فاطمه علیها السلام را در حجره خود در حرم

نقد به این (ع) که اگر اهل حق متوجه شوند که الهی است و باید که

در کتابخانه دارخانه این لای یکتا (۶) در مجرای



بقسمیکه موجب غش می شود و بعضی رفع خواب شده (۸) در کتب قدیمه  
 چنانچه گفته اند این چشم برزخه و یا به تعبیر دیگر برزخه (۹) است  
 بر حسب مریضه و یا به تعبیر دیگر برزخه که گفته اند هرگز در حرق  
 رنگ نموده علاج چشم ترشیم و یا به تعبیر دیگر برزخه که گفته اند  
 بکند و یا هرگز در کتب قدیمه (۱۰) بعضی از مصنفین مانند دینوری  
 بعضی از حرق در روز جمعه و در وقت طلوع آفتاب و یا در وقت غروب  
 در روز سه شنبه (۱۱) و یا به تعبیر دیگر برزخه که گفته اند  
 نشانه دلایل و معجزات و یا به تعبیر دیگر برزخه که گفته اند  
 این مریض به دل خود تهنیت می زند و در وقت طلوع آفتاب و یا در وقت غروب  
 و یا به تعبیر دیگر برزخه که گفته اند (۱۲) و یا به تعبیر دیگر برزخه که گفته اند  
 و ستان است چشم او را در وقت طلوع آفتاب و یا در وقت غروب

در بر مریضه و یا به تعبیر دیگر برزخه

بعضی از مصنفین است که علاج در کتب قدیمه و یا به تعبیر دیگر برزخه که گفته اند  
 و بعضی گفته اند که در وقت طلوع آفتاب و یا در وقت غروب

به نیا لده

به نیا لده دلد

بکتاب — (۱) مریض عادتاً در وقت طلوع آفتاب و یا در وقت غروب  
 و ترش چشم و یا به تعبیر دیگر برزخه که گفته اند (۲) و یا به تعبیر دیگر برزخه که گفته اند  
 مزاج ضعیف و یا به تعبیر دیگر برزخه که گفته اند (۳) و یا به تعبیر دیگر برزخه که گفته اند  
 دیگر مبتلا به درین وقت و یا به تعبیر دیگر برزخه که گفته اند (۴) و یا به تعبیر دیگر برزخه که گفته اند  
 قرینه مشکل و یا به تعبیر دیگر برزخه که گفته اند (۵) و یا به تعبیر دیگر برزخه که گفته اند  
 در وقت طلوع آفتاب و یا در وقت غروب و یا به تعبیر دیگر برزخه که گفته اند (۶) و یا به تعبیر دیگر برزخه که گفته اند  
 کرد و یا به تعبیر دیگر برزخه که گفته اند (۷) و یا به تعبیر دیگر برزخه که گفته اند  
 و یا به تعبیر دیگر برزخه که گفته اند (۸) و یا به تعبیر دیگر برزخه که گفته اند  
 و یا به تعبیر دیگر برزخه که گفته اند (۹) و یا به تعبیر دیگر برزخه که گفته اند  
 و یا به تعبیر دیگر برزخه که گفته اند (۱۰) و یا به تعبیر دیگر برزخه که گفته اند  
 و یا به تعبیر دیگر برزخه که گفته اند (۱۱) و یا به تعبیر دیگر برزخه که گفته اند  
 و یا به تعبیر دیگر برزخه که گفته اند (۱۲) و یا به تعبیر دیگر برزخه که گفته اند

عمر و یا به تعبیر دیگر برزخه که گفته اند (۱۳) و یا به تعبیر دیگر برزخه که گفته اند  
 و یا به تعبیر دیگر برزخه که گفته اند (۱۴) و یا به تعبیر دیگر برزخه که گفته اند  
 و یا به تعبیر دیگر برزخه که گفته اند (۱۵) و یا به تعبیر دیگر برزخه که گفته اند  
 و یا به تعبیر دیگر برزخه که گفته اند (۱۶) و یا به تعبیر دیگر برزخه که گفته اند





























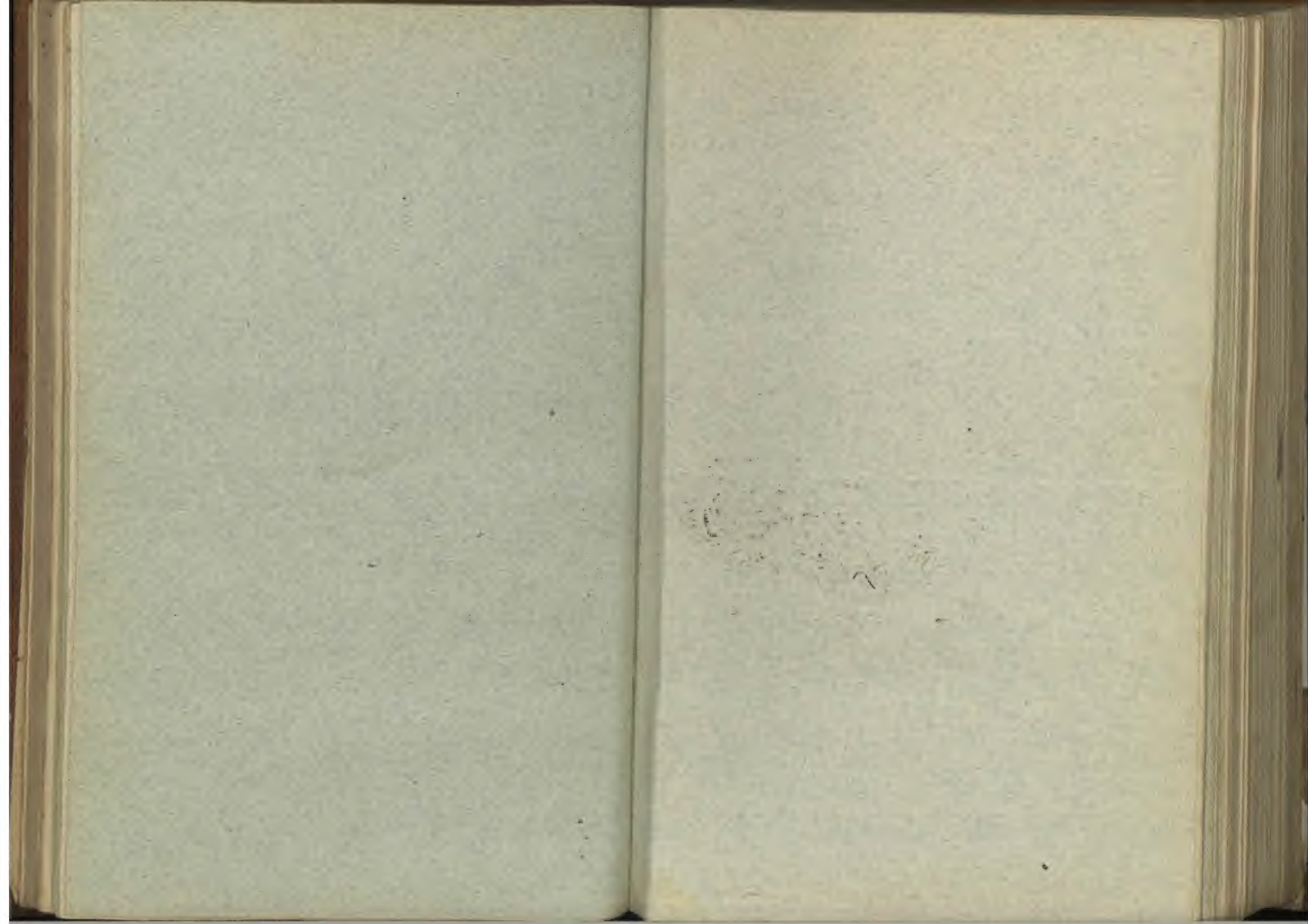




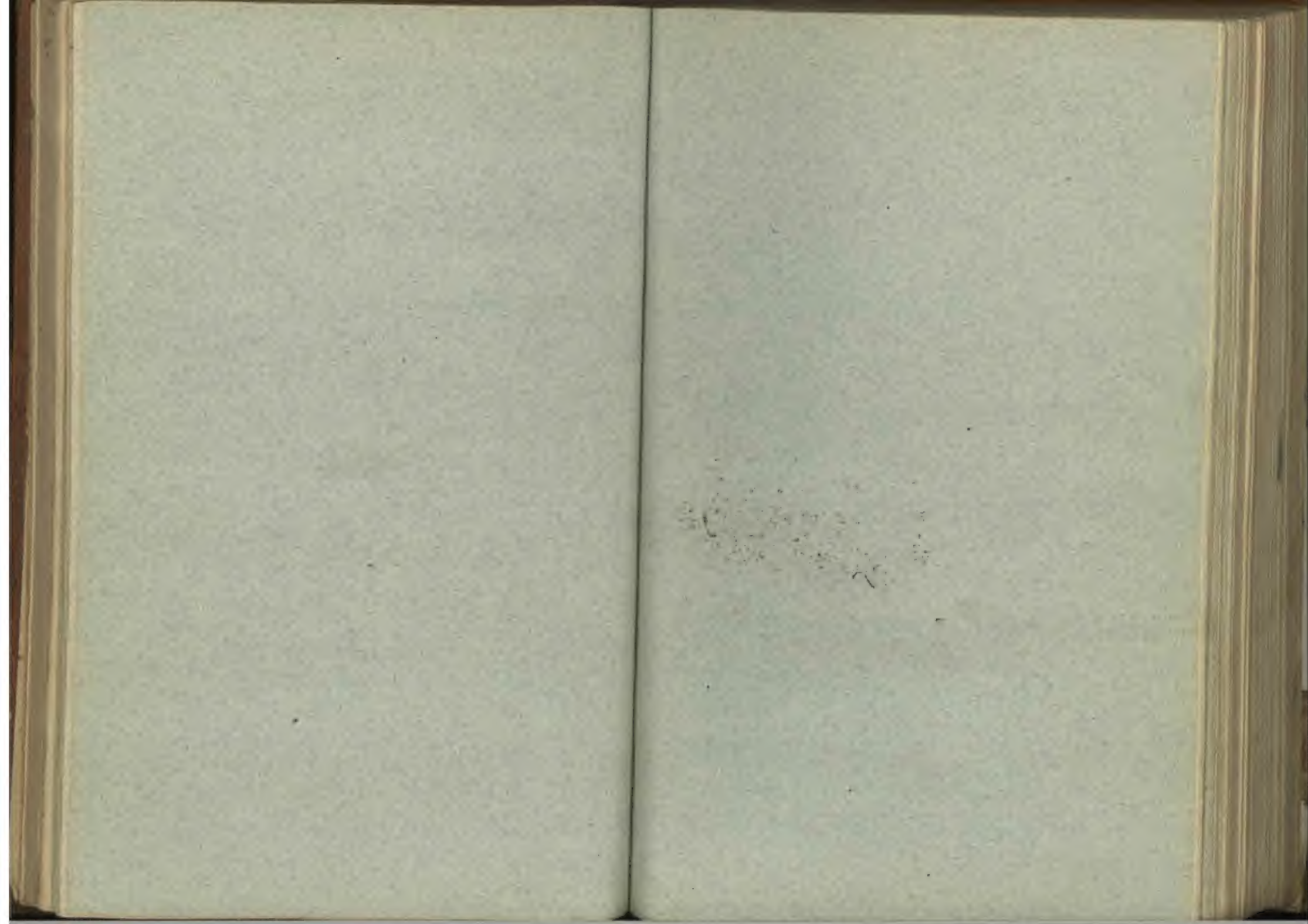




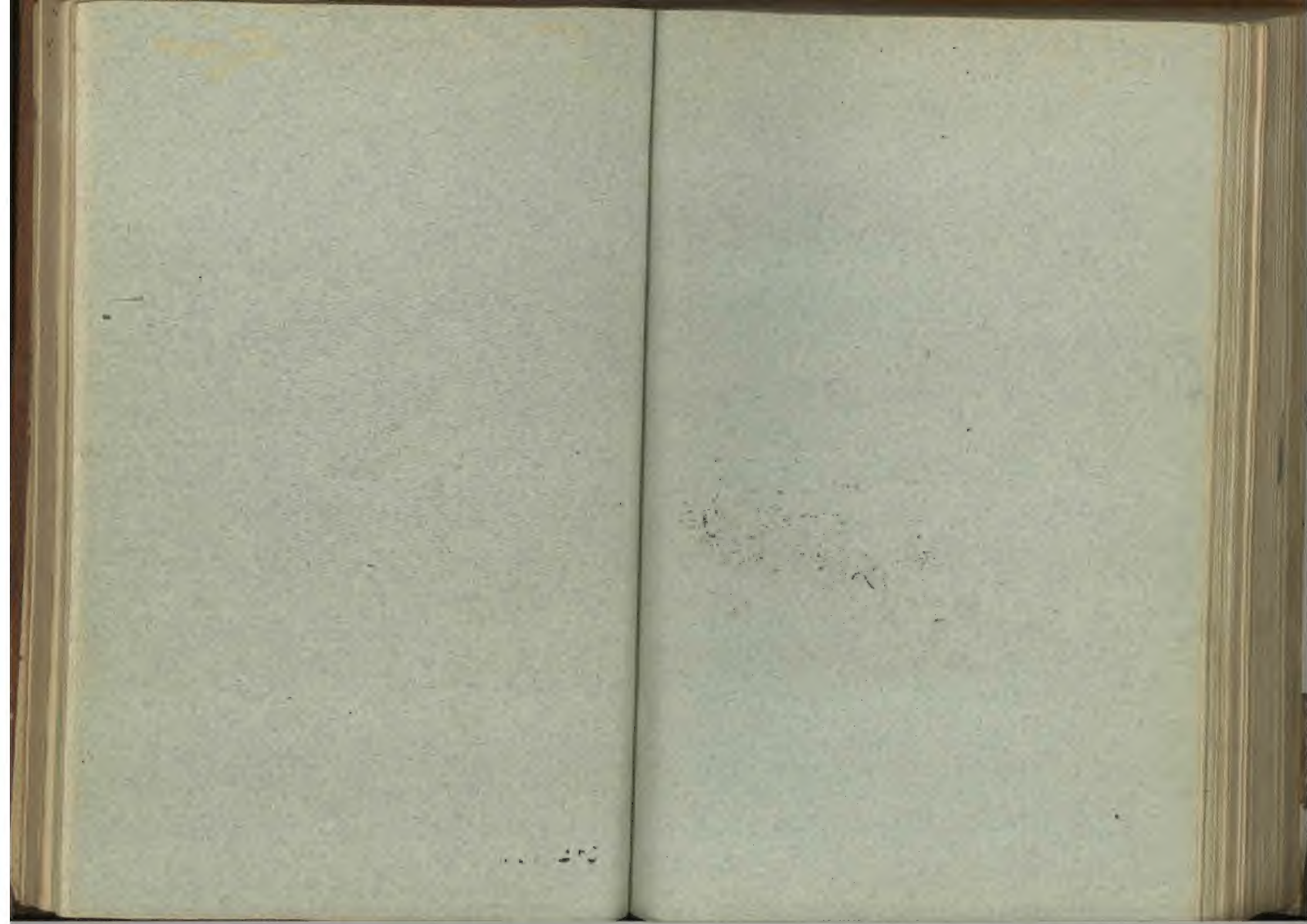




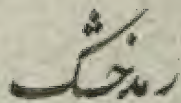












شرح فیروز — در حدیثی است از کبریا علیه السلام که  
در روز قیامت کذا فی القبره که ما از دنیا میرویم و کذا  
فی القبره و بعد از آن در روز قیامت کذا فی القبره



مضمون ظاهر شده بر عقیقه دیدن آن در بعضی بدن مثل بوم در وقت  
 سیلان بک بولید بده و در بوم در وقت در بوم بوم بوم  
 مجاری خندان بسته داده بر عقیقه کار در یک استیک مجاری در  
 و عقد سبب شده در بوم بوم ایلم موضع از اثر جرحت سبب  
 اس علت است اذنه بین ابروی در بوم بوم ایلم آن دیگر  
 عروق و شتر بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم  
 علاج — مرض است به علاج که بولید بوم بوم بوم بوم  
 و بولید بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم  
 کلمه بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم  
 در بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم  
 بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم  
 بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم

در وقت دوم ملحه

و فاد دوم ملحه  
 (۱) و فاد دوم ملحه — در بوم بوم بوم بوم بوم  
 در بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم

قطع شده چوبی از بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم  
 این رفتار عالی در بوم بوم بوم بوم بوم بوم  
 عالی بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم  
 علاج — در بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم  
 قطع بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم  
 بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم  
 (۲) در بوم بوم — ترش بوم بوم بوم بوم بوم  
 بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم  
 بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم  
 در بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم  
 بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم  
 بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم  
 بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم بوم

ایک بوم بوم بوم

ایک بوم بوم بوم







اگر کسی که به این درد و فترت و حرقت بهر علل و بود خطرات است و معتد که  
 مستر سکنی است و آن تا حدی که خطرات است  
 علاج — کاندریکه رفاهت غشیه با سر و طبع با محظوظ باشد یک  
 روزی خود صبح در بخوابد با آب ککورد (محل آن به هم) و در حین آن  
 کرده چو آن خوش تر شود زباله و در غشیه را خیار بر جسته و در چپ  
 متع لطفه را مقرر می کرده و در دست راست را خارج سازد و  
 اعتدال در بدن ۴ ساعت اول در طهر و مرض که هنوز چو آن خطرات  
 باشد معتد آن را ببرد

**حرکت غشیه**

طبقه در معرض حرارت است و چنانکه به نوزدین و نوزادین  
 موجب و در کم کرد و خطرات است و از آن خطرات خوش تر شود که سر و  
 پیچیده و از آن خطرات است و از آن خطرات است و از آن خطرات است  
 از اندازد در دست غشیه را بر سر و نوزدین و نوزادین و نوزادین  
 غشیه را در دست و نوزدین و نوزادین و نوزادین و نوزادین  
 شده و نوزدین و نوزادین و نوزادین و نوزادین و نوزادین

حرکت غشیه را در دست و نوزدین و نوزادین و نوزادین و نوزادین  
 اندازد و نوزدین و نوزادین و نوزادین و نوزادین و نوزادین  
 در دست و نوزدین و نوزادین و نوزادین و نوزادین و نوزادین  
 در دست و نوزدین و نوزادین و نوزادین و نوزادین و نوزادین  
 در دست و نوزدین و نوزادین و نوزادین و نوزادین و نوزادین  
 در دست و نوزدین و نوزادین و نوزادین و نوزادین و نوزادین  
 در دست و نوزدین و نوزادین و نوزادین و نوزادین و نوزادین  
 در دست و نوزدین و نوزادین و نوزادین و نوزادین و نوزادین

هم را که است

**(۲) سوختن غشیه**

طبقه را در دست و نوزدین و نوزادین و نوزادین و نوزادین  
 در دست و نوزدین و نوزادین و نوزادین و نوزادین و نوزادین  
 در دست و نوزدین و نوزادین و نوزادین و نوزادین و نوزادین  
 در دست و نوزدین و نوزادین و نوزادین و نوزادین و نوزادین  
 در دست و نوزدین و نوزادین و نوزادین و نوزادین و نوزادین  
 در دست و نوزدین و نوزادین و نوزادین و نوزادین و نوزادین  
 در دست و نوزدین و نوزادین و نوزادین و نوزادین و نوزادین

(۲) سوختن غشیه







میگردد جسمان خارجیه از قفسه استخوانی در زیره و این با ریه شش و غیره  
 چوب و دانه با روت در کینه شش یا در میان شش آن بصری است  
 و بعضی سطح آن از حرکت جفتی غلیظه غالباً یک جسم خارج در زیر شش است  
 که بعد از چند حرکت در بعضی در ملا عصب و فحش قرار میگیرد و در امور حرکت  
 جفتی در ریه در شش چشم است که لود و منوع لذیه است تغییر که در بعضی مقل  
 مجبور یا لیه چشم شده که این با شش و شش چشم با آب تغییر که چشم  
 که در لیه عموماً بر کوهان بدن و در بعضی در چشم خارج در دست و پا  
 ای چشم صفار چشم دیده شده و در میان سطح شش با لوب چشم است  
 در بعضی حرکت حاصل در چشم خارج که حرکت که چشم تغییر که حرکت  
 صلیبیه سرخ نبض نام که شش در چشم خارج مردون این حرکت بر طرف شده  
 که این عروق فانی از بدن عصبیه و دانه در شش است در ای  
 حال از زیر ریه در شش سر و در دم در چشم خارج است که شش در چشم  
 مردم در شش را ملحقه و جفتی که در شش در دم ملحقه و این شش در شش  
 و در شش که این حیوان کوکب در مردون بنام در شش در شش در شش  
 و این شش و با روت تا در شش در شش در شش در شش در شش

بود و شش که در شش در شش در شش در شش در شش در شش  
 علاج — تدبیر عده فاضل ساختن ملحقه است که در شش در شش  
 قسم که جفتی است که در شش در شش در شش در شش در شش  
 چه در کوه و دانه در شش و شش با لوب در شش در شش در شش  
 باب پنج بر در شش که در شش تا در دم دست در شش در شش در شش

### الفصل پنجم

صفا که در کوه در شش در شش در شش در شش در شش در شش  
 جفتی که در شش در شش در شش در شش در شش در شش  
 جفتی که در شش در شش در شش در شش در شش در شش  
 بقله (سم بلانوی) و الفاضل و جفتی که در شش در شش در شش  
 چشم (الکثیر و الفاضل) میگردد  
 الفاضل جفتی که در شش در شش در شش در شش در شش در شش  
 بوده قطعه در شش در شش در شش در شش در شش در شش  
 بنوده در شش در شش در شش در شش در شش در شش



علاج (۱) چون مرض بواسیر در مابین حرکات جوشید خفاند  
در حین آن نشستن را بفرموده دانه عطیه در دهان خود بگذارد  
علاج کننده (۲) چون بواسیر بسیار حسی باشد که از خطب

حضرت  
علاج - قبل از عمل باید در وجه این اتفاق و مریض  
و اتفاق حضری و قبل حرکت حضری استیلا اگر چه  
جمع شده و اگر علی شایسته حالت قرینه را ملا خطه نموده پس حضری  
از قرینه جدا زنده می بینیم که با وقت نسخ مکتبه هر قرینه را











































علامات هر اهری

صورت هر صیر از دهن قرینه و دهن قرینه است که در پای دهنه کان خورشیو صیر شده و جلالت  
اصح از دهن حار و غایت که در دهنه کان خورشیو صیر شده و جلالت  
باقی تمام با پای در کرده و رواج سن قرینه و رواج سن قرینه است  
نقشه و در بر غیر حالت که در رواج سن قرینه و رواج سن قرینه است  
رصاصه و در کتب بعضی است که اگر رواج سن در دهنه کان خورشیو صیر شده و جلالت  
و غیر به پس یا پیش قرینه کشیده شده و اگر کشیده شده و اگر کشیده شده و اگر کشیده شده  
و بعد از آن حالت قرینه در دهنه کان خورشیو صیر شده و جلالت  
اجزای زاید قرینه را که در دهنه کان خورشیو صیر شده و جلالت  
معدوم میگردند

(۲۱) رواج سن در قرینه همیشه بر دهنه کان خورشیو صیر شده و جلالت  
در اکثر قرینه که در دهنه کان خورشیو صیر شده و جلالت  
بهم صیر شده و در دهنه کان خورشیو صیر شده و جلالت  
نقش کرده و باز آن با قرینه جدید و قدیمی که بر دهنه کان خورشیو صیر شده و جلالت  
قرینه است که با غایت رواج سن در دهنه کان خورشیو صیر شده و جلالت

(۳) دهنه کان خورشیو صیر شده و جلالت  
ای در دهنه کان خورشیو صیر شده و جلالت  
عنبیه سر بر دهنه کان خورشیو صیر شده و جلالت  
(۴) قی قرینه مقدّمه و در دهنه کان خورشیو صیر شده و جلالت  
در دهنه کان خورشیو صیر شده و جلالت  
در دهنه کان خورشیو صیر شده و جلالت  
اعتقاد داشته بودند که در دهنه کان خورشیو صیر شده و جلالت  
بعضی صورت است که در دهنه کان خورشیو صیر شده و جلالت

هر اهری

(۵) سلطان رطوبت در دهنه کان خورشیو صیر شده و جلالت  
تولید در دهنه کان خورشیو صیر شده و جلالت  
نخواهد شد

(۶) دهنه کان خورشیو صیر شده و جلالت  
راجح در دهنه کان خورشیو صیر شده و جلالت  
(۷) دهنه کان خورشیو صیر شده و جلالت  
سطح کبریا و در دهنه کان خورشیو صیر شده و جلالت  
دهنه کان خورشیو صیر شده و جلالت

(۸) رواج سن در دهنه کان خورشیو صیر شده و جلالت  
که نیم یا دهنه کان خورشیو صیر شده و جلالت  
غلط کنند و عنبیه در دهنه کان خورشیو صیر شده و جلالت  
هر اهری که در دهنه کان خورشیو صیر شده و جلالت

(۹) در دهنه کان خورشیو صیر شده و جلالت  
جلالت در دهنه کان خورشیو صیر شده و جلالت  
تقیص

در دهنه کان خورشیو صیر شده و جلالت











لایم مضاعفه اندر من به پسته من خون کلل از دست تا چهار ریشه است  
 در دهن جادو غرض (۱) سر را که ساق درم بدنه اسبه مذکوره نموده چون مرضی رفع نشود در  
 درم زایل کرده از در زبیم با چهارم مرضی مقدار از زله که عددش منسوب به مزاج مرضی است  
 بقیقه از ملک تا نه چنانکه در طبقات کمتر از ده ساله ۳ دانته و چون شیر در دهان گذارد  
 و نه پسته عده دانته در شبان کرده تا در دهان دانته زله اندخته و اگر کسی لاخیه زده باز  
 اسبه اندر درم دیده شود از ملک زله و اگر کمتر (۲) مسکه ملح با ده اسکه هر سه  
 یا چهار روز در فاصله خور بنیزه مرضی را در دوا طاق تا یک یا سه روز که هر یک به نیت در وقت  
 میزدن اندر عینک منیره خود رنگ که نیت و یا بار چینه تا نیت سیاه در پیش چشمش جایگزین  
 (۳) سوراخ بخون قرینه حوی رم در میان طبقات آن موی کشیده نیم فرای قرینه نیت به  
 طریقه در قرینه را که کشیده چنانکه اگر موی نزدیک بغشاء الکلیک قدیم بوده و اینست در دهان  
 بر خفته و نیت به با مشروط محضی در دهان در تمام عرضش کشیده حوی در محوطه و در نیت  
 و سینه جوده با هر یک بیرون و در دوا عصبانی سده چهار نیت با سوزن یا راسانیز یا چاقو  
 کرات تمام عرض در دهان سوراخ نموده که نه الفور بعد از کشیدن سوزنی رطوبت به نیت  
 بخارج میریزد حوی رطوبت خارج نشود و دلیل بر نرسیدن اسبه است با دوا که در نیت  
 تراخت لایق عمل و در دوا مقدار از رطوبت درم محوطه در دوا تا نیت به نیت به نیت  
 هر پنج دقیقه یکبار عمل از نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت  
 یا نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت  
 و دوا صلاح کرده و ترخوف شدن در دوا که ساقی از نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت  
 و نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت  
 الی قیم پسته دوا طریقی عود میگرداند اینک بعضی از عصبانی سوراخ کردن قرینه را در دوا  
 انعم داده اند به دلیل بلبله منضم است نه موی است  
 (۴) حوی دوا منضمه قدر له اسام عده در نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت  
 بقطره زله از نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت  
 قله مسامه در نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت  
 (۱) مسکه ملح با ده اسکه هر سه

خور از نیت ۳ سحر که (۲) چشم بریزد  
 (۵) در بعضی وقت سحر به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت  
 در دوا قرینه یا در دوا نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت  
 معاف که دوا منضمه قرینه کرد به در بعضی صورت دوا منضمه قرینه نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت  
 و نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت  
 (۶) در دوا منضمه قرینه کرد به در بعضی صورت دوا منضمه قرینه نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت  
 و نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت  
 یا نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت  
 (۷) در دوا منضمه قرینه کرد به در بعضی صورت دوا منضمه قرینه نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت  
 و نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت  
 احمد ده گندم کا فور اکندیم به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت  
 و نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت  
 (۸) در دوا منضمه قرینه کرد به در بعضی صورت دوا منضمه قرینه نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت  
 و نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت  
 سوزن به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت  
 (۹) در دوا منضمه قرینه کرد به در بعضی صورت دوا منضمه قرینه نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت  
 و نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت  
 سوزن به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت  
 (۱۰) خور دوا منضمه قرینه کرد به در بعضی صورت دوا منضمه قرینه نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت  
 و نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت  
 کار دوا منضمه قرینه کرد به در بعضی صورت دوا منضمه قرینه نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت  
 اسهال کرده و در غیر این صورت تر اکندیم به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت  
 (۱۱) کا هر دوا منضمه قرینه کرد به در بعضی صورت دوا منضمه قرینه نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت  
 و نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت  
 (۱۲) در دوا منضمه قرینه کرد به در بعضی صورت دوا منضمه قرینه نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت  
 و نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت  
 و نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت  
 بر نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت  
 بساق نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت به نیت  
 (۱) مسکه ملح با ده اسکه هر سه















درم صفت قرصه همیشه سستند و هرگز نمیکند که غلبه غلبه میزد و چشم را بیکدیگر  
مشکل سازند و هرگاه از غرض با درم صفتیه و درم صفتیه (که شکر است) میزدند که در مجرای چشم

درم قرینه مشتمل بر جنین حیوانه در چینه آن ۲۵ ساله عرضش در ساقه کلان  
که در این سن تخادر که پهنه در مزاج لطافت و سود مزاج حفا در در کوفت ارطه که بهای  
و مسعوده اند از تفصیل بود و ششون معلوم شده است که در میان سود مزاج کوفت و درم مشتمل قرینه  
ربط کاک است بر عقیقه این مصف نشانه تشخیص کوفت که بی در طفل بدو وضع دند ان در حین  
مرکز دند ان شایا و در درونش در خفا <sup>بسیار</sup> که با مرای دندان <sup>در</sup> (مقبول است) و درم قرینه  
مشتمل بر دند و که کالو است در کوفت حاضر که مبتلا درم عقیقه یا لافان که عین چشم  
پهنه دید که است این می است مزاج و دختران لطافت در دند بر دند بر دند غایب  
شده وضع دندان در بر دند عرض و حالت کاک داند و حاکم در دند در دند ان حواله  
و دند بر دند که عصب دند و دند بر دند و قرینه میرسد و دند بر دند بر دند  
دند ان که معروض است در دند ان دند ان دند بر دند بر دند بر دند بر دند  
که باه و دند بر دند بر دند بر دند بر دند بر دند بر دند بر دند بر دند  
عاضه می کند غیر از دند ان است مسعوده و عصب بر دند بر دند بر دند بر دند بر دند بر دند بر دند بر دند























در دفعه گاه میرزا به تعمیر دارم غایت بهی قدر باید متعلق بود که اگر قرنه در درو معبد گاه میرزا در غایت  
برج شده بقاء در قرنه و تمام چشم سر بگذارد درو معبد که ضرورتاً در امر ارجار اسلحه که در آنجا حکم است و در وقت  
سند آنکشاف بی گاه احاطه آن غایت

[illegible]

اینها را بنام خداوند تعالی می نویسم و در هر قرینه و دلیل بر حقیقت خود معلوم از تبار او با قاعده بر حقیقت قرینه که گفته شد  
و چنانچه این مانع صرف باشد به دیگر مضمون اولی غیر مستقیم تر است کرده بعد از آنکه در حقیقت این مضمون بر حقیقت  
و دلالت قرینه زبانی تر گشته کول جمله تصدیق یافته

(۱) از تقابل بعضی از نمونهای بدنه در دستگاه داده در چشم گرفته در مرکز خود و در بعضی از نمونهای  
سخت و مستقر که در مرکز قرینه کوچک و در مرکز چشم در مرکز باشد و بدنه شده (۲) از نمونهای  
در دستگاه از آن قرینه به صورت خط معلوم شده (۳) از آن چشم در دستگاه معکوس از آن چشم  
با عتبات احوال منسوب در معاینات چشم سینه در مرکز چشم که که گردانیده از چشم تغییر مکان

مید ۳۳ (ع) چون با سپهر عصب خبر دلا با اتمک مسکری که تغیر شکل در آن ظاهر نموده بایست  
حرکت غیر عرضی را بپایند نه که کارایش محلا را از جد یک جدا بنظر آورده عروق موضع مدون حرکت  
حدود تغیر مکان داده که اگر عروق مسکلی حرکت از یک در عرشه را جدا کرده جدا نموده بایست که

تشیع هرگز — حکایت که حدیث شافعی قرینه از وقت ای پهل و مصلحه در تجربه و کمالات  
یک نیت از صفا منش کاسته و وضع قمر الفاضل تعیین به نرفته قوز دارد به نظم میگرد

کتاب — این مرض غالباً مولود را در سبب تغییر طبع بر دلش رخ قرصه یا نحو چشم بوده قرصه نموده  
در میگویند چشم به بر دل بر جگر حاصل نموده وقت این بچه موجب باید که در سر گردانفت رد افتاد  
چشم بوده بتوجه بر توده دهن افزوده بر توده که قرصه وقت بدزد رخ رطوبت طبع بر تغییر شده معلوم  
شده و بعد در دل را مضعفی اعراض را در اول طبعه قرصه جزو کز در زهر تر بجای قرصه داشته کار در کما  
قرصه را بخنده ای علت سرشارد اعراض در جوانان غلظت و در طفلان شایع و در چند طبعه که وقت بد معلوم  
نمودند که طبعه را در دهن تولدش از غرض نیاید عارض بوده عارض این علت بجز غلظت که در کمر کار در کما  
در تمام مرصه جگر و نور را دیده که یک در اول طبعه که یک در اول طبعه که یک در اول طبعه که یک در اول طبعه  
سده اند غالباً این مرض هر چه را مبتلا داشته و همیشه در یک چشم شده بود و دیگر است  
چشم غیر — مریض است خطیر که چون بد از زمان یا بد از زمان به غیر جگر غلظت یا غلظت بر نفس نیست  
علاج — مدت در هر طبعه که یک رخ این مرض را بجمع در غلبه داشته یا غلبه بر غلبه داشته  
مستعمل بر وقت بعد از آنکه بعد از آنکه بعد از آنکه بعد از آنکه بعد از آنکه بعد از آنکه بعد از آنکه بعد از آنکه  
البته در اول طبعه که یک در اول طبعه که یک در اول طبعه که یک در اول طبعه که یک در اول طبعه که یک در اول طبعه



















و معصیت کرده و در دهنش مریض فحش میگوید (بشر میثاقید نه) (خدا را میگوید)

نصیر محمد در طریقہ احمقانیہ

[illegible]

تصنيفهم ولا يرضى صليبه وعلما انهم

[illegible]

درم کسور و فیلیم

[illegible]

一

با مع علاقت علی بهر از چشم عدل در درمیکند نه ترخ حلق اثر روشنائی کرده برین خطه برین آفتاب  
در چشم و نمک نور و بطیب جمع کرده به سبب نرسیده بود که در علاقت تمییز عرض شده چون که  
بطول رسیده درم منبسط گشته و بی سوزی از اثر متعاقب و متعاقب شده نرسد از روشنائی و سیلاب  
ظواهر گشته چشم از این اذیت دیده در بعضی درم و بعضی درم و بعضی درم و بعضی درم و بعضی درم  
و با بانه بود در بعضی درم و بعضی درم و بعضی درم و بعضی درم و بعضی درم و بعضی درم  
معموده و در بعضی درم و بعضی درم و بعضی درم و بعضی درم و بعضی درم و بعضی درم  
که بعضی معاینه دیدم بیشتر از ده جمیع درم و بعضی درم و بعضی درم و بعضی درم و بعضی درم

وَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ بِغَيْرِ إِذْنٍ إِلَّا عَلَيْهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ

تفصیل — کہ اگر غصہ بکشد میرے دل میں ہوا و دم کھینچ لیتا ہے۔ طحال ملتوے مقلبت ہوتی ہے۔ غصہ بکھڑے  
 ہونے لگتا ہے کہ اگر دل میں غصہ بکھڑے ہو جائے تو اس سے دل میں ہوا و دم کھینچ لیتا ہے۔ طحال ملتوے مقلبت ہوتی ہے۔ غصہ بکھڑے  
 ہونے لگتا ہے کہ اگر دل میں غصہ بکھڑے ہو جائے تو اس سے دل میں ہوا و دم کھینچ لیتا ہے۔ طحال ملتوے مقلبت ہوتی ہے۔ غصہ بکھڑے

مرکز به شماره امرای حاکمانه و

[illegible]

سالہ ۱۰۰۰ سالہ

سالہ ۱۰۴۰ سالہ ۱۰۴۱  
 رسد و رجوع امراض — درم کجول علیہ غرض غرض جنین باہ طول سیکے حاضہ چون قبضہ ملکہ ۶۷  
 بطور شیوع از فاضلہ کہ رخصتہ تہر عود و رکتہ



چشم من — برضرت جید که بقا و اثر شفا بفرستد و در موضع درم بر سر موضع  
 علاج — بنیقده که در کسب معونه باید سر بکشد و در وقت این چشم نموده بشرط  
 موضع قرار بدهد بشرط مخصوص اینچنین که شرط تا فتح مخصوص صلیبیه برسد قطره عملی از آب  
 یا سه ساعت موجب بطور در در این چشم و یک سکن حروف عروق و حیرت نماید که باید بطور  
 ازین متر الا ساخته از لک زلفه غشیه باب یکم یا بطور رقیق لک قطر با بونه غشیه بفر  
 حواطرح در دفع دم از کسب چشم ببار اس که است باهاست معروضه و در برونه که یک کوه  
 در هر روز از ۱ تا ۳ قطره در چشم طریک یکد معاکه داخل در دفع سبب مرض از قبیل رگ است  
 رقیق و در گرفت در لک در کف در بخان و در لک در در و نیم مستعمل اند

تفصیح — در دفع صلیبیه

سبب مخصوص صلیبیه با درم سایر طلق چشم گرفته و آشته که هر چند درم میان نخجست میگیرد لیکه  
 تا به حال دفع لک و تر و در و در عضد لک به در درم معاف میباشند چه هر چه امروز در درم بدن ای  
 لک شکاف تا نیت  
 این درم عادتاً در نزاع قریه ظاهر گشته و در لک را با خاک در کوه بکوه قریه و نیم و در قریه  
 ظاهر گشته سفید و در لک کشته و لک در تمام مدت حمام درم صلیبیه ۲ بوده درم صلیبیه غشیه  
 (۱) بعد ۲ سکن این چشم جدا گشته که سر به نام دور در کوه قریه یا لک صلیبیه یا و صلیبیه  
 در این چشم و بطور خاص در میان صلیبیه چشم ظاهر شده در عروق و عروق و عروق و عروق که در چشم  
 معروض صلیبیه بجهت و به نیمه بر تریه (۲) به جیبک سطح صلیبیه در لک درم جسم منور است و که  
 حول لک تا نیمه حد به حد بر جبهه تر و در برونه که در (۳) سیلان و درم که در درم  
 مرض ظاهر گردد (۴) در که در ابتداء از لک برونه از لک برونه در درم چشم ازین یافته بعضی  
 در وقت عروق در چشم ظاهر شده و چون منظره که به برونه در درم چشم خیال ظاهر



















بوده و نیز در این غشاء، قوتور را و کبریا و معایبش و تغییرات غشاء من بهر مرقف

از مردم کلانترین علیهم السلام

[illegible]

علامات — نشانه کارشختر — (۱) استواء و اوج افریقه بر یک خط که در افریقه شرقی و مغرب  
از تقریباً زیر ملتوی حاصل شده و در خط جلیقه چهار علامت ظاهر شده و یکبار افریقه عمود و دیگری در خط  
بر و این چهار خط را که به نسبت بریده که داشته و غالباً و ایره منقطع در افریقه حاصل شده و در این خط  
چون در عرض در شرق از بعضی خط استواء کمتر و در صورت صحت فرض یک خط که تمام جلیقه بر خط  
در استواء بهر جهت در عرض مرکز در یک خط ملتوی شده (معمولاً در این فرض) در عرض در خط جلیقه با هم جمع و در بعضی  
در بعضی اعلا بر یک خط

(۲) تغییر رنگ عنبیه — عنبیه معلول تیره تر از عنبیه چشم سالم می‌گردد و تیره تر و عنبیه سبز چاکلی  
و سبز خام گشته در برای حال رخ او ضعیف و تغییر پذیرفته و در الیافش قهوه ظاهر شده و در مجرای ریه و منطقه تیره و گریه  
خام ظاهر گشته نبضات و در بعضی از مواقع عنبیه معلول خطوط زرد خام را در مجرای عروق موئین ظاهر گشته و در مجرای عروق موئین  
گفته اند که در درجه عنبیه ظاهر می‌گردد و در بعضی از موارد که در عنبیه ظاهر گشته اند

(۳) بنا بر نظر حضرت امام که لذات و روم الیاف در غایت حرکات پر جنبه حرکت و روحیه حسی است

حرکاتش بطریق و عظم منکرده.

(۴) التصاق خلط - که عده از نظم دهنده را در این طریقه و در کشته تا با آب و شیر و تخم و غیره و در کشته  
قولیده که بطرف مکرر عده رفته به هر چه عینه با خیه که در کسب عینه التصاق میزند (و در کشته خلط)  
لی التصاق با شل خلط در این عده تا در دم التصاق متفرق عینه که در کسب عینه قرار میگیرد و در کشته در آن  
زودانه تر و در کسب عده از این خلط با خیه که در کشته میزند که عده که در کشته با خیه که در کشته  
با رتبه التصاق در دم رتبه در این کشته که در کشته عینه که در کشته عینه که در کشته عینه که در کشته  
یا خلط در این کشته که در کشته که در کشته که در کشته که در کشته که در کشته که در کشته که در کشته  
بسته که در کشته که در کشته که در کشته که در کشته که در کشته که در کشته که در کشته که در کشته

2

و بعد مراجع کشیده و طالع نامه و دلیل بر بدست آوردن غرض داشته و بجز تغییر وضع عقده در لاله المهر و طالع  
علامه درم غنیه گفته در این عقاید و با دقت و غنیه بر رسم که بنده طبعه سر من پشانه که بر سر من است

معلوم

[illegible]

(ع) اجتماع طب و دوائی قدر اُس (مجموعہ میں) کہ کلام در مضمینہ اجتماع طب و دواء کو یاد دلانی کی  
بمقام لکھنؤ

[illegible]

(۱) درم قرینه نقطه میسرقت که در بعضی از دستم غلبه قرینه نیز مشاهده است و در سبب تیره فام نقطه قرینه  
بجاء دایره و در بعضی درم قرینه میسرقت (در بعضی کوهن) ظاهر میگرد

(۴) صلواتی در کار و قرینه محبت و کمال استقامت و ابرام

[illegible]

(۱۱) شمر دادنی سرزنی که در بطن قدم نهدیم غلبه کرد و موجب تنوع در استلا و عروق میگردد که حین انقباض  
توقف شده ۱۲ غشیه عروق را در دست راسته غلبه نیروی عروق حقیقه و تنوع و دست استلا و در دست  
(۱۲) ادویه که در مغز حولهش در استلا عروق حقیقه و تنوع و دست استلا و در دست  
ماغزانی غلبه غلبه استلا به کار ترک حاصل میگردد و هر جفت که در استلا قرار میگیرد

شده خضرت نوروزی — (۱) در وقت عصبه که که در وقت مرض و کما و تمام شده و در وقت عصبه در وقت مرض و کما و تمام شده و در وقت عصبه در وقت مرض و کما و تمام شده























(۷) در علاج درم علیه برونز مستغاث از مصلح و مقیر و موقت از کافور  
که با کافور و عقیقه مستح و با مایع لوتف مرض نموده غالباً سوداخ کفایت می کند و درم  
(۷) در درم غلیظه برونز یا درم سیم مایه با مایع از مصلح و مقیر و موقت از کافور  
با کافور و عقیقه مستح و موقت از کافور

[illegible]

605



پیش از این — چون مرض موجب عدم غلبه شد که غالباً منقحه است که در درگاه دولت هم نماند که

چشم من — چون مرض موجب غلبه چشمه که غالباً منقبض است گردد در کلک و تپش هم از آنکه

ملاح — عین طریقه مرا متوقف ساختن و معاینه نمودن این عرض است که استوار

ملاح — عین طریقه مراد متوقف ساختن و بجا نیاوردن این فرض استوار است

خبر و برین صحنه معلول غنیمت که در تویر شاهانه پیر که که بشما دکان عبده هفتاد و دو

خبر و برید و حوزة معلول غنیمت و کمال توکل و شهادت غیر که که بشما در کمال غنیمت و کمال

موقوفه دوه ميل غنيمه بوده بهر دو واسطه در اس نام از عيشه لاشه و كبر مستهل كبر

موقوفه دودا میل غنیمت بوده بهرین واسطه در این نام از عتبات کاشته و کنگره مستطیل ساخته

کرده است

یا رسول الله و غلبه ۲۰. غلبه که معلوم ترین اخبار کرات و آنکه انصاف که مذکور است

درد و سوزن و قهقهه و غیره که در او دارد و با لطف خلقت بزرگ غلظه راه نبوده لغات از وسیع شدن و دلگشایی

س از حد زنی شریف و درین ظاهر شده معاف از تنی و درین ظاهر شده معاف از تنی و درین ظاهر شده معاف از تنی

ملاحظہ ہو — میں نے اس میں غلطی نہیں کی ہے کہ تم نے جو فقرہ لکھا وہاں دوسرے فقرہ نہیں لکھا

سنة ١٠٠٠ هـ

(r)

(۳) و نیز در این باب

نقد و آنکه مشهور است که از آنست بوده و قد ام عهده را فراموش کرده و مسلط علیه ترمیم الحیدر غرض چنانچه

عزیز انیمیشنی شده هر سال گذشته زلف الموم در دل و دست و پاها و درون و بیرون و در هر جا که بود و در هر جا که بود

علاج — لطافتی فیه دیر آید و تیر شداده سر است که در دفع این علت معهود بود

بقیہ فائدہ خودہ دکتور کا کہ سکا در دفتر تہ ۱۳۰۴ درم عقیقہ کہ بنظر خوارزمی ملہ دیدہ کہ در دفتر تہ ۱۳۰۴

(۵) سبطی از برادر بزرگوار و عابد و زاهد و محقق فی مباحث فقهیه و اصولیه و کلامیه و لغت و ادب و تاریخ و جغرافیه و طب و صنایع و معادن و امثال اینها که در زمان شاهان صفویه و قاجاریه و پهلوی و کنونی در ایران و خارج آن بوده اند و هستند و خواهند بود.

[illegible]

مختصه در فضا (دکتر کاظمی) میگوید که دقت در بابت کیفیت و زمان نور در طفل مهم و ماهر در

[illegible]

دله در ملكه كنهه در سلطه صف و شفاف و حال مرلور مشنه و غير مرلور و خوش خياله بطيرت

میرزا محمد علی بیگلر بیک در ده روز در کوفت و جبهه شهر شریف را شکست و انچه را که

و تو مود را بچوون لاله و این قدر که تو مود نزدیک منه بدو بی هیچ چشم را بگشاید

(۱) حواشی — جرح و غلبه بعد از نقش حواشی و پانویس با مقارنات یا در یک طرز و نظم در یک باب



که نشه عنبیه و حلیه در مجموع سازه ظاهر شده است که حدقه و انقباض عنبیه با کسول یا قریه همراه بوده در روز اول عنبیه در حدقه است که در هر طرف ظاهر گشته در بعضی از اقسام عنبیه که حدقه در طرف انقباض گشته باشد باقی مانده درم و عنبیه از این جهت سینه برزده غالباً بهم خورده که چشم که دیده بشود و گاهی که با چشم بچشم نوزده حدقه دیگر در عنبیه ظاهر میماند

(۳) دریه که عنبیه — دریه که عنبیه از حدقه از خطی تر است که در دیده که سینه برزده که عنبیه در هر دو اینده خاصه چون چنانکه در دیده و عنبیه در سینه یا چهارم از قریه در عنبیه و هر چه در عنبیه میگذرد که عبرت از سینه برزده در عنبیه حواله نیست

(۴) که عنبیه که عنبیه — در عنبیه که عنبیه از حدقه از خطی تر است که در دیده که سینه برزده که عنبیه در هر دو اینده خاصه چون چنانکه در دیده و عنبیه در سینه یا چهارم از قریه در عنبیه و هر چه در عنبیه میگذرد که عبرت از سینه برزده در عنبیه حواله نیست

(۵) مهم خارجیه — و در چشم خارج و عنبیه خطی که در عنبیه ظاهر گشته که در عنبیه در هر دو اینده خاصه چون چنانکه در دیده و عنبیه در سینه یا چهارم از قریه در عنبیه و هر چه در عنبیه میگذرد که عبرت از سینه برزده در عنبیه حواله نیست

تقصی — عنبیه که عنبیه از حدقه از خطی تر است که در دیده که سینه برزده که عنبیه در هر دو اینده خاصه چون چنانکه در دیده و عنبیه در سینه یا چهارم از قریه در عنبیه و هر چه در عنبیه میگذرد که عبرت از سینه برزده در عنبیه حواله نیست

پیش هر — تا قریه که عنبیه از حدقه از خطی تر است که در دیده که سینه برزده که عنبیه در هر دو اینده خاصه چون چنانکه در دیده و عنبیه در سینه یا چهارم از قریه در عنبیه و هر چه در عنبیه میگذرد که عبرت از سینه برزده در عنبیه حواله نیست

موضع — عنبیه که عنبیه از حدقه از خطی تر است که در دیده که سینه برزده که عنبیه در هر دو اینده خاصه چون چنانکه در دیده و عنبیه در سینه یا چهارم از قریه در عنبیه و هر چه در عنبیه میگذرد که عبرت از سینه برزده در عنبیه حواله نیست

تقصی — عنبیه که عنبیه از حدقه از خطی تر است که در دیده که سینه برزده که عنبیه در هر دو اینده خاصه چون چنانکه در دیده و عنبیه در سینه یا چهارم از قریه در عنبیه و هر چه در عنبیه میگذرد که عبرت از سینه برزده در عنبیه حواله نیست







(۱۰) کرمیک ایضاً منسوب از عصب زوج حکم موجب ایضاً عده مکروه و خیار و سایر قیاسات  
کند و نه از آنست که عصب است و شفا بخشد

تجربه کرده و نتیجه مرده اند و لی چون درسی در باب کلک نیست بدینتر اصرار و تکرار  
در این چند قطعه محمل است بر مکتوب ازین باب باید فرموده ازین سه سفره که







کہ حدیث جمع سڈن تبرانہ یعنی کہ حدیث جمع است

نکته — (۱) قطع حرکت عجز جلیبیه بسبب کشش لرزش عنبیه است (۲) و نیز لرزش  
پس از انحراف جلیبیه در عمل که تراکت خاصه در هر دو تکه عنبیه تقویت شده باشد حاصل شده در بعض  
از مریضین بروز این عرض مقرر شده و خود بروز در بعض مریضین (۳) در بعض از مریضین دو کپره که  
چشم که تنوع حرکت یافته یا با یکدیگر جزئی از عنبیه است و هر چه بقول منقطعند از هم کشیده  
میان دو حلقه مختلف جسم و فخر را به پدید آمده جلیبیه از خود حرکت نمیکند (۴) و در بعض  
و در بعض سبب انحراف داشته و بر جزئی لرزش پیدا کنند (۵) در استقامت چشم در بعض از مریضین  
سه تکه عنبیه از یک عنبیه است که است (۶) در بعض مریضین (مثلاً کورس) و در بعضی عنبیه کل  
عنبیه و اخلاص چشم و که در است قبول تمام میشود و در بعضی از مریضین  
در حالت عنبیه تقویت نمیکند که ممکن نیست و علاقه از اندام خود کرده مریض

عبدالله بن عبدالمطلب

(۱) نقدالغبنیه (اصحیح) <sup>آنرا در</sup> سببیت دیده شده بکلی غبنیه مقهور بوده. دور بر فرض مستلزم غبنیه  
غبنیه مخفی کلیقه نکاح گردیده عروض انقضیه بواسطه توقف غبنیه در بدیه حیات و غیر غالباً در بدیه  
به سیر دل بوده همچنانکه مثال اخیر غرض از داد بدیهه ذکر کرده فاکتی در ۲۸ طغری غبنیه ۱۴۰۰ در کتاب  
در نه یافته در چشم غبنیه عجب کم بود یا کمتر بنظر آمده بکلی طغری مستلزم بدیهه ضعیف و در  
دیده در برابر رود در روشنائی ندیده ممدوز و غالباً مستلزم برزس چشم است و انقضیه در در چشم  
مستلزم چو آن قدر چشم مستلزم بدیهه به لکن نه غالباً از حد اکثر غیر طبیعی دیگر از تسبیح خلع یا کمتر برود یا  
جلیدیه در توقف غبنیه و غصه لطایع ظاهر شده سبب در نه و دیده که خود غبنیه نه شده  
و جلیدیه در خلع شده و که دست و غیر در نه دخترش ۹۹ مستلزم به نه شقی غبنیه گردیده

(۲) کشف مرقوم علی کتب و کتب — اس کے عبارت ہے کہ مرید کے لئے کتب و کتب

عنبیه و نه رت در طرف راست ظاهر بوده در حدقه تا یکبار عنبیه رسیده عنبیه که در مصغری بوده و در حدقه  
کذا حدقه با یک قطره تا از کبود نام یا چینی مخصوص با یکبار لطف و شسته و هوای اس بدستگاه از توقف عنبیه در  
بدست حدیث جرح شده غالباً در هر چشم دو باطله غیر طبعی و یک از کما مارا یک منطقه و کبودی یا چشمه  
همراه بوده غالباً یکبار شسته و تعادل است با یکبار در حدقه و کبودی از یک نظر شده است  
ضمیمه — کثیف و ملود و عنبیه با حدقه مصغری است که در حدقه و پس از حدقه حدقه عنبیه در  
در حدقه (۱) در حدقه مصغری در حدقه و در حدقه عنبیه تا که در کثیف و در حدقه حدقه متوقف در حدقه  
در حدقه (۲) در حدقه عنبیه در حدقه و در حدقه عنبیه تا که در کثیف و در حدقه حدقه متوقف در حدقه

در کشف مولود عشقه ایسا بر خیزد غیر طبع چشم همراه سینه مختل نماید گفته اند عاقله لایم مولود  
(۳۰) متولد میگردد در حدقه — بر سینه نبش که بقعه حدقه در یکی در مرکز عنبیه واضح  
در همه کس اند که بطرف فاضل و فوق مایل بوده باشد که در بعضی پس عنبیه سینه حدقه بظاهر  
در محیط عنبیه ظاهر گشته در چشم متولد بر عنبیه سینه

[illegible]



تا وقتیکه ای که در مرض موجب تنگی نفس نکرده معترض نمائید نبوده حول عمر و بنیاد رذیلتی تا این  
ترتیب هر چه مندرج شدیم

فصل پنجم در ترتیب جهته مضروب  
ترتیب جهته مضروب عبارت از عبارتست که مضروب را در هر خطی از خطوط درجه‌ها در جدول ضرب  
در هر مرتبه در جدول که جهته مضروب از ترتیب مضروب و یا از لکه قرینه پوشیده شود  
کامیابی به جبر مضروب و کامیابی حاصل از عمل نیز در جدول ضرب و جبر در هر مرتبه مختلفه  
مختلف در هر مرتبه مختلفه در جدول اول که در ۲۱ و ۱۱ میلاد در هر مرتبه مختلفه  
مضروب عبارتست که تا این ایام چه در آن مضروب تغییر و تبدیلی نبوده و در آن بزرگ و  
در آن تقریباً خود را تا اینکه در این ایام بر این پایه گذارند و به ترتیب ۲۱ و ۱۱ که  
که مضروب در جدول اول در هر مرتبه در هر مرتبه مضروب و یا از لکه قرینه پوشیده شود  
ساخته و به هر یک از جدول در هر مرتبه

١٠

[illegible]

بریده بزرگی جری در نیمه سال  
بریده چینه برکه که است که لکته ها بخورند مانند لکته ها و هرگاه ترک است معیشت در قریه فرد  
بروده کنی رقیقه را به برده و دیگر که برعهده تر جمع دارد این است که حاضر از برای او  
گفتن



































الحمد لله الذي جعلنا من عباده

لا تتركه كبريت قشره مع صخر

کتابت شده باشد که پس کمال مرکز در حلقه مرئی شروع مرکز در دایره وضع دیده شده

مستقیم است و کمانی شده و تغییر تعذیه در دای قیمت جلدیه به نام خود

سفری بقیطة و موسوم سوف

۵۵  
برقعه رسیده

(۳) کائنات کی فہرست

عليه السلام في الدنيا والآخره والالف طلقه فلف را بنم شفاف ما 2 مانه طقات شرف

حیدر علی خان صاحب دہلی کے دربار میں تھے۔

عاشق سرور و جمال مستور دیده اسوده ایام در گذران بر لبه دریا به شیب بران

در صورتی که باقی مانده در خون درجه ششم حفظه بدن بسبب این که در

لذنی قبیل است چه در این طفل هنوز هسته جلدیده تکلیف نیافته است

د احمد شاه محمد زکریا لخواه د ۱۳۰۳ لسم د واپاک در قهر بابر در عبدالمعین قندهاریه کاتو داکت برکت لیک

مجلس ششمین در روز شنبه ۱۳۰۲

فأمر الملك بدمه لئلا يجرى في الدنيا



عمر محمد دین کامر خاندان و عدم امکان مشاهده تصویرش با اوقات سکونت در لیسن برسدن کا تارکت بنام  
( ۳۰ ) کا تارکت خان

[illegible]

اقسام گاه که در وقت یک طبیب یا یک مرتبه از مردم شش جلدیه که بر ششها ظاهر گردد و در هر یک از این  
 طبیبان محیط و ششها را که در حالت عادی باقی بوده که با این فرایند که در وقت انقباض عروق است که با این  
 در وقت یکدیگر که در مرکز ششها در وقت یکدیگر که در مرکز ششها در وقت یکدیگر که در مرکز ششها در وقت یکدیگر که در مرکز ششها  
 چشم خود را در وقت که در مرکز ششها در وقت یکدیگر که در مرکز ششها در وقت یکدیگر که در مرکز ششها در وقت یکدیگر که در مرکز ششها  
 که در وقت که در مرکز ششها در وقت یکدیگر که در مرکز ششها در وقت یکدیگر که در مرکز ششها در وقت یکدیگر که در مرکز ششها  
 قدرت و خردانه چون با در وقت که در مرکز ششها در وقت یکدیگر که در مرکز ششها در وقت یکدیگر که در مرکز ششها در وقت یکدیگر که در مرکز ششها  
 و محمد نصیر

و بعد بقره که از خط غلطی پیش آمده بود ده کلمه چنین بود و در ده کلمه متوقف اند که هر کلمه یک طاق  
عبر الحاد برآورد شده در شمار متزایه حاصل می نماید در وصف از متباین و مفرد است از کلمات آنست که  
عبر متزای پیش گفته هر قدر که عدد متزایان در دو دسته نمایند عمل هر متزایه ابراهیم عربی  
مستند بر تفسیر میورست که مانند دشمنی و درگیری باشد و یکیش خود که نزدیک گفته باشند که هر فاصله بعد از هر  
نقطه ۲ تا ۳

مجلسه لیکه مالدورت تمام جلیدی به یاخره لاول بدینا مرانیه کاترکات مولود دلدنه که در دفتر سرقف مانه دوریک  
دسته دویاضه مله دورت محیط مله به کبرایمیه رفهر کاترکات کاهر کسکینه  
کاترکات مولود رفهر مله که کاترکات مجرم جلیدی به یا کسوله دوده حویل به ان مرکز کسید و استبدادیه زنده تمام  
عمده (۱) کاترکات قشر شتاره (۲) کاترکات تابع یا شیر (۳) کاترکات غرق (۴) کاترکات  
ورقه (۵) کاترکات ترونی (۶) کاترکات کسوله کت  
(۷) ورقه لاول سطح قدر کسول جلیدی به رفهر مختلف ظاهر شده رفهر لاطن سفید ترونی غرق فیه دلدنه  
رکب شیر لاوله ظاهر شود

طبع در هم خورده و در تنه گرفته غالباً با رتبه و نم که در جسم همراست است و در این حال در تنه در هم







[illegible][illegible][illegible]

(۹) کائنات و کائنات

عزیزت کبول و درین دل بر کوه خیزه با کوهستان سخت مرعوب میرد لهرات طایر جلیله لعل غزلت



کانه است که در غیر این که در هر جهت که یکبار کسول علیه به موجب کدورت منکر کشته پس یکسان طبق  
 قشر علیه در موضع مجاور کدورت هر جهت متوقف مانده پس اندک آنکه گفته اند تمام خط کسول  
 غیر مستقیم مانده سایر افراد علیه به عیب این که در جهت حرکت غیر مستقیم هر قدر که حرکت کنند  
 بر کسول عرضیتر و منفرجه تر می شود در اطفال و جوانان عمر که هنوز جمجمه علیه یکدست نشده است عرض کسول  
 بوده طبق قشر منجمد از خون رطوبت بهر جهت می شود و در هر رگ که در حرکت کسول علیه به دلالت  
 موضع خروج بطرف خارج رفته رفته از فرم علیه به حد آمده و در اطفال که تازه متولد شده و در کجا مجبور شده  
 چون حرکت کسول به حد اندک به نفسی از منجمد کدورت و خروج بهر جهت در تمام جهات علیه به حد رسیده  
 تمام علیه به کدورت پذیرفته هر از نقطه کسول در طبقات بعضی مانده و بعضی به تمام جمجمه علیه به حد رسیده  
 منفرجه به علاوه در اینها بعضی که در آن مرکز بخوانند و در بعضی که در حرکت کسول علیه به حد رسیده و در بعضی که  
 در این طرفه مخصوصا مستقیم است مخصوصا در اطفال مسننه که در آن جهت که در آنجا مانده است حرکت  
 در و در حصول نتیجه باید مد نظر داشت (۱) لکن علیه مرتبه طبقه با کسول علیه به حد رسیده و مانع از  
 حرکت علیه به حد رسیده موجب حرکت کسول به حد رسیده و مانع از حرکت کسول به حد رسیده (۲) علیه به حد رسیده  
 در علیه به کسول و قرینه به حد رسیده پس اینها که غلبه کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول به حد رسیده  
 (۳) و جمجمه خارج در علیه به حد رسیده نیز کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول به حد رسیده و مانع از حرکت کسول به حد رسیده  
 علیه به حد رسیده موجب درم علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول به حد رسیده و مانع از حرکت کسول به حد رسیده  
 مانده که تغییراتی در تریج و فشار داخل جمجمه رسیده موجب علة کسول گردد

شرح مرض

(۱) اول تغییراتی که در کسول منجمد مانده و بهر جهت که کسول علیه به حد رسیده که تفاوت و غیره علیه به حد رسیده  
 اند که بهر جهت که کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده (۲) علیه به حد رسیده  
 در کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده  
 کشته

کشته است تغییر در عطف الی و منجمد مانده و مانع از تغییراتی که کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده  
 و عارضه تغییراتی که در کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده  
 عطف الی و منجمد مانده و مانع از تغییراتی که کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده  
 تمام جمجمه علیه به حد رسیده و مانع از تغییراتی که کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده  
 مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده و مانع از تغییراتی که کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده  
 تغییراتی که در کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده  
 در کسول علیه به حد رسیده و مانع از تغییراتی که کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده  
 در سطح اشک کسول علیه به حد رسیده و مانع از تغییراتی که کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده  
 مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده و مانع از تغییراتی که کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده  
 این تغییر طبیعی مانده که کسول علیه به حد رسیده و مانع از تغییراتی که کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده  
 سنگ خطی علیه به حد رسیده و مانع از تغییراتی که کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده  
 قشر منجمد مانع از تغییراتی که کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده  
 بهر جهت که در کسول علیه به حد رسیده و مانع از تغییراتی که کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده  
 بهر جهت که در کسول علیه به حد رسیده و مانع از تغییراتی که کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده  
 که اینها که مانع از تغییراتی که کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده  
 جمجمه قشر تغییراتی که کسول علیه به حد رسیده و مانع از تغییراتی که کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده

پس در خارج کسول علیه به حد رسیده و مانع از تغییراتی که کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده  
 مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده و مانع از تغییراتی که کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده  
 و طبقه قشر در موضع مانده و مانع از تغییراتی که کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده  
 که در کسول علیه به حد رسیده و مانع از تغییراتی که کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده و مانع از حرکت کسول علیه به حد رسیده







































در صورتیکه از طرفی که در وسط است و در طرفی که در خارج است  
و در صورتیکه از طرفی که در وسط است و در طرفی که در خارج است  
کتاب لایحه و نظایر آن در کتابی که در وسط است و در طرفی که در خارج است  
مضمون مطابق است و در کتابی که در وسط است و در طرفی که در خارج است  
یا کورت کراف که از شاخ یا کاف که از شاخ است

طریقه عمل - هنگام اول - پس از فراغ از یک طرف و در طرفی که در وسط است  
یا در طرفی که در وسط است و در طرفی که در خارج است  
نموده که چون از طرفی که در وسط است و در طرفی که در خارج است  
نقش که در وسط است و در طرفی که در خارج است  
از آنکه از طرفی که در وسط است و در طرفی که در خارج است  
از طرفی که در وسط است و در طرفی که در خارج است  
سپه متر فاصله از طرفی که در وسط است و در طرفی که در خارج است  
چراغ را بر روی آن که در وسط است و در طرفی که در خارج است

هنگام دوم - پس از آنکه از طرفی که در وسط است و در طرفی که در خارج است  
و در طرفی که در وسط است و در طرفی که در خارج است  
از طرفی که در وسط است و در طرفی که در خارج است  
خفشی بدینکه دارد

هنگام سیم - باز چراغ را بر روی آن که در وسط است و در طرفی که در خارج است  
نقش که در وسط است و در طرفی که در خارج است  
مضمون مطابق است و در کتابی که در وسط است و در طرفی که در خارج است  
هنگام چهارم - جعفری اعلا را با دست چپ گرفته و اندک بر کمره چشم فشار داده و کورت  
را که چراغ را در آن قرار داده و در طرفی که در وسط است و در طرفی که در خارج است  
دارای یکا

در صورتیکه از طرفی که در وسط است و در طرفی که در خارج است  
کتاب لایحه و نظایر آن در کتابی که در وسط است و در طرفی که در خارج است  
مضمون مطابق است و در کتابی که در وسط است و در طرفی که در خارج است  
یا کورت کراف که از شاخ یا کاف که از شاخ است

طریقه عمل - هنگام اول - پس از فراغ از یک طرف و در طرفی که در وسط است  
یا در طرفی که در وسط است و در طرفی که در خارج است  
نموده که چون از طرفی که در وسط است و در طرفی که در خارج است  
نقش که در وسط است و در طرفی که در خارج است  
از آنکه از طرفی که در وسط است و در طرفی که در خارج است  
از طرفی که در وسط است و در طرفی که در خارج است  
سپه متر فاصله از طرفی که در وسط است و در طرفی که در خارج است  
چراغ را بر روی آن که در وسط است و در طرفی که در خارج است

هنگام دوم - پس از آنکه از طرفی که در وسط است و در طرفی که در خارج است  
و در طرفی که در وسط است و در طرفی که در خارج است  
از طرفی که در وسط است و در طرفی که در خارج است  
خفشی بدینکه دارد



[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن مجید

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
موسى عليه السلام في القلعة الحصينة  
التي لا يدخلها الا بالاجازة والبركة

مجلس

Handwritten text in Arabic script, likely a signature or a note, located at the bottom of the page.

[illegible]

۱۲۴۰

بجزو کس  
 برکت نذیر  
 نیک کنی رزق  
 سید  
 رحیم  
 یون محمد



















که است از این

بر سر دین پر دین (۳۴) دکتور دکتور در افواج که اساک اندر طریقه محض و دین



دست چپ سوزن سرگ در برابر الر ترشید و فلج چشم کرده و دهک تا راکت تا نور فرسوده پس  
دست راست ترشید و دهک تا روضه شک که یک سوزن بدکور رسیده قطعه کدر را  
بریده و خارج می سازد (۵) بکشی جانور را در غبیه شک تا راکت فرود آمده پس از سوزن کشیدن  
چاقو مقراض تا رکت از خارج چاقو فروزیم قطعه غبیه را تا راکت تا زخم کشیده پس از آنکه  
خارج می سازد

(ع) اعمال و انکسار

(۶) دعا که امامان علیهم السلام  
کلامی است که در هر وقت (۱) گفته شود در هر وقت  
در روز یا هر روز در هر وقت (۲) گفته شود در هر وقت  
چندین بار گفته شود و در هر وقت که گفته شود  
در هر روز در هر وقت

(۱) کاتاراکت جو جسم مدول و جامد — چون تازه بنیہ عمدتہ مد لفظ مجمل است در پیوستہ  
دو تہ یکہ در دوزخ و جسم مد خشک بر سبتہ دہشتہ بر جسم جامد مد ابر کردہ جسم مجروح مد  
مادہ سبک و لطیف کہ در کتاب طبعی بحث کردہ و جرحیت قرینہ با سبتہ دہشتہ پس در سبتہ  
سخت و عکس در سبب لغتہ دفع خطر او را با بریدن عنبیہ باید دان ان مباد و سبتہ عمدتہ جامد  
ماه از وقوع جرحیت نماند و عمل نکنند و اگر نہ از دام عنبیہ و سبتہ دوازده جسم مد جامد  
کاتاراکت جرحیت اطفال را بسبب نماند کاندازند و سبتہ کہ بتدریج جذبہ شدہ و کلید شد

(۲)

(۲) گاه تا که بر چشم خراج که بنیه حق و روح خراج در عینیه کان برده دل  
بغیر جرحه ترش و گاه تا که بداند رسیدن ضربت چشم جرحه ترش از بغیر جرحه ترش  
کج در بغیر چشم خراج در عینیه و در چشم عیندارنه پس از وسیع کردن حدقه در سطح  
جلدیه را با عانت در سنان مرطوب مناره کرده که که کج سینه یا در سنان که در چشم جلده  
بنظر آوردن نشانه و چشم خراج و نشانه در این موقع لبه که بر میزدن آوردن چشم خراج و نشانه  
انتهای قطع اگر چه خطر کرده باشد که کسی را بر میزدن که در در چشم جلده و نشانه چشم  
برده اول چشم خراج را بر میزدن آورده پس زدن چشم ترش را خراج کنند در هر دو که چشم خراج  
محسوس نبوده یا کان بر عینیه و در عینیه و چشم ترش را خراج کنند در هر دو که چشم خراج  
نه بسته و چون عینیه در چشم که چشم ترش را خراج کنند در هر دو که چشم خراج  
ظاهر سازد که چشم خراج معادرت در زنده و اگر نه از اس چشم چشم در نشانه

(۲) اعمال کا مارکٹ میلو دس

[illegible]



















خود را بر  
نقطه و خط  
فرار کرده  
مستور شده  
نقطه

مکتبہ

قاعدة من اصول

(۱) اثبات افعال کرب — اول شرط یکدرون است میگوید اصل کرب در کرب است







در راه طاق حدقه مدبر شده است و یا بر طبقه آن که که غیر ظاهر اما کوی چشم  
 باز داشته و یا آن چشم چپ نگاه میکند در اندیشه و یا بر جوارق در چشم  
 کردن با چشم راست که کرده در دفع نگاه آن با به مریض بله باله و یا مریض که کرده  
 در هر وضع که هر حدقه سرخ نظر له افش دارند و در این هر حالت وسیع غشی حدقه دفع  
 عیب خولم کرد

(۱۰) استند و چشم که نگاه میکند - محض همان دیدن با پیر عصب مریض بله از آنکه فکر  
 داخل اند که با چشم خود و این شرط را قبل از نگار و چشمی که در محض دارند و اگر نه یافت  
 با پیر عصب زخمی که خولم کرد چه عصب با به نسبت به محور و یا به در دفع و دفع  
 بوده و سایر همان دیدن با به نزدش دله و طرف خارج برد تا مقابله حدقه دفع  
 (۱۱) وضع عصب - چون عصب مدبر میان ابهام و سیاه و سیاه که نسبت به نزد چشم  
 معول بوده فاصله کاوش فاصله قرار دله و در وضع عصب که نسبت به آنکه که  
 مریض و است مدبر به پیش از تحقیق مریض بکشد و به این که چشم را در اندیشه که نسبت  
 عصب مدبر که نسبت به که مرکزش همان حدقه در آن حال آن عصب در دست هر جراحت  
 چشم عصب و نسبت به که در مقابل عصب دیده و چون در شب مریض به چند حرکت که  
 طرح و پیش و پس بردن با اینه اما آن سکوب و در و نکته محض و در آن که نسبت به مرکز  
 در مرکز که در آن حال مانع عصب خولم بود عصب مدبر که نسبت به حرکت خولم با به دله

(۱۲) اول شهر که در اما شکست نظر که در دفع چشم است که در عروق بکشد و مریض به این با به  
 در دفع عروق بر له که چون عصب در دست با به عصب عروق موضع خفیف منظم عصب در  
 این عروق مریض که با عصب بسته و بعد از آن که نسبت به مریض با به عصب با به عصب  
 چشم که چون در اندیشه که نسبت به که مرکزش نظر له که نسبت به که مرکزش با به عصب مدبر که نسبت به

(۱۳) - بر این مریض با به عصب با به در اندیشه که نسبت به که مرکزش با به عصب مدبر که نسبت به  
 طرف و احد عروق که نسبت به فاصله زباله (۱۴) مریض که در اندیشه که نسبت به که مرکزش با به عصب مدبر که نسبت به  
 با اینه در جهت که همان بر وجه با به مریض که نسبت به که مرکزش با به عصب مدبر که نسبت به  
 چون علاج محدود با اینه اما آن سکوب و در دفع چشم با به عصب مدبر که نسبت به که مرکزش با به عصب مدبر که نسبت به  
 اگر در این تغییر وضع نسبت به عصب مدبر که نسبت به که مرکزش با به عصب مدبر که نسبت به که مرکزش با به عصب مدبر که نسبت به  
 (۱۴) چون نسبت به عصب مدبر که نسبت به که مرکزش با به عصب مدبر که نسبت به که مرکزش با به عصب مدبر که نسبت به  
 و به عصب مدبر که نسبت به که مرکزش با به عصب مدبر که نسبت به که مرکزش با به عصب مدبر که نسبت به  
 چون فاصله عصب مدبر که نسبت به که مرکزش با به عصب مدبر که نسبت به که مرکزش با به عصب مدبر که نسبت به

(۱۵) بر این مریض با به عصب با به در اندیشه که نسبت به که مرکزش با به عصب مدبر که نسبت به  
 با به عصب مدبر که نسبت به که مرکزش با به عصب مدبر که نسبت به که مرکزش با به عصب مدبر که نسبت به  
 چشم مدبر که نسبت به که مرکزش با به عصب مدبر که نسبت به که مرکزش با به عصب مدبر که نسبت به  
 نزدیکی مریض که نسبت به که مرکزش با به عصب مدبر که نسبت به که مرکزش با به عصب مدبر که نسبت به  
 این مریض که نسبت به که مرکزش با به عصب مدبر که نسبت به که مرکزش با به عصب مدبر که نسبت به  
 در چشم که نسبت به که مرکزش با به عصب مدبر که نسبت به که مرکزش با به عصب مدبر که نسبت به

(۱۶) در استقامت تمام افراد عصب با به در سرتوب و عصب که نسبت به که مرکزش با به عصب مدبر که نسبت به  
 این در کف عصب که نسبت به که مرکزش با به عصب مدبر که نسبت به که مرکزش با به عصب مدبر که نسبت به  
 و با به عصب مدبر که نسبت به که مرکزش با به عصب مدبر که نسبت به که مرکزش با به عصب مدبر که نسبت به  
 که با به عصب مدبر که نسبت به که مرکزش با به عصب مدبر که نسبت به که مرکزش با به عصب مدبر که نسبت به  
 که با به عصب مدبر که نسبت به که مرکزش با به عصب مدبر که نسبت به که مرکزش با به عصب مدبر که نسبت به



مریض دل بتوالی بطرف ثبتهای طرف راست و مشهائ طرف چپ و حق و کمال اینها تمام کرده  
و چون در نظم داد و کشف افکانه میگردد مراکز کشته حواطع شش که یکدیگر تغییر در سبکیه  
و مشیمه نیست که نظر آنها نمایند  
(۱۷) چون قعر جسم را با روشنائی شش امتحان نمودند بار روشنائی مسقیم نیز در  
کشته که مخصوص در فصدان طبعه شش است که در روشنائی معکوس دیده بودند که در غیر چپ  
روشنائی شکسته کوچک

### باب دوم در شرح و تفسیر اندک و کثرت در جسم

تسبیح - جسم زجاجی و شیشه است و درین که بصورت مدور گردیده و در وسط و مرکز  
و شش صیغه و فنی و جسم زجاجی گردیده و مرکز از خود کوه متعلقه را بر کرده و در  
جلیدیه و سبکیه واقع بوده و سبکیه دیده دارد

(۱) غشای جسم زجاجی در شش است در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است  
در حواله ماکولاد و عصبان و در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است  
چنانکه سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است  
و سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است  
در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است

(۲) منطقه کوچک زن در حواله غشای سبکیه و جسم زجاجی شش به مرکز دارد  
معروف منطقه کوچک زن که چون از این موضع گذرد به مرکز که در وسط شش است و یک  
قدش که در حواله شش است و از تمام آن که شش پس بخورد که در سبکیه ضعیف است  
پیرینه مرکز خلط و تغییر است جسم زجاجی که شش و با کبد و طحال و سبکیه ضعیف است  
منطقه کوچک زن که هم نام منطقه مرکز است که شش است که در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است  
مجموعه

جسم زجاجی شش و چون از سبکیه و غشای جسم زجاجی شش است و در سبکیه ضعیف است  
در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است  
بوده اند که در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است  
سبکیه در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است  
که در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است

(۳) مجرای شش - فضا شش که در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است  
مجرای فضا شش که در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است  
انقطاع است و سبکیه ضعیف است

(۴) کسب جسم زجاجی - در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است  
در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است  
تغییر در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است  
القول این که کسب در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است  
(۵) رطوبت غشای - جسم که رطوبت در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است  
شش با غشای غلیظ است و در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است  
در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است  
سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است  
در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است  
داشت کرده بر عقیقه و در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است  
در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است  
حقایق است که در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است  
که در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است و در سبکیه ضعیف است

که در سبکیه ضعیف است







مکس فزاد طبع و صفت

100

کسی سے دل میں

(۴۴) مانند قرمه کبب

[illegible]



مادر که لایحه دیکه را هر چه در می یابد گشت دارد ( )  
 (۲) مکن بر دل حکم را عینک غیاث که لطیف که طراف حرکت کرده بر دل دیگر  
 حلقه حورده و غلط گشته حرکت از تار تار که در هم کوبیده که هر چه یک شت بپایم  
 جلیده یا بر سر هم جلیه بوده سبب در یک نفس که در عقده عالم با جواد محله بود  
 با وجه ناگفته آقا عده منای را پیش از هم سالی مغشوش شده مهر که مریض در تمام آفاق  
 چشم بر پند از هر جهت مانع کار بود و مرسته  
 (۳) مکن بر دل شایسته که در اندک خواب در صورت غش و کدر چشم که یک طرفه  
 با صبر با سبکی اتصال دارد بوده حرکت لیسنا آقا هر که بوده دیده و مریض در یک طرفه  
 از حرکت چشم این همه فاشه و یا بیدار گشته طرف دیگرش کالت است بپشت چشم مختلف  
 و کار که نزدیک است که بگردن سبکی مشبه میگرد و کمال از شخص شریف چون از آن  
 ستون در چشم زعفران با آن صراحت در در حال دکتور کار و کمال صبر که چند مریض در حرکت  
 بوده و چشم را در حرکت نهاده است از حالت سکون کرده رنج شسته و نموده است و چون که  
 بر آن شایسته غالب بر سبب ترش خون و از هم پشینه آن که لایحه است سبکی است حساس و شایسته  
 نه از شفا شدن نشان مرکز چشم صبر و در در هم شیشه که شکر که همیشه مریض است  
 در مکن بر دل حرکت که در قطعه گسترش منفعت مریض در سبب چشم زعفران  
 با آن سبکی شیشه با رجه اگر در یک حال که همه جهت حرکت آید نه کرده بوده بر چشم تقوی  
 تا کین و کمال با رجه منفعت گسترش نه سالها لطیف علامت در سبکی و شایسته  
 سینه نشسته و دکتور کار و کمال و عودش داده و علت سایر در چشم با سبکی  
 تسبیح مریض — طبعه آقا چشم زعفران و سبب خنده مریضها مختلف چون رسته نه  
 از مریض منفعت محظوظ بکلون خون بوده بضرر دل که در در هم عینیه مریضها مختلف و شایسته  
 در مریض رسته و حاصل در در هم عینیه و شیشه و لایحه و شکر مریضها در دست دیا  
 کلون

کلون ریم و سلولها را که حاصل شده دیده و عینیه که لایحه و غیره سبب شایسته  
 و این تغییر چشم را که غشش شایسته نه و بقول دسار و شکر مریضها منفعت دکتور  
 مریضها عینیه معدله مریضها و باقی غیر در این رسته است  
 سبب — بر عینیه که در آن یک از سبب شایسته و غیر مریضها که در کمال شایسته  
 دست در سبب از غیر و الدم که در مریضها شایسته و عینیه و مریضها در کمال  
 بوده در هم منفعت و در هم منفعت و شایسته که در آن رسته و دکتور مریضها در در  
 خلق جلیده و در شش در هم زعفران و در هم چشم زعفران و در هم مریضها  
 در هم چشم مریضها — مکن بر دل شایسته و لایحه که در در هم شایسته و در هم شایسته  
 دکتور و در هم شایسته که در دکتور کار و کمال شایسته آقا چشم زعفران که در در هم شایسته  
 چشم در شایسته و دکتور کار و کمال شایسته و در هم شایسته و در هم شایسته و در هم شایسته  
 در مریض مانع بود که حرکت کرده شکر و مریضها در کمال شایسته و در هم شایسته و در هم شایسته  
 مقدار زمان غیر لازم دارد  
 علل — در مریضها شایسته که در کمال شایسته از آن حلقه چشم شایسته و در هم شایسته  
 و در مریضها شایسته که در مریضها شایسته و در هم شایسته و در هم شایسته و در هم شایسته  
 بر سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 مریضها شایسته که در مریضها شایسته و در هم شایسته و در هم شایسته و در هم شایسته  
 بر مریضها شایسته که در مریضها شایسته و در هم شایسته و در هم شایسته و در هم شایسته  
 چشم دکتور کار و کمال شایسته و در هم شایسته و در هم شایسته و در هم شایسته  
 شایسته که در مریضها شایسته و در هم شایسته و در هم شایسته و در هم شایسته  
 در مریضها شایسته که در مریضها شایسته و در هم شایسته و در هم شایسته و در هم شایسته  
 که در مریضها شایسته که در مریضها شایسته و در هم شایسته و در هم شایسته و در هم شایسته



کتاب چشم

علاج — در حاکمه و غیره که در خطه سبب عجز و دفع قند به مریض است چنانکه گفته شد  
 معطر و معتدل از دود عراف نفی در سینه و معر و شفا تا این مریض بدست خود کرده اند زمان  
 حالت فاعده و در مبتدیان سبب هم نظم عمل قند به دل منظور داشته معاکبه و مضر وضع  
 رفته غشیه محلول از شفا محلول با هم درین با هر ساد و کتاب و نفس مریض است و چون  
 مریض تازه بشود سر راخ که در خطه و احوال کردن قرع خون که مریض است اثر نیست  
 چشم خاخر چشم زحار

چشم خاخر که از غشیه گذرنده که هر چشم زحار رسیده شبه از درون و معلومینا به چنانکه چنان  
 ؟ که کله و تب و در سینه و در دوس و ساجده و غیره در دل و دیده و سبب که فقر  
 طبع در حاکمه که از جگر کرده و جلال که در سبب و شفا چنانکه که چنانکه میباید چنانکه  
 چشم خاخر که در حاکمه که در میان رطوبت و طبع مانده اگر در طبع و شفا چشم که طبع  
 به در امتحان با اذکار که بکوب بکوب که طبع مانده از سبب حون و سایر رطوبات مریض است  
 در هر حال که در چشم خاخر در طبع و طبع که در سبب و شفا چشم که در سبب و شفا  
 رطوبت که در حاکمه که با خطه که در سبب و شفا چشم که در سبب و شفا  
 قولیه شده چشم خاخر که در رطوبت زحار که در سبب و شفا چشم که در سبب و شفا  
 مجاور چشم که در حاکمه که در طبع و طبع که در سبب و شفا چشم که در سبب و شفا  
 رطوبت زحار که در حاکمه که در سبب و شفا چشم که در سبب و شفا  
 درم خاخر که در حاکمه که در طبع و طبع که در سبب و شفا چشم که در سبب و شفا  
 با رقا و در حاکمه که در سبب و شفا چشم که در سبب و شفا  
 در رطوبت زحار که در حاکمه که در سبب و شفا چشم که در سبب و شفا  
 انداز — و چشم خاخر که در حاکمه که در سبب و شفا چشم که در سبب و شفا  
 در غشیه که در حاکمه که در سبب و شفا چشم که در سبب و شفا

علاج — در حاکمه و غیره که در خطه سبب عجز و دفع قند به مریض است چنانکه گفته شد  
 معطر و معتدل از دود عراف نفی در سینه و معر و شفا تا این مریض بدست خود کرده اند زمان  
 حالت فاعده و در مبتدیان سبب هم نظم عمل قند به دل منظور داشته معاکبه و مضر وضع  
 رفته غشیه محلول از شفا محلول با هم درین با هر ساد و کتاب و نفس مریض است و چون  
 مریض تازه بشود سر راخ که در خطه و احوال کردن قرع خون که مریض است اثر نیست  
 چشم خاخر چشم زحار

چشم خاخر که از غشیه گذرنده که هر چشم زحار رسیده شبه از درون و معلومینا به چنانکه چنان  
 ؟ که کله و تب و در سینه و در دوس و ساجده و غیره در دل و دیده و سبب که فقر  
 طبع در حاکمه که از جگر کرده و جلال که در سبب و شفا چنانکه که چنانکه میباید چنانکه  
 چشم خاخر که در حاکمه که در میان رطوبت و طبع مانده اگر در طبع و شفا چشم که طبع  
 به در امتحان با اذکار که بکوب بکوب که طبع مانده از سبب حون و سایر رطوبات مریض است  
 در هر حال که در چشم خاخر در طبع و طبع که در سبب و شفا چشم که در سبب و شفا  
 رطوبت که در حاکمه که با خطه که در سبب و شفا چشم که در سبب و شفا  
 قولیه شده چشم خاخر که در رطوبت زحار که در سبب و شفا چشم که در سبب و شفا  
 مجاور چشم که در حاکمه که در طبع و طبع که در سبب و شفا چشم که در سبب و شفا  
 رطوبت زحار که در حاکمه که در سبب و شفا چشم که در سبب و شفا  
 درم خاخر که در حاکمه که در طبع و طبع که در سبب و شفا چشم که در سبب و شفا  
 با رقا و در حاکمه که در سبب و شفا چشم که در سبب و شفا  
 در رطوبت زحار که در حاکمه که در سبب و شفا چشم که در سبب و شفا  
 انداز — و چشم خاخر که در حاکمه که در سبب و شفا چشم که در سبب و شفا  
 در غشیه که در حاکمه که در سبب و شفا چشم که در سبب و شفا























برای سنجیدن قوه بینائی تغییر از فردی درشت آید که است چنانکه از قوه ۱۰ میلیمتر  
 و در آن درشت تر ۲۰ میلیمتر ایجاد داشته از قوه ۱۰ میلیمتر تا ۲۰ میلیمتر تغییر  
 شده اند و کمتر که از قوه ۱۰ میلیمتر قوت چشم را خط سفید در روی لوحه سیاه رسیم  
 در این وضع دایره زخمی تر داشته است

قوه بینائی در چشم طبع غیر عموماً در تن مختلف می باشد و چنانکه بر عقیده ورنیک (۱)  
 تا سن ۲۷ سال تغییر کرده که ۴۲ سانتی متر بوده (۳) که بعد از چشم  
 عموماً در تن از تغییر تفاوت افتاده و چنانکه از سن ۲۷ تا ۴۲ سال تغییر تفاوت افتاده است  
 بوده (۳) در چشم نزدیک بین قوت تغییر از چشم وسطی کم شده و  
 (۳) استون اوطاق با صره — (۱) اوطاق با صره طبع اوطاق با صره تغییر  
 بعد از دیدن مرکز عمده است و اما اوطاق با صره تغییر کرده شده و در مرکز تغییر  
 که در مرکز تغییر است که بهمان درده شده و باقی بوده است اصلیه است  
 چون از آن بعد از اطراف کشیده شده است و چنانکه در مرکز تغییر از قوه بینائی  
 دیده شده و به این سبب اوطاق با صره تغییر یافته و به طرف بالا کشیده شده  
 و هر نقطه استثنیه در آن درجه است و هر چه در آن اوطاق با صره تغییر یافته  
 و در آن که در اطراف چشم واقع شده است چنانکه از بالا کشیده شده و به طرف  
 اوطاق با صره در آن درجه و در طرف دیگر که تغییر یافته و به طرف  
 کشیده و در آن درجه و در طرف دیگر که تغییر یافته و به طرف  
 کشیده و در آن درجه و در طرف دیگر که تغییر یافته و به طرف

در فضا طبع بین نقطه غیر می باشد که است که تغییر یافته و به طرف  
 معروف نقطه انورست مازنوت اول است که این نقطه را معلوم کرده این نقطه  
 باشد

است و در چشم دیگر است و به چشم دیگر بطور مثبت است که از هر نقطه بین که  
 در قوه که تغییر یافته و در نقطه دیگر تغییر یافته و در قوه که تغییر یافته  
 چنانکه در این تغییر یافته و در قوه که تغییر یافته و در قوه که تغییر یافته  
 که این تغییر یافته و در قوه که تغییر یافته و در قوه که تغییر یافته  
 در هر نقطه است و در قوه که تغییر یافته و در قوه که تغییر یافته

(۲) است فضا با صره — و است فضا با صره با تغییر است  
 و عصب با صره از جهت محور می گردد و این حالت است فضا با صره با تغییر است  
 معروف است که طبع بین دیدن حد فضا با صره در چشم است که در مرکز تغییر  
 سیاه یا در قوه که تغییر یافته و در قوه که تغییر یافته و در قوه که تغییر یافته  
 در چشم و در قوه که تغییر یافته و در قوه که تغییر یافته و در قوه که تغییر یافته  
 این نقطه حرکت داده و در مرکز تغییر یافته و در قوه که تغییر یافته و در قوه که تغییر یافته  
 و چشم محیط تغییر یافته و در قوه که تغییر یافته و در قوه که تغییر یافته و در قوه که تغییر یافته  
 رسم کرده حد فضا با صره هر کس را که به این رسم کرده و به این رسم کرده و به این رسم کرده  
 قرار داده اند که در مرکز تغییر یافته و در قوه که تغییر یافته و در قوه که تغییر یافته

(۳) خلاف است که فضا با صره — فضا با صره یک است و تمام جهات  
 که هر یک است و در قوه که تغییر یافته و در قوه که تغییر یافته و در قوه که تغییر یافته  
 و این تغییر یافته و در قوه که تغییر یافته و در قوه که تغییر یافته و در قوه که تغییر یافته  
 چنانکه در این تغییر یافته و در قوه که تغییر یافته و در قوه که تغییر یافته و در قوه که تغییر یافته

چنانکه در این تغییر یافته و در قوه که تغییر یافته و در قوه که تغییر یافته و در قوه که تغییر یافته  
 فضا با صره است و در قوه که تغییر یافته و در قوه که تغییر یافته و در قوه که تغییر یافته  
 در هر قوه که تغییر یافته و در قوه که تغییر یافته و در قوه که تغییر یافته و در قوه که تغییر یافته











دانه دار - خطر لقمه المعوضه بر حسب تغییر نباتی مخلوقه فالدوم اگر عینک خود  
دلاست که به نفس نجات گذارد و چون باضعف نباتی یا فقه انش محراب شد و بکجه

پیشرفت

وہم غفرلہ

(۱) درم تارک عصب - عذرات - درم عصب بزرگ عصب

رطوبت

عمر بنیاد فاسد شده و چون نشود در آن اصلاح برود کرده شبهه تیرج بشمار  
عصب رسیده تغییر علی ظاهر می آید (۱۳) در صدد جاد و مرمی بود که در آن



[illegible]

دکتر کا زیادت در ۱۱۵ سرفیض شش کفیف و دم غار کا هر دو  
 پشمر - سرفیض شش کفیف و دم غار کا هر دو  
 علاج - چون طبیعت شش در دم غار کا هر دو  
 وانه و لا مکرم) به پشت کوش و دانگنه آید شش شست بتول زلهای چشمه  
 اورده وضع دافانگنه بادرش حرکت یا سبوط به پشت کردن در هر روز  
 و انحال رلو عقبه در هر روز و سبوط و اطراف فرج و ط و دایان زمان شست  
 بکسر طشت از سبوط کمر کردن و شقیقه و کله که سر شست که این اعمال هر روز



لرودخانه با سید علی احمد

[illegible]

(۵) روز چهارشنبه

(۱) لبر و خنجرانہ

این عرض قابل نیست که اراضی نامرغوب را بکند و در اوقات حمله اراضی که  
طایفه را در دهنش اطراف ساخته و نشاند و در یک مقدمه صحبتی علی بن عباس  
علیه السلام تقدم بکنده است سالها در عرض حضرت عباس علیه السلام مرانده  
علیه السلام در امتحان ایشان است که در اختلافات مانند سفیر با سعد و سکه

سفر

علاج — (۱) دوشه از مرض خود تا در بحر صحت ماهها و سالها مرغی اندک آنرا نشیمن  
خود را تا رنگ باخته ضعف بصره روزه زیاده تر شده (۲) از آتیه امر لغو خطوط  
نارنگ مقیاس تا پورای را ندیده پس به سرخ خوانده خطوط درشت بر منقش شده زنده  
از زنده بر بدن خود باز مرمانه پس چشم کفیه لذت اوراک روشنائی معاف شده و دیگر  
تا مدت مستقر این با تروخ عصب بصره را از ادق مقیاس بهر ها تک شعیر بانه (۳)  
در اغلب حالات ادق خط صاف از آتیه انقطاع یافته و در حسب شبهه ادراک  
رویه کشا و دوشه (۴) تمام مرضا مبتدال با تروخ پاپیر رنگ شیشه در دست  
رنگ خود مرغ را در دست خطر نایده رنگ آبی را تا حدی که مدبریت قیاس میدهد

(۵) خست غلط لذتیدن روشنی بری و برقه و ستاره و شمس و کله آفرین  
و ضعیف ظاهر در کیفیت ظاهر بوده (عد) تغییر دست نهائی و دیدن کله آفرین  
نضا (۷) تغییرات مختلف در مراکز عصبانی از دماغ و کلاف و ماسون کنونی در غی  
در وقت داده رفتن و مقابله بین چشم با بین منی حیوانه از آینه آفرین خوان  
در دیدن از غیض و سبب نه بین داده رفتن و دیدن جسم صغیر و عورت و عینه  
و بجزر کاه منبر مستکار















مضرند امیر خرم است که در اینجا جرعت نه خیر در سر گرفتند و سایر اهل چشم تنه کاه  
پیدا ماکرین و در دیر نه بود و نه عیب در سر که عیب بصره و نه داشت که اکثرین قسم  
در آن قرار داده اند

(۱) ورم عصب اولی

[illegible]

(۲) امروز ضعف، صبح که دماغ و بدن علی و در بهار

علائق — علائق عیال در این عیال نامش برشته می شود و در این عیال که عیال  
سفر می شود عیال عیال بر سر کوه که عیال کند هر چه بدو رخ  
ضعیفه

میباشد و دیگر در کتاب دیگر آمده که در این کتاب حقیقه است

[illegible][illegible]

1875-1876











علات — (۱) کور بر چشم که بعد از رسیدن یا اعراض از منتهی بینه لادن تا عذر دانه  
 دست میدهد و یا خفته یا خفلا التبریه را بر سر زرد زرد رخ نمود (۲) ضعیف و چشم که عین  
 چشم و تغییر است در چشم چپ و راست ضعیف باشد همان بینه درین است و هرگاه از طرف دیگر ضعیف  
 با ضعیف تر باشد بجهت که بر طرف راست باشد شماره نوشته در یک تغییر نام که رنگ زرد و چهره را در بینه بر دارم  
 و آن را سیاه می بیند و گاهی بر دارد و خای چشم بر آید از این جهت که چشم در گردن بر آید  
 تحقیر — قیاد از آنجا که سایر حالات همین در هر تغییر یا در یک بین بهر معنی در وقت عمده  
 و از ملاحظه حالات بر هر علقه بر وجه میسر می شود

است — همان نوع که بعد از در وقت که موجب خفته ماندن عصب با صبر میگردند بسبب این است  
 شاکر که حاصل می کند از این عصب و جسم محظوظ و آثار را بسبب این می شود  
 رطوبت در دم و دهن — رطوبت در ریه و جسم طبعی و جسم محظوظ و آثار را بسبب این می شود  
 هر دو چشم کم است چنانکه بر سر از این معنی کور و محظوظ و آثار را بسبب این می شود  
 که تمام عمر کور مانده اند

علاج — در این معنی محظوظ و آثار را بسبب این می شود که در این معنی محظوظ و آثار را بسبب این می شود  
 منکر و نه افه و استر با صبر به ضعیف از قیاد و آثار را بسبب این می شود  
 از قیاد و آثار را بسبب این می شود که در این معنی محظوظ و آثار را بسبب این می شود  
 اگر کتبی در ضعیف از آن تا ۲۰ ساله که در این معنی محظوظ و آثار را بسبب این می شود

کو مو عصب با صبر





در خاطر و مایه چشم عین کجاست (۱) کنوس (محب) ۲ گنگاد (مقعر)  
 غیر محب این هم میگویند که از مایه بردن آینه و در سبب مایه حرکت مکنه و پس از آن  
 بردن آینه سبب مایه حرکت مکنه و نیز در دین آینه از گردن کون عین حرکت  
 مکنه و در نظر مایه دارد و کون نزدیک نظر مایه (مقعر) مقعر این است که  
 که از مایه بردن مکنه مایه میرود و از مایه بردن مایه مایه دارد و کون  
 چشم نزدیک مکنه و از کون مکنه و در نظر مایه و اسم این کون (مقعر)  
 محب و مقعر قن میگرد و در چشم دیگر از عین است که موم سینه را  
 (استوانه) و این بر چشم است گنگاد و کنوس سینه را گنگاد

*ametrone* چشم است که اگر عین محب نگاه کند از سینه  
 و اگر با آینه مقعر نگاه کند فائده دارد

هم مرتد (دری) چشم است که با عین محب خواه در یا رویا و چشم  
 و با مقعر مع غریبه عیب (خوبی) پس آن است

(کلی) بر چشم است با ناعده و سقاده (اول چهارهات سه مکنه و هم آینه)  
 از آینه را بردن طبع غریبه و در کون عین و در کون عین  
 و غریبه است که از کون عین و در کون عین و در کون عین  
 مکنه هم در چشم است



